

آخرین نزاع

آمریکا می‌خواهد با جنگ با عراق، چرخش شیر قابل اجتناب

در زمینه انرژی دهه آینده را به نفع خود بگرداند

در صفحه ۱۲

نامه به وزیر امور خارجه دانمارک،

مسئول دوره‌های اتحادیه اروپا

نامه به رئیس پارلمان اروپا،

گروه‌های پارلمانی و کمیسیون‌های آن

و ۱۲۰ نفر از نمایندگان پارلمان

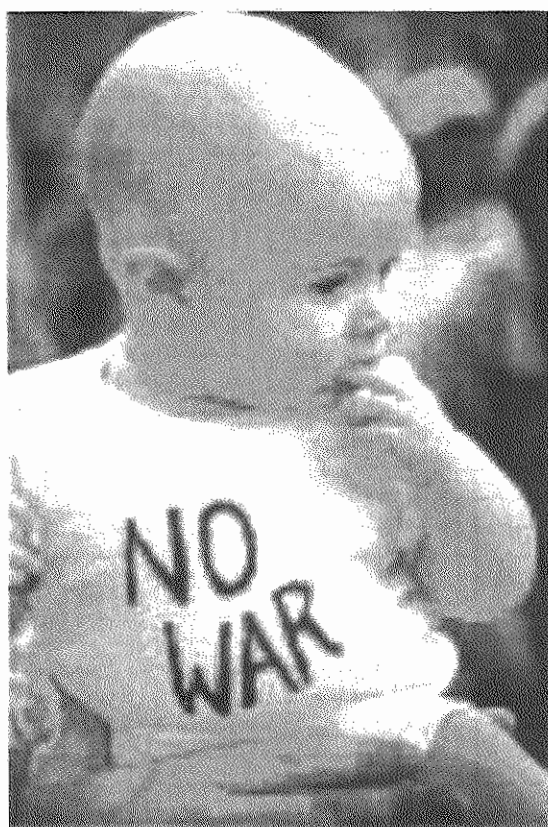
برای آزادی ناصر زرافشان

پیرامون طرح اصلاح قانون شوراهای شهر و روستا

«گل» بود به «سبزه» نیز آراسته شد!

نیست. امری که می‌توانست بحران اداره شهرهای بزرگ را در حد قابل قبولی کاهش دهد. هر چند که در این طرح کوشش شده است با افزایش تعداد نمایندگان شهرهای بزرگ مشکلات موجود تا حدی کاهش یابد، اما در جایی که هر ۱۰۰ روستائی قادرند یک نماینده در شورای ده و هر ۲۰۰۰ نفر از ساکنان شهری بنا حدود ۱۰۰۰۰ نفر سکنه، نماینده‌ای در شورای شهرشان داشته باشند، در شهر بزرگی چون تهران به نسبت هر ۲۰۰۰۰۰ هزار نفر یک نفر می‌تواند در شورای شهر حضور داشته باشد. امری که موجب می‌شود مشکلات کلان شهری چون تهران را نتوان به طور پایسته بر طرف نمود، به ویژه با توجه به این‌که مطابق مصوبه جدید، عضویت در شوراهای شهرهای بزرگ که قاعدتا هیئت مدیره شهر به حساب می‌آیند افتخاری گشته و شغل محسوب نمی‌شود. یکی دیگر از مصوبات ادامه در صفحه ۲

در حالی‌که تنها ۵ ماه به انتخابات شوراهای شهر و روستا باقی مانده است، مجلس کشور بررسی یک طرح طولانی ۹۴ ماده‌ای را برای اصلاح قانون این انتخابات آغاز کرده است. این هشتمین بازنگری این قانون و نخستین بازبینی در مجلس است که اکثریت آن از اصلاح‌طلبان حکومتی تشکیل شده است. مطبوعات کشور تاکنون متن کامل این طرح را در معرض افکار عمومی قرار نداده‌اند، اما از محتوای گزارش‌هایی که خبرنگاران پارلمانی نشریات و خبرگزاری‌ها مخابره کرده‌اند، چنین برمی‌آید که با وجود تغییرات اندکی که در پیش‌نویس طرح و مصوبه مجلس وجود دارد ساختار قانون غیردمکراتیک فعلی مصوب ۱۳۷۵ تغییر ننموده و تغییرات موجود نیز عمدتاً در جهت منفی می‌باشد. در این طرح نیز چون قانون فعلی و برخلاف مصوبات پیشین از شوراهای محله و منطقه در شهرهای بزرگ سخنی در میان



گسترش مخالفت با تدارکات جنگی آمریکا

● در حالی‌که جورج بوش رئیس‌جمهور آمریکا و دستیارانش در صددند با یا بدون حمایت جامعه بین‌المللی، حکومت عراق را از طریق مداخله نظامی سرنگون کنند، مخالفت با تدارکات جنگی آمریکا هم در ایالات متحده و هم در سطح بین‌المللی رو به افزایش است

گور گفت رئیس‌جمهور آمریکا از فرصت نادری که پس از حملات تروریستی یازده سپتامبر به صورت حسن نیت گسترده در سطح جهان ایجاد شده بود، بهره نبرد. وی افزود: «تنها ظرف یک سال، رئیس‌جمهور به نوعی، موج همدردی، حسن نیت و همبستگی را هدر داد و آن را تبدیل به نگرانی و خشمی کرد که بسیار بیش از شبکه تروریستی، مستوجه آمریکاست، درست به همان اندازه در صفحه ۲

پس‌شیرد سیاست خود بدون حمایت یک ائتلاف بین‌المللی، به توانایی آمریکا برای پیروزی در جنگ علیه تروریسم و «رهبری جهان در این قرن» لطمه جدی وارد آورد. معاون پیشین رئیس‌جمهور آمریکا خاطرنشان کرد ملت‌های بزرگ از یک کار نیمه تمام به کاری دیگر روی نمی‌آورند، و افزود آمریکا قادر است به طور هزمان، جنگ علیه اسامه بن لادن و ایجاد ائتلاف بین‌المللی علیه صدام حسین را ادامه دهد.

هفته گذشته ال گور نامزد ریاست جمهوری حزب دمکرات آمریکا در انتخابات سال دوازده که احتمال دارد در انتخابات سال دو هزار و چهار نیز کاندیدای ریاست جمهوری باشد، طی نطقی از سیاست جرج بوش در قبال عراق انتقاد کرد. گور گفت «دکترین بوش که اجازه «ضربه پیشگیرانه» به عراق را می‌دهد، مسکن است به «حکومت وحشت» در جهان بی‌انجام. گور افزود عمیقاً نگران آن است که عزم اعلام شده بوش برای

در سالگرد جنگ ۸ ساله

مردم ما سردهندگان شعارهای شوم:

«فتح قدس از طریق کربلا» و

«عزت و شرف ما در گرو جنگ است»

را هرگز نخواهند بخشید



در صفحه ۶

قطعه‌نامه پایانی اردوی سالانه تحکیم وحدت

استقلال و نقد قدرت

سمت‌گیری استراتژیک ما است

در صفحه ۳

لایحه تبیین اختیارات رئیس‌جمهور:

گامی مثبت، اما کوچک و دیر هنگام

سال و در صورت تکرار به انفعال دائم از خدمات دولتی محکوم می‌شود». تبصردای بر این ماده، پیش‌بینی می‌کند: «در صورتی که به تشخیص رئیس‌جمهور، پس از بررسی‌های کارشناسی از جمله کسب نظر هیات پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی، تصمیم قضایی صادره از سوی مراجع قضایی، مغایر قانون اساسی باشد، رئیس‌جمهور درخواست نقض آن را به شعبه‌ای خاص در دیوان عالی کشور ارسال کند. رئیس‌جمهور و دو مستشار به انتخاب هیات عمومی دیوان عالی کشور که همگی دارای پایه ۱۱ قضایی باشند ارجاع می‌دهد. رسیدگی توسط قضات شعبه مزبور انجام و نظر اکثریت قضات ملاک عمل خواهد بود. هنگام رسیدگی هیات مرکب از سه حقوقدان به انتخاب مجلس شورای اسلامی و سه حقوقدان به انتخاب هیات وزیران در جلسه حضور خواهند داشت و نظرات و توضیحات خود را به شعبه ارائه خواهند کرد. درخواست نقض تصمیم قضایی از سوی رئیس‌جمهور موجب توقف اجرای آن و آثار و تبعات آن تا پایان رسیدگی می‌شود. در صورت نقض تصمیم از سوی شعبه مزبور، پرونده جهت رسیدگی به مرجع قضایی صالح ارسال می‌شود و آن مرجع مکلف به تبعیت از نظر شعبه خاص دیوان عالی کشور خواهد بود».

را همراه با توضیحات کافی ارائه داده و کلیه اطلاعات، اسناد و مدارک درخواست شده را در اختیار هیات قرار دهند و امکان بازرسی را فراهم نمایند». برای متخلفین، سه ماه تا یک سال انفعال از خدمات دولتی پیش‌بینی شده است. بدین ترتیب، هیاتی که خاتمی قبل از تنظیم لایحه جدید تشکیل داده بود، جایگاه قانونی می‌یابد. در ادامه، لایحه دولت مقرر می‌دارد:

«در صورت توقف، نقض یا عدم اجرای اصلی از اصول قانون اساسی، رئیس‌جمهور در اجرای وظایف خویش برای اجرای قانون اساسی به نحو مقتضی اقدام می‌نماید و برای این منظور می‌تواند ضمن دستور توقف تصمیمات و اقدامات انجام‌شده بر خلاف قانون اساسی، مراتب را به اطلاع بالاترین مقام مسئول مربوطه در هر یک از قوا و نهادهای حکومتی برساند و علت توقف، نقض یا عدم اجرا را خواستار گردد، مقام مسئول موظف است در اسرع وقت مناسب، حداکثر ظرف مدت دو ماه پاسخ خود را مشروحا و با ذکر دلیل به اطلاع رئیس‌جمهور برساند، در صورتی که پس از بررسی و تشخیص رئیس‌جمهور، توقف یا نقض یا عدم اجرا همچنان ثابت باشد، رئیس‌جمهور نسبت به اجرای اصل با اصول مربوطه و رفع عوارض ناشی از تخلف اقدام لازم را معمول و از جمله دستور توقف تصمیمات و اقدامات انجام‌شده بر خلاف قانون اساسی را صادر می‌نماید و پرونده امر را برای تعقیب متخلف، به مراجع صالح اداری و قضایی ارسال می‌دارد. متخلف برای بار اول یک تا سه

لایحه دولت خاتمی برای تبیین اختیارات رئیس‌جمهور، منتشر شد. این لایحه که حاوی اصلاحاتی در قانون تعیین حدود وظایف و اختیارات ریاست جمهوری مصوب سال ۱۳۶۵ مجلس شورای اسلامی است، جزئیات اجرای اصل یکمصد و سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی را پیش‌بینی کرده است. در اصل نامبرده قانون اساسی آمده است: «پس از مقام رهبری رئیس‌جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اسوری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، بر عهده دارد». لازم به توضیح است که این اصل قانون اساسی در بازبینی سال ۱۳۶۸ تغییر کرده است. به موجب قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸، تنظیم روابط قوای سه‌گانه نیز بر عهده رئیس‌جمهور قرار گرفته بود که اکنون از وظایف و اختیارات رهبر است.

محتوای لایحه

در لایحه اخیر آمده است: «رئیس‌جمهور می‌تواند وظایف مربوط به نظارت، کسب اطلاع، بازرسی، پیگیری و بررسی را از طریق هیاتی متشکل از افراد صاحب نظر در امور حقوقی و اجرایی به نام هیات پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی، انجام دهد. کلیه دستگاه‌های حکومتی موظفند، با هیات منصوب از سوی رئیس‌جمهور همکاری لازم را ننموده و به مکاتبات هیات در ارتباط با قانون اساسی و چگونگی اجرا یا نقض آن را در اسرع وقت مناسب، حداکثر ظرف مدت دو ماه از تاریخ وصول، پاسخ لازم

در این شماره

ادامه توهم؟

ف. تابان
در صفحه ۷

دمکراسی واقعی یک دمکراسی مشارکتی است

فریبرز رئیس‌دانا
در صفحه ۸

«لزوم جدائی روحانیت از حکومت!»

عرفانی
در صفحه ۹

مانیفست جمهوری خواهی

اکبر کنجی
در صفحه ۱۰

گسترش مخالفت با تدارکات جنگی آمریکا

ادامه از صفحه اول

گونه که توانستیم ظرف یک سال، بزرگترین اضافه بودجه تاریخ را هدر دهیم و آن را به کسری بودجه کلان تبدیل کنیم». اشاره گور به این است که در پایان دوره زمامداری کلینتون، دولت آمریکا دهها میلیارد دلار مزید بر مخارج خود، درآمد داشت اما اکنون، بار دیگر دچار کسر بودجه شده است.

گور در عین اینکه از هدف برکناری صدام حسین و ناپودی سلاح‌های کشتار جمعی عراق حمایت کرد، زمانبندی پیش‌بینی شده برای حمله نظامی به عراق در قطعه‌نامه ارائه شده از سوی بوش به کنگره آمریکا را مورد سوال قرار داد و گفت: «پرزیدنت بوش اکنون اظهار می‌دارد ما دست به اقدام پیشگیرانه می‌زنیم، حتی اگر فکر کنیم خطری که احساس می‌کنیم، فوری نیست. اگر سایر ملل نیز چنین حقی را برای خود قائل شوند، حکومت قانون سریعاً جای خود را به حکومت وحشت خواهد داد. هر ملتی که احساس کند شرایطی وجود دارد که بالاخره به تهدیدی فوری خواهد انجامید، با چنین تفکری محق به اقدام نظامی علیه هر ملت دیگر خواهد بود». گور افزود بخشی از این دکترین که به زبان نیامده است، این است که آمریکا این حق را تنها برای خود محفوظ می‌دارد.

ال گور برای آنکه ثابت کند از مدافعان شدت عمل در قبال عراق است، یادآوری کرد در سال ۱۹۹۱ از حدود ۱۰۰ عضو دموکرات کنگره بود که به قطعنامه پیشنهادی جرج بوش پدر برای جنگ با عراق رای داد، و در عین حال خاطر نشان کرد شرایط امروز بسیار با موقعیت سال ۱۹۹۱ تفاوت دارد. در آن زمان، صدام حسین یک کشور مستقل را اشغال و خاک آن را ضمیمه عراق کرده بود، در حالی که امسال به گفته گور، «ما می‌خواهیم از یک مرز بین‌المللی بگذریم و حکومت عراق را عوض کنیم». به عقیده ال گور، در سال ۱۹۹۱ رئیس جمهور وقت آمریکا با «حوصله و مهارت»، ائتلافی را ایجاد کرده بود که همه کشورهای عرب به غیر از اردن را در بر می‌گرفت، از جمله چند کشور که نیروی نظامی هم فرستادند، در حالی که هم‌اکنون بسیاری از متحدان آمریکا در اروپا و آسیا مخالف اقدام نظامی آمریکا هستند. گور افزود بر خلاف سال ۱۹۹۱ که بخش اعظم بار مالی جنگ بر دوش متحدان آمریکا بود، این بار مالیات‌دهندگان آمریکایی احتمالاً مجبور به پرداخت صدها میلیارد دلار برای مخارج جنگ خواهند بود.

ال گور افزود جرج بوش باید سعی کند این برداشت را که قصد دارد از برنامه‌های جنگی خود در عرصه رقابت‌های انتخاباتی میان‌دوره‌ای آمریکا بهره‌برداری کند، بلاموضوع نسپارد. گور گفت چنین برداشتی، در عرصه بین‌المللی نیز مانع جلب

حمایت از آمریکا است، و در همین رابطه به انتخاب مجدد گرهارد شرودر به صدارت عظمای آلمان و اتخاذ موضع شرودر علیه شرکت آلمان در جنگ اشاره کرد.

در کارزار انتخاباتی آلمان، شرودر اعلام کرد حتی در صورت تصویب قطعنامه‌ای در شورای امنیت سازمان ملل برای اقدام نظامی علیه عراق، دولت وی مخالف چنین اقدامی خواهد بود و در آن شرکت نخواهد کرد. به دنبال این موضع‌گیری، نظرسنجی‌ها که تا آن زمان به سود رقبای محافظه‌کار و لیبرال شرودر بود، به سود سویال دمکراتها و سبزها تغییر کرد، این دو حزب توانستند از احزاب راست و میانه سبقت گیرند و اکثریت کرسی‌های پارلمان فدرال آلمان را به خود اختصاص دهند.

این موضع دولت آلمان به شدت خشم جرج بوش و دستیاران او را برانگیخته است، به گونه‌ای که بوش حتی از ارسال پیام تبریک به مناسبت انتخاب مجدد شرودر خودداری کرد. شب قبل از انتخابات آلمان، کاندالیزا رایس مشاور امنیتی بوش، دولت آلمان را مورد حمله قرار داد. بوش حتی تا حدی پیش رفت که در ارتباط با موضع آلمان گفت هر کشور که با آمریکا نیست، با دشمنان این کشور است. برخی ناظران آلمانی در واکنش نسبت به این سخنان بوش، به طنز می‌گویند آلمان هم از نظر رئیس‌جمهور آمریکا به محور شرارت پیوسته است.

در انگلیس برخی نمایندگان حزب حاکم کارگر و نیز حزب لیبرال دمکرات، با شرکت این کشور در جنگ علیه عراق مخالفت کردند. نماینده مجلس عوام بریتانیا از تونی بلر نخست‌وزیر خواست به جای همراهی با آمریکا، به استقادهای صدراعظم آلمان توجه کند. دولت‌های فرانسه و آلمان پس از اجلاس وزرای دفاع ناتو اعلام کردند دونالد رامسفلد وزیر دفاع آمریکا در این اجلاس، شواهد تازه‌ای در مورد سلاح‌های کشتار جمعی عراق ارائه نداد. وزیر دفاع روسیه نیز گفت اولویت با بازگشت بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل به عراق است.

در میان اپوزیسیون عراق نیز مخالفت‌های جدی با طرح‌های جنگی آمریکا در مورد عراق وجود دارد. حمید مجید دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق روز چهارشنبه بر مخالفت گروه‌های اپوزیسیون عراق با حمله نظامی آمریکا به این کشور تأکید کرد و در عین حال افزود این مخالفت، نشانه همراهی آنان با صدام حسین نیست. حمید مجید در گفتگو با خبرنگاری جمهوری اسلامی در دمشق افزود: احزاب عراقی مخالف رژیم صدام، راه مبارزه برای سرنگونی او را با حفظ وحدت ملی به عنوان اصلی‌ترین عامل موفقیت ادامه خواهند داد. وی، در

عین حال تأکید کرد: چنانچه احزاب عراقی مخالف رژیم از پیشستیانی منطقی‌ای و منافع ملت عراق و استقلال این کشور بهره‌مند شوند، می‌توانند در بهترین شرایط بدون توسل به جنگ هوئناکی که اقتصاد و امنیت این کشور و کشورهای همسایه را تهدید کند برای رهایی این ملت از نظام دیکتاتوری فعلی وارد عمل شوند.

این عضو رهبری حزب کمونیست عراق با اشاره به وقایع افغانستان و تأکید بر اینکه جنگ، دمکراسی به ارمان نخواهد آورد، تصریح کرد: بهترین راه برای برقراری سیستم فدرالی، برقراری دمکراسی و آزادی سیاسی و از بین رفتن نظام تبعیض نژادی در عراق، شروع و هدایت یک جنبش فراگیر در این کشور با مشارکت مردم و احزاب اپوزیسیون برخوردار از حمایت منطقی‌ای و بین‌المللی است. حمید مجید تأکید کرد: بین‌المللی شدن مساله عراق به دلیل جنگ اول و دوم شدید و انتشار قطعنامه‌های متعدد از سوی سازمان ملل در باره آن نباید به این معنا تلقی شود که ملت عراق حق تعیین سرنوشت خود را ندارد. وی افزود: ما در پی نادرده گرفتن تصمیم‌های سازمان ملل و یا فرار از هماهنگی و همکاری با جامعه بین‌الملل نیستیم بلکه اصرار داریم به ملت عراق اجازه داده شود برای چگونگی رهایی از رژیم کنونی و تعیین سرنوشت خود تصمیم بگیرد.

دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق، در خصوص موضع این حزب در صورت شروع جنگ آمریکا علیه عراق گفت: «پاسخ به این پرسش بسیار سخت است اما قطعاً ما نه در کنار صدام و نه با آمریکا خواهیم بود، ما در کنار ملت عراق خواهیم بود». حمید مجید اضافه کرد: «اجازه بدهید حقیقت را بگویم، جنگ راه مناسبی نیست ولی اگر در عراق جنگی رخ دهد از اراده ما خارج خواهد بود. زیرا آمریکا با هیچکدام از احزاب مخالف صدام راپزنی نخواهد کرد». وی در عین حال تأکید کرد: ملت عراق مهمترین طرف معادله برقراری قدرت در عراق خواهد بود که هم با اشغال کشور توسط بیگانگان و هم جایگزین شدن یک رژیم مستبد جدید مخالف است.

عضو حزب کمونیست عراق، با تأکید بر اینکه اپوزیسیون و ملت عراق به آمریکا اعتمادی ندارند، تصریح کرد: آمریکا همیشه در قبال رژیم حاکم و احزاب مخالف عراق سیاست مهار دوگانه را اعمال می‌کند اما سرنوشتی صدام و مهار این احزاب برای خدمت به منافع خود است.

حمید مجید، در پاسخ به این پرسش که چرا حزب کمونیست با شرکت در همایش آتی اپوزیسیون عراق در هلند مخالفت کرده

است، گفت که این حزب تاکنون به همایش دعوت نشده است، و اگر هم دعوت شود از شرکت در آن خودداری می‌کند زیرا اینگونه همایشها از زمینه دخالت آمریکا در امور داخلی عراق می‌دانند. وی افزود: هر همایشی باید در داخل خاک عراق مثللاً کردستان برگزار شود. نباید نیروهای اصلی مخالف رژیم صدام را از صحنه دور کرد زیرا در این صورت ضربه‌ای بزرگ به مبارزه برای دستیابی به اهداف ملت عراق و آنچه گروه‌های اپوزیسیون سالیانه برای آن زحمت کشیده‌اند، وارد خواهد شد.

این مقام حزب کمونیست عراق گفت: اغلب مخالفان رژیم صدام حسین بر این عقیده‌اند که با گذشت زمان ثابت خواهد شد این همایش نیز همانند تجربه کنگره ملی عراق در سال ۱۹۹۱ که تحت نظارت آمریکا تشکیل شد، شکست خواهد خورد. وی، با یادآوری مخالفت حزب دعوت اسلامی و حزب بعث عراق طرفدار سوریه با برگزاری این همایش زیر نظر آمریکا تأکید کرد که حزب کمونیست عراق درصدد تشکیل جبهه‌ای مخالف دیگر گروه‌های اپوزیسیون نیست. حمید مجید گفت: «اختلافات جایشه‌ای مثلاً بر سر چگونگی تغییر رژیم حاکم بر عراق هرگز نباید ما را از هدف اصلی یعنی سرنگونی رژیم عراق براساس خواست ملت دور کند».

دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق در باره سطح روابط این حزب با دو حزب اصلی کردستان عراق گفت: «روابط ما با هر دو مستحکم و نزدیک است اما تنها در کابینه اربیل وابسته به حزب دمکرات کردستان به رهبری مسعود بازرانی حضور داریم و مشارکت در کابینه سلیمانیه وابسته به حزب اتحاد ملی کردستان به رهبری جلال طالبانی را رد کرده‌ایم». حمید مجید تصریح کرد که کمونیست عراق را نشأت گرفته از تمایل حزبی برای جلوگیری از پیامدهای ناشی از تقسیم احتمالی عراق دانست.

وقایع دو هفته اخیر نشان می‌دهد افکار عمومی بین‌المللی به مقیاسی فزاینده متقاعد می‌شود نه جنگ با تروریسم و نابودی زرادخانه کشتار جنگی عراق، بلکه اثبات «سوروی» ایالات مستحده بر سر جهان و دست‌اندازی به منابع نفتی خاورمیانه، انگیزه‌های واقعی دولت بوش در تدارک جنگ با عراق است. اینکه حتی نیروهای اپوزیسیون عراق، که ده‌ها سال است تحت سرکوب شدید از سوی حکومت صدام حسین قرار دارند، از تدارکات جنگی (به شرط آنکه به مرگ هزاران نظامی آمریکایی منجر نشود)، به قطعنامه پیشنهادی بوش برای جنگ رای دهند تا این امر به موضوع تسلیحات جمهوریخواهان تبدیل نشود. در شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز دولت‌های

ابداعی مجلس که ظاهراً از افکار «مشعشعانه» یکی از فقهای شورای نگهبان الهام گرفته شده است، افزوده شدن یک تبصره به ماده ۲۶ است که مطابق آن داوطلبان شورای شهر موظف هستند هنگام ثبت‌نام مبلغی را که دولت تعیین می‌کند بپردازند و تنها پس از اعلام قطعی انتخابات در صورتی که بیش از ۲ درصد آراء را کسب نمایند آن را باز پس گیرند. هر چند که در جریان بحث‌ها بعضی از نمایندگان مجلس از عرف بین‌المللی که معرفت نامزدها از جانب احزاب و یا جمع‌آوری تعداد معینی امضاء می‌باشد، یاد کردند، ولی آنان با این مصوبه‌شان در عمل علاوه بر موارد عده محدود کننده‌ای که عیناً از روی قانون فعلی برداشته شده است، با تهدید به «جریمه نقدی» حق شهروندی انتخاب شدن در شوراها را از گروه دیگری از داوطلبان گرفتند.

با اینکه بررسی تمام مواد این طرح هنوز در مجلس پایان نیافته است، گمان نمی‌رود که مواد باقی مانده بدوژه از آن رو که تفاوت چندانی با قانون فعلی ندارد بحث زیادی را در مجلس برانگیزد و تنها پس از انتشار، نقایص آن آشکارتر می‌گردد. اگر کلیت این طرح از مدتی پیش در معرض افکار عمومی قرار می‌گرفت بی‌شک بسیاری از اشکالات این طرح با توجه به تجربه اندوخته شده انتخابات کمونی و شهرداری‌ها در سراسر دنیا در چند سده گذشته و همچنین کشور ما در دهه‌های گذشته به ویژه ۴ سال اخیر می‌توانست روشنتر گردد، ولی با وضع موجود تنها انتظار می‌رود که با اعمال سلیقه شورای نگهبان، قانون مصوب حقوق شهروندان را از این هم محدودتر نماید.

با این همه تحولات تحول‌طلبانه در میان مردم کشور ما در حدی است که می‌تواند ظرف‌های تعیین شده را در هم بشکند. مردم کشور جلوی طرح‌های جنگی بوش را بگیرد، معلوم نیست. اکثر نمایندگان حزب دمکرات در کنگره آمریکا ترجیح می‌دهند در کارزار تبلیغاتی برای انتخابات نوامبر امسال که در آن کل مجلس نمایندگان و یک سوم سناتورها برگزیده خواهند شد، مسائل مربوط به اقتصاد و سیستم درمانی آمریکا که نقاط ضعف دولت بوش است در مرکز توجه قرار گیرد و مایلند با توجه به اینکه هنوز اکثریت مردم آمریکا موافق جنگ با عراقند (به شرط آنکه به مرگ هزاران نظامی آمریکایی منجر نشود)، به قطعنامه پیشنهادی بوش برای جنگ رای دهند تا این امر به موضوع تسلیحات جمهوریخواهان تبدیل نشود. در شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز دولت‌های

ما در انتخابات پیشین هم به رغم قوانین خشک و صلب انتخاباتی در بعضی از موارد توانستند با فرستادن کسانی که به خود نزدیک‌تر می‌دیدند به نهادهای «انتخابی»، بسیاری از نسبت‌ها و معادلات را به هم بریزند. این بار نیز شرایط برای آنکه بتوان استفاده مطلوب از موقعیت‌های پدید آمده کرد، به هیچ‌وجه نامناسب نیست.

با تصویب نهایی قانون انتخاباتی شوراها به جای ۲۰۰ هزار نفر فعلی حدود ۳۰۰ هزار نفر در شوراها جای خواهد گرفت. تمام نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که اعتبار هر دو جناح حکومتی در میان مردم به رغم تمام ترندهایی که به کار می‌برند به سرعت در حال کاهش است. در دور پیشین از میان ۳۳۰ هزار داوطلب عضویت در شورا، ۳۳ هزار نفر از سوی هیئت‌های اجرایی (وابستگان اصلاح‌طلبان حکومتی) و ۱۵ هزار نفر دیگر از سوی هیئت نظارت (وابستگان اقتدارگرایان) کنار گذاشته شدند و تنها ۲۸۰ هزار نفر برای اشغال ۲۰۰ هزار کرسی باقی ماندند.

رقابت عمدتاً در شهرهای بزرگ و متوسط حدت داشت و در بسیاری از روستاها به علت نبودن داوطلب شورای ده تشکیل نشد. از تبلیغات انتخاباتی بسیاری از کاندیداهای از اشکالات این طرح با توجه به تجربه اندوخته شده انتخابات کمونی و شهرداری‌ها در سراسر دنیا در چند سده گذشته و همچنین کشور ما در دهه‌های گذشته به ویژه ۴ سال اخیر می‌توانست روشنتر گردد، ولی با وضع موجود تنها انتظار می‌رود که با اعمال سلیقه شورای نگهبان، قانون مصوب حقوق شهروندان را از این هم محدودتر نماید.

با این همه تحولات تحول‌طلبانه در میان مردم کشور ما در حدی است که می‌تواند ظرف‌های تعیین شده را در هم بشکند. مردم کشور جلوی طرح‌های جنگی بوش را بگیرد، معلوم نیست. اکثر نمایندگان حزب دمکرات در کنگره آمریکا ترجیح می‌دهند در کارزار تبلیغاتی برای انتخابات نوامبر امسال که در آن کل مجلس نمایندگان و یک سوم سناتورها برگزیده خواهند شد، مسائل مربوط به اقتصاد و سیستم درمانی آمریکا که نقاط ضعف دولت بوش است در مرکز توجه قرار گیرد و مایلند با توجه به اینکه هنوز اکثریت مردم آمریکا موافق جنگ با عراقند (به شرط آنکه به مرگ هزاران نظامی آمریکایی منجر نشود)، به قطعنامه پیشنهادی بوش برای جنگ رای دهند تا این امر به موضوع تسلیحات جمهوریخواهان تبدیل نشود. در شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز دولت‌های

هیئت‌های اجرایی در اختیار اصلاح‌طلبان حکومتی هستند و این امکان که منشاء نارسائی‌ها را به جناح اقتدارگرای حکومت منتقل کنند از ایشان سلب گردیده است. روند تهیه طرح و تصویب آن در مجلس تاکنون حاکی از گرایش‌های شدید انحصارطلبانه در میان این جناح حکومتی است. آنان در تدوین قانون این انتخابات نیز از آنجا که به کسب اکثریت نسبی خود به شدت امیدوار هستند، از انتخابات به شیوه نسبی سرباز زدند تا شاید بتوانند اکثریت قریب به اتفاق شوراها را به طور مطلق به دست آورند.

جناح اقتدارگرای حکومت با اعتبار ناچیزی که در میان مردم دارد در این انتخابات قادر به صحنه‌گردانی خاصی نیست. این دیگی است که برای آنان نمی‌چوشد. از این‌رو امکان خرابکاری خاصی از جانب آنان در صورتی که امکانش برایشان میسر شود به هیچ وجه بعید نیست. اما اصلاح‌طلبان حکومتی به گرم شدن تنور این انتخابات در حدی که مشروعیتی را برایشان پدید آورد نیاز دارند. هرچند که انحصارطلبی خودغرضانه آنان که از جمله در قانون جدید بازتاب دارد و با شعار انتخاباتی «ایران همه ایرانیان» ایشان فاصله زیادی دارد می‌تواند مانع آن شود که استقبال مردم در این انتخابات در حد شایسته‌ای صورت پذیرد.

ولی در هر حال مردم کشور ما در شرایط فعلی چاره‌ای جز آن نمی‌بینند که از امکانات فراهم آمده در انتخابات استفاده کرده و پیام دیگری به نیروهای حاکم از دو جناح بدهند. هنوز اجزاء و ابعاد این حرکت نوین ده‌ها میلیونی روشن نیست ولی با توجه به تجارب سال‌های پیشین می‌توان امیدوار بود که در اسفندماه امسال فراز جدیدی در روند تحول‌طلبانه جاری در کشور پدید آید.

علامت به واشنگتن است که اگر هم برلین نتواند مستقیماً در جنگ با عراق شرکت کند، به طور غیرمستقیم و از طریق کمک به پشت جبهه آمریکا در افغانستان، سهم خود را ادا خواهد نمود.

در حالی که عملکرد دولت‌ها در برابر صلح‌طلبی اکثریت مردم جهان قرار گرفته است، جایگاه نیروهای دمکرات ازادیخواه منطقه و ایران نیز در کنار جنبش جهانی صلح است، در عین اینکه باید از جامعه جهانی خواست بدون توسل به جنگ از تلاش اپوزیسیون عراق برای سرنگونی رژیم صدام حسین، حمایت متر سیاسی و مادی به عمل آورد. مردم عراق نباید بیش از این توان سبهاکاریهای صدام حسین را

متن کامل بیانیه رسمی اتحادیه اروپا در باره ایران

اتحادیه اروپا برای شروع مذاکره با ایران پیرامون توافقنامه همکاری و تجارت موافقت کرده است. این مذاکرات توافقنامه همکاری و تجارت در موازات با توافقنامه مذاکرات سیاسی و همکاری‌های مبارزه با تروریسم است. اتحادیه اروپا توافقنامه همکاری و مذاکره سیاسی و همکاری برای ریشه کن کردن تروریسم را به صورت یکجا در نظر دارد. چهار موضوعی که برای اتحادیه اروپا اهمیت ویژه‌ای دارد عبارتند از: - اتحادیه اروپا از ایران می‌خواهد تا قوانین حقوق بشر و

آزادی‌های بنیادی را رعایت کند - اتحادیه اروپا ایران را به امضای قرارداد منع تولید سلاح‌های کشتار جمعی دعوت می‌کند - اتحادیه اروپا از ایران می‌خواهد که مفاد قرارداد UNCSC ۱۳۷۲ را در باره جنگ علیه تروریسم به طور کامل اجرا کند و همکاری‌اش را در این زمینه در آینده نیز ادامه دهد - اتحادیه اروپا ایران را تشویق به جلوگیری از هر اقدامی که احتمال برگشت روند سیاسی در مسایل خاورمیانه را مخدوش

می‌کند می‌نماید و اتحادیه اروپا از ایران می‌خواهد که به اجماع نظر بین‌المللی برای لزوم دستیابی به تشکیل دو کشور اسرائیل و فلسطین بپیوندد طی جلسه‌ای که در تهران برگزار شد، به طور مفصل درباره این موضوعات بحث شد. همچنین طی این موضوعات موارد دیگری از قبیل وضعیت منطقه (شامل خلیج فارس، عراق و افغانستان) نیز بحث شد. علاوه همکاری دو جانبه در زمینه‌های تجاری و سرمایه‌گذاری، انرژی، مواد مخدر مهاجرین و آوارگان مورد بحث و بررسی قرار گرفت. اتحادیه اروپا به دنبال گسترش سطح همکاری‌هایش با ایران در تمامی این زمینه‌ها می‌باشد و امیدوار است روابط عمیق اقتصادی و تجاری بین اتحادیه اروپا و ایران با سایر روابط ایران و اتحادیه اروپا از جمله در چهار زمینه برشمرده در بالا پیش رود. مذاکرات در بسارده توافقنامه‌های همکاری و تجاری به نظر می‌رسد در مهرماه ۱۳۸۱ آغاز خواهد شد. ایران و اتحادیه اروپا موافقت کرده‌اند جلسه‌ای کارشناسانه بین

اکبر گنجی فرد نیست

یک پدیده

و نمود یک جریان است

فریدون احمدی

نوشته اخیر اکبر گنجی تحت عنوان «مانیفست جمهوری خواهی» از اهمیت بسیار برخوردار است. اهمیت این نوشته بیش از آن که در «مانیفست» بودنش، به عنوان پایه اتحاد جمهوری خواهان آزادی خواه باشد، در زمینه‌هایی است که عنوان‌های فصل‌های اول و دوم و پنجم و ششم نوشته او را تشکیل می‌دهد، در زمانه‌ای است که این نوشته انتشار می‌یابد و در جایگاه کنونی و سیر تحولی است که نویسنده آن دارد و تاکنون پیموده است. و از همین زوایا نیز شایسته است که نوشته شایان ستایش این اصلاح طلب شجاع و پیگیر و آزاداندیش استقبال شود و پژواک و پاسخ مثبت بیابد تا درد مشترک رساتر فریاد گردد و همه‌جانبه‌تر و ژرف‌تر به سمت تدوین منشور مشترک نیروهای آزادی‌خواه و دمکرات و تشکیل آئین‌نامه دمکراتیک حرکت شود.

می‌گویم در زیر برخی زوایا و جنبه‌های ذکر شده را توضیح دهم: ۱ - نوشته گنجی مبین و اعلام شکست قطعی مشروطه خواهی است.

بدیل آن «جمهوری خواهی تمام عیار» است.

فصل اول کتاب وی نیز عنوان «جمهوری خواهی در برابر مشروطه خواهی، مدلی برای خروج از بن بست سیاسی» را بر خود دارد. این فکر که «مشروطه» کردن حاکمیت، نظام و ساختار سیاسی مستقر در ایران را امکان پذیر می‌دانست (و می‌داند)، این پروژه که توسعه سیاسی استقرار نسبی دمکراسی و مردم‌سالاری در شرایط حفظ چارچوب، ساختار سیاسی و قانون اساسی جمهوری اسلامی را مد نظر داشت و برنامه‌ای که نفی استبداد و حاکمیت دینی را با تکیه بر مدافعان و منادیان «مردم سالاری دینی» طرح و تأیید می‌کرد، اینک بن‌بست و شکستش از زبان کسی فریاد می‌شود که خود از سرشناس‌ترین و تأثیرگذارترین چهره‌های «نیروهای ۲ خرداد» محسوب می‌شود. اکبر گنجی می‌نویسد:

«دیگر هیچ امیدی به تحقق مطالبات از طریق اصلاح طلبان حکومتی نمی‌توان داشت.»

گنجی «جمهوری خواهی تمام عیار» خود را از جمله مدلی در برابر مدل مشروطه خواهی حجاب‌یابان ذکر کرده است اما مدل مشروطه خواهی، چه به عنوان هدف نهایی و چه به عنوان استراتژی مرحله‌ای و هدف مقدم در دستیابی به نظامی مردم‌سالار، با بیان‌ها و نام‌های گوناگون در میان اصلاح طلبان خارج از حکومت و بخشی از نیروهای اپوزیسیون نیز کم‌تر فداکار نبود و هنوز نیرومند است. جلوه‌ها و بیان‌های متفاوت این مدل: «نفی ولایت مطلقه فقیه»، این‌که ولی فقیه ولایت کند نه حکومت، این‌که عامل و بستر اصلی وقوع تحولات و کشمکش‌های سیاسی نه بین مردم و حاکمیت که در میان جناح‌های حکومتی ارزیابی شده و تغییر توازن قوای این نیروها و جناح‌ها باید هدف برنامه سیاسی قرار گیرد. این‌که در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، پیشرفت اصلاحات در گرو رای به خاتمی عنوان می‌شد، این‌که از ظرفیت‌های مثبت و اجرانشده قانون اساسی جمهوری اسلامی سخن می‌رفت و در برابر شعار فراندوم برای تغییر قانون اساسی جبهه گیری می‌شد، این فکر و منش که حکومت و جامعه را بی‌توجه به پیچیدگی‌ها و درهم‌تنیدگی تضادها و وحدت‌ها به دو جبهه طرفداران اصلاحات و مخالفان اصلاحات تقسیم می‌کرد، این‌که نفی جمهوری اسلامی به مثابه یک حاکمیت دین‌سالار و تأکید بر اصل جدایی دین از حکومت تنها در سطح آماج‌ها پذیرفته شده و به خاطر عدم پذیرش اصلاح طلبان دینی و حکومتی در سطح برنامه سیاسی مورد توافق قرار نمی‌گرفت و این‌که طرح صریح ضرورت شکل‌گیری آئین‌نامه دمکراتیک و گام‌گذاری عملی و نظری در راستای تشکیل و تقویت زمینه‌های شکل‌گیری آن مورد مخالفت قرار می‌گرفت، همه و همه جلوه‌ها و نمودهای مختلف داشتن برنامه و یا توهم «مشروطه» کردن نظام جمهوری اسلامی است. این مباحث که بویژه در دو سال گذشته در میان نیروهای اپوزیسیون حدت گرفته است، اکنون می‌رود که با روشن‌تر شدن شرایط پاسخ‌های صریح‌تر، قطعی‌تر و عمومی‌تری بیابد.

نوشته اکبر گنجی به مثابه نمود جریانی که از درون اصلاح طلبان دوم خرداد و یا هزاران رشته بیوند به تاریخ و منشا فکری حرکت اسلامی در حاکمیت، گام به گام و با لمس شرایط و برخورد نزدیک با موانع و مشکلات به اصلاح‌ناپذیر بودن نظام، بن‌بست مشروطه خواهی و به سکولاریزم و ضرورت جدایی دین از حکومت و طرح شعار «جمهوری خواهان آزادی‌خواه متحد شوید» می‌رسد، از اهمیت تاریخی بی‌ظنیری برخوردار است. شهادت شخصی، جسات در نچسبیدن به اندیشه‌های دیروزین و صداقت اکبر گنجی نباید این تصور را ایجاد کند که گنجی تنهاست، یک فرد است او نمود یک جریان، سرحلقه یک نیروی فرهنگی، سیاسی و بیانگر پیدایی و قوام یافتن شرایط نوینی در کشور ماست.

کیهان و رسالت را بلند کرده است. اما این اقدام در برابر ابعاد بحرانی که کشور ما بدان مبتلاست بسیار کوچک است و نمی‌تواند ریشه اصلی بحران را که تئودین سرنوشته مردم توسط رهبر غیرمنتخب و نهادهای منصوب او است، از میان بردارد.

دیر هنگام است از آن رو که پنج سال بی‌عملی رئیس جمهور در برابر صدها مورد نقض آشکار حقوق مردم، تخم یاس را در میان مردم پراکنده است و معلوم نیست اگر این لایحه مورد تصویب نهادهای تحت کنترل محافظه کاران قرار نگیرد، رئیس جمهور حتی اگر بخواند، بتواند نیروی مردم را در مقابل با دشمنان اصلاحات به میدان آورد.

اصلاح طلبان حکومتی می‌گویند به مردم بقبولانند

لایحه اخیر و او نیز لایحه اصلاح قانون انتخابات مجلس که برخلاف لایحه تبیین اختیارات رئیس جمهور، شامل موارد نقض آشکار حقوق مردم و دگراندیشان نیز هست، گشایشی در روند متوقف شده اصلاحات ایجاد خواهد کرد. اما تا وقتی در قانون اساسی، چنان اختیارات گسترده‌ای برای رهبر، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت و رئیس قوه قضائیه پیش‌بینی شده است که در چارچوب این قانون اساسی، رئیس جمهور همواره مقامی فاقد اختیار لازم برای تغییر وضع موجود و کاستن از قدرت ناهادهای غیرانتخابی بسایق خواهد ماند، لورایح پیشنهادی دولت نیز حتی اگر از سد سدید شورای نگهبان یا مجمع تشخیص مصلحت بگذرند، بحران موجود را حل نخواهند کرد.

در نتیجه، اگر هم لایحه ارائه شده از سوی دولت از سد شورای نگهبان یا مجمع تشخیص مصلحت بگذرد، نهایت تأثیر آن، این است که درخواست نقض تصمیم قضایی از سوی رئیس جمهور، موجب توقف اجرای آن و آثار و تبعات آن تا پایان رسیدگی می‌شود. البته به شرط آنکه رئیس جمهور از حق (و نه وظیفه) خود در پیگیری امر استفاده کند. بعید است رئیس جمهور فعلی در موارد زیادی چنین کند.

در مجموع، لایحه ارائه شده از سوی دولت خاتمی، گامی هر چند مثبت، اما کوچک و دیر هنگام است. مثبت است، از آن رو که بالاخره پس از پنج سال رئیس جمهور به فکر افتاده است که به وظیفه خود در پاسداری از قانون اساسی عمل کند، و همین که این لایحه مطرح شده، صدای اعتراض امثال روزنامه‌های

دوم قانون اساسی، رئیس قوه قضائیه می‌تواند به اقتضای مصلحت جامعه قضات را به طور موقت یا دائم منصف کند یا محل خدمت یا سمتشان را تغییر دهد (اصل یکصد و شصت و چهارم قانون اساسی). بنابراین در قانون اساسی جمهوری اسلامی، هر قاضی به شدت وابسته به نظر مساعد و لطف رئیس قدر قدرت قوه قضائیه است که او نیز منصوب رهبر است. با چنین ضوابطی، تصادفی نیست که قوه قضائیه به صورت ابزار رهبر و نزدیکان او برای تثبیت و تحکیم قدرت انحصاری آنها در آمده است.

تا قبل از بازبینی قانون اساسی در سال ۱۳۶۸، بالاترین مقام قوه قضائیه، شورای عالی قضایی بود که اکثریت اعضای آن (سه نفر از پنج نفر) را می‌بایست قضات کشور انتخاب می‌کردند. انفضال قضات، تنها به اتفاق آرای شورای عالی قضایی ممکن بود. تغییر این ضوابط، رئیس قوه قضائیه را در مقام فعال مایشاء، و همه قضات کشور را در مقام عناصر محروم از استقلالی قرار داده است که در صورت اتخاذ تصمیم مبالغه با امیال رئیس قوه قضائیه باید منتظر باشند به اقتضای مصلحت جامعه مقام خود را از دست بدهند.

با چنین وضعیتی، چه انتظاری باید از عالی‌ترین مرجع پیش‌بینی شده در لایحه دولت برای رسیدگی به موارد نقض

لایحه تبیین اختیارات رئیس جمهور:

گامی مثبت، اما کوچک و دیر هنگام

ادامه از صفحه اول

لایحه اخیر، در نهایت به شعبه‌ای از دیوان عالی کشور منتهی می‌شود که سه عضو دارای حق رای آن را هیات عمومی دیوان عالی کشور تعیین می‌کند. جز این هم نمی‌توانست باشد. در هر کشوری آخرین مرجع تصمیم‌گیری در باره موارد نقض قانون اساسی، باید یک دادگاه مستقل باشد نه مقامی اجرایی مانند رئیس جمهور. بنابراین، لایحه پیشنهادی دولت در صورت تصویب آن، به شرطی و اتساع ضامن رعایت حقوق مصرحه در قانون اساسی برای مردم خواهد بود که قضات مربوطه، در برابر هیچ کس جز وجدان خود و قانون پاسخگو نباشند و علاوه بر این، از میان آگساده‌ترین و مجرب‌ترین حقوقدانان کشور برگزیده شوند.

در جمهوری اسلامی چنین نیست. عالی‌ترین مقام قوه قضائیه در ایران را رهبر از میان مجتهدان برمی‌گزیند (اصل یکصد و پنجاه و هشتم قانون اساسی). دیوان عالی کشور نیز بر اساس ضوابطی که رئیس قوه قضائیه تعیین می‌کند تشکیل می‌شود (اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی) و رئیس آن نیز منصوب رئیس قوه قضائیه است (اصل یکصد و شصت و

اختیار به بالاترین مقام هر یک از نهادهای حکومتی و قوای سه گانه و نیز گزارش به مجلس و مردم پیرامون موارد توقف و عدم اجرا و یا نقض قانون اساسی، از جمله اختیارات (و نه وظایف) پیش‌بینی شده برای رئیس جمهور در لایحه جدید است.

چه نهادی باید ضامن رعایت قانون اساسی باشد؟

در همه کشورهای سابقه‌ای دیرینه در دمکراسی و تفکیک قوا دارند، ضامن رعایت قوانین و از جمله قانون اساسی، قوه قضائیه است. در اغلب این عالی‌ترین مرجع قضایی است که هر شخصیت حقیقی یا حقوقی اگر حقوقی که طبق قانون اساسی باید از آن بهره‌مند باشد، نقض شود، می‌تواند از آن دادخواهی کند.

یکی از نواقص قانون اساسی جمهوری اسلامی، فقدان چنین مرجعی است. البته در چارچوب وضعیت فعلی قوه قضائیه جمهوری اسلامی اگر چنین دادگاهی تشکیل می‌شد نیز تحت کنترل مستقیم یا غیر مستقیم رئیس قوه قضائیه می‌بود. با توجه به اینکه در ایران، بیشترین موارد نقض قوانین را خود قوه قضائیه مرتکب می‌شود، تا وقتی این قوه دچار دگرگونی بنیادین نشده و از زیر کنترل نهاد رهبری خارج در نیامده است، تا وقتی قوه قضائیه رسالت اصلی خود را پاسداری از قدرت انحصاری روحانیون می‌داند نه اجرای قانون، تشکیل دادگاه قانون اساسی نیز نمی‌تواند به رعایت حقوقی که قانون اساسی برای مردم در نظر گرفته است بیانجامد.

سراصل پیش‌بینی شده در

قطعنامه پایانی اردوی سالانه تحکیم وحدت

استقلال و نقد قدرت سمت‌گیری استراتژیک ما است

● آماده گفتگو و تبادل نظر با تمامی احزاب و گروه‌ها و فعالیت در عرصه سیاسی کشور بر پایه آرمان‌های آزادی،

عدالت و منافع ملی هستیم

● ظرفیت‌های گفتمان فعلی اصلاحات که در خرداد ۶۷ مطرح شد و تاکنون ادامه یافته است به پایان خود

نزدیک می‌شود و بسیاری از پیش فرض‌های آن خدشه‌دار شده است

قطعنامه پایانی اردوی سالانه دفتر تحکیم وحدت که شهریور ماه امسال در دانشگاه شهید بهشتی برگزار شد، روز دوشنبه منتشر گردید. خبرگزاری دانشجویان ایران متن این بیانیه را منتشر کرده است که به این شرح است: نهمین اردوی سالانه اتحادیه

انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌ها سراسر کشور (دفتر تحکیم وحدت) در شرایطی سخت و دشوار برگزار شد. همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد اتخاذ استراتژی استقلال و انتقاد از قدرت هرچند که از سوی جامعه روشنفکری مورد استقبال قرار گرفت اما در برخی مراکز

دیگر موجب خشم و غضب نسبت به جریان دانشجویی گردید که آثار و نتایج آن را در نحوه برگزاری اردو کاملاً نشان داد اما علی‌رغم این دشواری‌ها گزینیه (استقلال و انتقاد) از قدرت و شعار (جنبش دانشجویی همراه ملت، نقد قدرت) یک انتخاب استراتژیک

دانشجویی ضمن تأکید مجدد بر استراتژی استقلال و انتقاد از قدرت برای روشن شدن بیشتر مسایل و جلوگیری از برخی بدفهمی‌ها نکاتی را متذکر می‌شویم:

۱ - جریان دانشجویی ایران از آغاز شکل‌گیری تاکنون، یکی از مهم‌ترین کانون‌های تحول بوده است و هرچند در دوران‌های متعدد از سوی قدرتمندان مسورد هجوم و سرکوب قرار گرفته است اما در عین حال، ماهیت انتقادی و پیشتان خود را حفظ نموده است. تلاش‌های صورت گرفته برای محدود نمودن این جریان در درون دانشگاه و منحصر نمودن حیطه آن به مسایل صنفی - رفاهی موفق نبوده است. هرچند که مسایل صنفی - رفاهی نیز بخشی از دغدغه‌های دانشجویی بوده است اما این

جریان هرگز محدود به این خواسته نبوده است و حتی در پس اعتراضات صنفی - رفاهی، اغلب انگیزه‌های سیاسی - اجتماعی نهفته بوده است. از سوی دیگر از جرم‌بندی فعالیت‌های چند سال اخیر دفتر تحکیم وحدت به این نتیجه رسیده‌ایم که ظاهر شدن در قامت یک حسرت‌ساز برای جریان دانشجویی نه مطلوب است و نه ممکن و از این نقطه‌ها در سالیان اخیر آسیب‌های فراوانی متحمل شده‌ایم، لذا جریان دانشجویی با

نقد عملکرد سالیان اخیر خود، کارکرد بازوی حاکمیت یا بازوی احزاب در دانشگاه را نه زیننده خود می‌داند و نه منشا اثر در مبارزات اجتماعی، لذا با تأکید بر گزینه جنبشی در مقابل گزینه حزبی، به فعالیت خود در حوزه جامعه مدنی ادامه می‌دهیم و خواسته‌های سیاسی - صنفی ویژه خود را پی‌گیری می‌نماییم و از همین منظر به نقد دلسوزانه حاکمیت بر مبنای آزادی، عدالت و منافع ملی می‌پردازیم. ادامه در صفحه ۴

ضرورت شکل گیری آلترناتیو دمکراتیک

آزادی، عدالت، توسعه

تاملهائی چند بر مانیفست جمهوری خواهی اکبر گنجی

سهراب مبشری

دکتر محمدرضا نیکنفر

است که باید آزادی را در بدیهی ترین، بی‌میانجی ترین و آشکارترین شکل‌های امکان برپا شدن خواست و برای آزادیخواه‌بودن به دنبال یک مجوز ایدئولوژیک نگشت. کسانی زودتر و کسانی دیرتر به این باور رسیدند. مسئله اصلی نه تعیین نفرهای اول و آخر صف بلکه تشخیص این صف بعنوان تجلی فرهنگی است که از پیش و منش فرقه‌ای آسیب دیده و تازه اینک می‌رود که بر حق انسان چونان انسان برای زیستن و بالیدن و به انتخاب خود اندیشیدن و سبک زندگی خود را برگزیدن ارج بگذارد.

بنابر این گذشته مشترک این‌گونه تبیین‌شدنی است: آزادی در بهترین حالت مفهومی بود که با قیدوبندهای ایدئولوژیک تعریف می‌شد؛ تلاش شد و تجربه‌های بس تلخی از سر گذرانده شد تا آزادی را ناب و بی‌قید و شرط بخواهیم. اگر گذشته را این‌گونه تبیین کنیم، گام بزرگی در جهت تفاهم برداشته‌ایم.

۶- آزادی اگر بخواهد یک مفهوم مشخص اجتماعی باشد، با ادراکی از عدالت همراه می‌گردد. گنجی و بسیار کسان دیگر در هراس‌اند که مبدا پیش کشیدن موضوع عدالت باعث کرده مفهوم آزادی رنگ بازد و باز بهانه‌ای برای محدود کردن آن پیدا شود. لیبرالیسم آماج خود را تبدیل دولت همه‌کاره به دستگاه کوچک مدیریت اجتماعی می‌داند. برای رسیدن به این هدف نیز باید طرحی داشت که ناچار است از خود با رجوع به برداشتی از عدالت دفاع کند. بنابر این به هیچ شکلی نمی‌توانیم مسئله عدالت را از سر واکشیم. آزادی در ایران معنای استوار خود را نه در گفتمانی لیبرالی، بلکه در گفتمانی سوسیال دمکراتیک می‌یابد.

۷- آزادی اگر آزادی انتخاب باشد، مبتنی بر امکان انتخاب است و امکان انتخاب را دو چیز فراهم می‌آورد: عدالت و وجود امکانات. وجود امکانات تا حد بسیاری تابع توسعه است. در جامعه‌ای که با کمبود مشخص شروع، آزادی و عدالت وجود شکننده‌ای دارند. توسعه به معنای پیشرفت فنی و اقتصادی است و مدرنیزاسیون اجتماعی و فرهنگی‌ای که ادراک شهروندان از آزادی، عدالت و مسئولیت مدنی را بهینه و استوار کند.

۸- بنابر این جمهوری مردمان ما دستاورد اتحادی است برای حل سه مسئله به هم پیوسته آزادی، عدالت و رشد.

۹- بر این مبنا جایگاه چنانچه این جمهوری و جنبش برپاسازنده آن این چنین مشخص می‌شود: ما خواهان امکان رشد آزادانه‌ایم، از همزیستی و تفاهم استقبال می‌کنیم و نظم عادلانه‌ای را می‌خواهیم که پاسدار آزادی ملت‌ها و برآورنده خواست همگانی برای رشد باشد.

۱۰- ما برای نخستین بار در تاریخمان فرصت اندیشه و بحث سزاوار برای تعیین سستگیری آینده را داریم. آگاهی و امید به جای احساسهای کور و ویرانگر می‌نشینند. وجود حکومت فعلی تا حد حقایق که با مفهوم مزاحم تبیین‌شدنی است، تسنزل می‌یابد. این مانع را می‌توان و باید کنار زد.

نیروی دیگری که پایه‌ای‌ترین اصول دمکراسی و حقوق بشر را پذیرد، مسئولیت جایگزینی حکومت فعلی را بر عهده گیرند. اگر چنین شود، تابوی گریز از آلترناتیو سازی در میان آن بخش از نیروهای دمکرات نیز که به شدت به آینده چنین تلاشهایی بدبین‌اند و نظر به تجارب دو دهه اخیر، این کوشش‌ها را بی‌حاصل می‌دانند، خواهد شکست. در این صورت، آلترناتیو دمکراتیک به حمایت بین‌المللی نیز دست خواهد یافت و به با آینده‌ترین جبهه سیاسی ایران تبدیل خواهد شد.

صوف این نیروی جایگزین، باید برای پذیرش هر نیرویی که حکومت مردم بر مردم و منشور جهانی حقوق بشر را بدون قید و شرط بپذیرد، باز باشد، حتی اگر گذشته این نیروها، از وابستگی پیشین به حکومت‌های استبدادی قبلی و فعلی حکایت کند. می‌توان بر سر پلاتفرم دمکراسی و حقوق بشر برای آینده ایران توافق کرد و در عین حال به بحث و جدل متدنه در باره گذشته نیروهای تشکیل دهنده آلترناتیو دمکراتیک پرداخت. می‌توان با نیرویی متحد بود و در عین حال از اینکه از برخورد انتقادی به گذشته خود طفره می‌رود انتقاد کرد.

هیچ استدلالی نمی‌تواند مردم را قانع کند نیروهایی که به دمکراسی و حقوق بشر معتقدند، نمی‌توانند حول همین دو هدف بنیادین گرد هم آیند و برای مبنی که دچار مصیبت استبداد است چاره‌ای بیاندیشند. هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند درک کند چرا همه این نیروها دم از دمکراسی و حقوق بشر می‌زنند اما حاضر نیستند پای یک اعلامیه مشترک را امضا کنند.

مدهاست زمینه‌های نظری شکل‌گیری آلترناتیو دمکراتیک فراهم شده است. بخش اعظم چپ ایران که زمانی تقریباً همه نیروهای آن به دیکتاتوری پرولتاریا معتقد بودند، دیری است که از اندیشه‌های گذشته فاصله گرفته است و برای برقراری حکومت مردم بر مردم، حکومتی که معتقد به رعایت حقوق بشر باشد و انتخابات متناسب و محدودیت زمانی قدرت را بپذیرد، مبارزه می‌کند. در زمینه دمکراسی و حقوق بشر، مواضع این نیروی چپ، منطبق بر مواضع نیروهای ملی و دمکراتیک است. در میان اصلاح طلبان درون و بیرون حکومت، بسیاری کسانی که سترو بودن تلاش برای اصلاح نظام ولایت فقیه را در یافته‌اند و به نظامی معتقدند که مردمسالاری را به هیچ قید و شرطی محدود نکند. بخشی از مشروطه‌خواهان نیز همین اصول را می‌پذیرند و حاضر به قبول بی قید و شرط رای مردمند. چرا نباید همه این نیروها برای برقراری مردمسالاری حول پلاتفرم مشترکی گرد آیند تا در آینده، کشور ما از دخالت‌های خارجی به دور بماند و جامعه بین‌المللی دریابد با نیرویی جدی که آینده ایران را می‌سازد سر و کار دارد؟ نیروهای دمکرات و آزادیخواه، تاخیر در انجام این وظیفه اخلاقی را چگونه توجیه می‌کنند؟

آقای عبدالله حسن‌زاده دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران، طی نطقی در برلین پیشنهاد تشکیل جبهه‌ای وسیع از تمام نیروهای مترقی و دمکرات به عنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی را داده است. برخی اصلاح طلبان سابقاً حکومتی مانند اکبر گنجی نظرات جدید خود را که متضمن پیوستن به مواضع سیاسی اپوزیسیون است، اعلام کرده‌اند. جا دارد همه نیروهای سیاسی دمکرات، به استقبال این تحولات بروند. اعلام حمایت از پیشنهاد رهبر حزب دمکرات کردستان ایران، می‌تواند نخستین گام در جهت شکل‌گیری آلترناتیو دمکراتیک باشد.

روندهای منطقی‌ای به ضرر ایران و پایمال شدن منافع و حقوق ملی مردم ایرانیم. بر این بهرانهای مزمن، باید خطرات حادی را که از تدارکات نظامی آمریکا در منطقه ناشی می‌شود نیز افزود. سران جمهوری اسلامی به جای تغییر سیاستهایی که ایران را در محور شرارت قرار داده است، می‌کوشند به مردم القا کنند نیروهای مسلح ایران توانایی بازداشتن ماشین جنگی آمریکا را دارند و همین برای جستن از دام خطر، کافی است. جناح اقتدارگرای حکومت با آتش بازی می‌کند و از طریق حمایت مستقیم و غیر مستقیم از جریانات تروریستی، کشور ما را به چند قدمی پر تگاه جنگ کشانده است.

هر روز تداوم این وضعیت و هر روز بقای حاکمانی که مردم ما را بدین بهرانها و خطرات دچار کرده‌اند، خود یک فاجعه است، فاجعه‌ای که هیچ وجدان بیداری نباید در برابر آن ساکت بشیند.

می‌توان همه مسئولیت این فجاجع را متوجه حکومت دانست و به گشوده‌ای نشست و حرفهای خوب زد تا خود این حکومت روزی یا فرو پاشد یا به سر عقل آید. می‌توان مردم را فریفت و وانمود کرد اگر به سبب پنج سال اخیر، کار را به اصلاح طلبان حکومتی بسپارند، همه چیز درست و همه مشکلات حل خواهد شد.

می‌توان گفت از سیاست کاری ساخته نیست و باید ده‌ها سال کار فرهنگی کرد تا بلکه جامعه از این عقب ماندگی رهایی یابد. اما هیچ یک از این پاسخها به شرایط امروز، نمی‌تواند وجدان آگاهی را آسوده کند که می‌دانم معضلات مبتلا به جامعه ما، بدون غلبه سیاسی بر استبداد و قرار گرفتن سرنوشت مردم در دست خود آنها، قابل حل نیست.

اکنون میلیونها ایرانی و شمار هرچه بیشتری از اصلاح طلبان، دریافته‌اند که بر جبین کشتی اصلاح طلبی حکومتی، نور رستگاری نیست و در چارچوب نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه، نمی‌توان راهی برای غلبه بر بهران و رستن از خطری که صلح و امنیت کشور ما را تهدید می‌کند، یافت. ندای خلغ ید از روحانیون حاکم و برقراری حکومتی برآمده از رای مردم، هر چه رساتر می‌شود. در عین حال، هیچ‌گاه شرایط بین‌المللی برای تحقق آرزوهای آزادیخواهان مردم ایران تا بدین حد مساعد نبوده است. اگر نیروهای آزادیخواه، از این فرصت بهره نبرند، تاریخ انسان را نخواهد بخشید.

متأسفانه حد آمدگی نیروهای دمکراتیک و آزادیخواه صحنه سیاست ایران برای قبول مسئولیت و جایگزینی استبداد با دمکراسی، به هیچ وجه متناسب با الزامات غلبه بر بهران و نجات مردم ما از مصائب کنونی نیست. بخشی از نیروهای دمکرات، کماکان به اصلاحات در بالا چشم دوخته‌اند و علیرغم آنکه تحولات پنج سال اخیر نشان داد با وجود ولایت فقیه و قانون اساسی فعلی جمهوری اسلامی، امکان پیشروی کشور به سوی مردمسالاری نیست، حاضر به شرکت در شکل‌دادن به جایگزین دمکراتیک برای حکومت فعلی نیستند و کانون مبارزه برای دمکراسی را در کشمکش‌های میان جناح‌های حکومتی می‌بینند. در مقابل، آندسته از نیروهای اپوزیسیون که توهمی نسبت به حاصل رقابتیای درون حکومت ندارند نیز گامی برای ایجاد آلترناتیو دمکراتیک بر نمی‌دارند.

حداقل انتظار از نیروهای دمکراتیک در اپوزیسیون ایران، این است که فرقه‌گرایی را کنار بگذارند و به مردم ایران و جهانیان اعلام کنند حاضرند به اتفاق یکدیگر، و همراه با هر

ایران، در یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر خود به سر می‌برد. بحرانی عمیق و گسترده، همه عرصه‌های زندگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور ما را در بر گرفته است و هر روز که این بحران ادامه یابد، بر عواقب و تبعات آن افزوده و جبران لظلمات آن دشوارتر می‌شود.

طبق آمار، درآمد سرانه ایرانیان در حدود دوهزار دلار در سال است که به عنوان نمونه، به یک سوم رقم درآمد سرانه مکزیک نیز نمی‌رسد. تازه این رقم درآمد سرانه در کشور ما، که حاصل تقسیم درآمد ملی بر تعداد آحاد مردم است، عمق نابسامانی وضعیت معیشتی اکثریت عظیم مردم ایران را که دچار فقرند، باز تاب نمی‌دهد. کارگران، کارمندان جزء، معلمان و کشاورزان تهیدست و خانواده‌های آنان ناگزیرند با رقمی بسیار کمتر از مبلغ یادشده، گذران زندگی کنند. آمار رسمی بیکاری از آنچه همه مردم به چشم می‌بینند و تجربه می‌کنند، بسیار کمتر است. صدها هزار جوان، حتی اگر بخت برخورداری از تحصیلات نیز با آنان یاری کند، از یافتن کار باز می‌مانند. شهرهای بزرگ و به ویژه تهران، شاهد صحنه‌های دردناکی از زندگی و مصائب کودکان خیابانی است. هزاران کارگر، سالهاست که حقوق دریافت نکرده‌اند.

فلاکت و فقر دامنگیر ده‌ها میلیون ایرانی، با فریب‌دهند فزاینده قشر ناکی از وابستگان به دستگاه قدرت همراه است که هر چه بی‌پروا تر، ثروت‌های افسانه‌ای خود را به نمایش می‌گذارند. برج‌های سر به فلک کشیده‌ای به پهای ده‌ها میلیارد تومان که در بسیاری از موارد، در تملک یک یا چند نفر است که با حکومت روابط حسنه‌ای دارند، ویلاهای چند صد میلیونی و چند میلیاردی که گویی فقط برای به رخ کشیدن ثروتها ساخته شده‌اند، اتمیلهای ده‌ها و گاه صدها میلیون تومانی که در خیابانها جولان می‌دهند، همه و همه حکم زهرخندی را دارد که قلب هر ایرانی آزاده و تشنه عدالت را چرب‌دهار می‌کند.

اختیار زندگی مردم در انحصار چند صد نفر است که حاضر به تحمل کوچکترین تلاشی برای محدود کردن قدرت خود نیستند و از ابزار سرکوبی مانند قوه قضائیه، نیروی انتظامی و بسیج برای تحکیم این قدرت استفاده می‌کنند. روزنامه‌نگارانی که جرات افشای سباحت‌های مافیای قدرت و ثروت را به خود داده‌اند، دانشجویانی که گناهی جز طلب کردن آینده‌ای روشن‌تر و آزادتر برای خود ندارند، و وکلایی که طبق قانون از حقوق قریانیان جنایات عوامل حکومت دفاع کرده‌اند، در گوشه زنداند و در عوض، کسانی که روز روشن دست به ترمیم و جنایت زده‌اند، آزادند و به بدترین حد به حقوق مردم ادامه می‌دهند. احراز مقامات دولتی، چه انتخابی و چه انتصابی، در انحصار کسانی است که این نظام به شدت ناعادلانه را زیر سوال نمی‌برند و بدان «الترزام عدلی» دارند.

صدها هزار ایرانی به علت فشارها و سرکوب اعمال شده از سوی حکومت، ناگزیر به ترک میهن خود شده‌اند و هر سال ده‌ها هزار ایرانی دیگر به آنها می‌پیوندند. در میان این مهاجرین، آمار متخصصان و جوانانی که امید آینده ایران بدانهاست، بسیار بالاست. این سیل مهاجرت، همچون ریزش خونی است که هر روز کشور ما را بی‌بنیه‌تر و بی‌آینده‌تر می‌کند.

بحران اجتماعی و اخلاقی بیداد می‌کند. اعتیاد، فحشا، دزدی و سایر بزهکاری‌ها، گلوی جامعه را می‌فشرد. آمار خودکشی هر سال رو به افزایش است. این نابسامانی‌های اجتماعی که حاصل مستقیم بحران اقتصادی است، همچون غده‌هایی سرطانی بر پیکر ایران چنگ انداخته است.

ساجراجویی، قدرت‌طلبی و ندانم‌کاری گردانندگان حکومت، به انزوای کامل ایران در عرصه بین‌المللی انجامیده است. از آنجا که حکومت حاضر نیست به خواسته‌های جامعه جهانی، شامل قطع حمایت از تروریست‌های بنیادگرا، دست برداشتن از برنام‌های تسلیحاتی ماجراجویانه و گران قیمت، عدم کارشکنی در تلاش جهت حل بحران فلسطین و رعایت حقوق بشر در داخل ایران تن دهد، قدرتمندترین و فروتمندترین کشورهای جهان، رسماً و یا عملاً کشور ما را تحریم کرده‌اند. این تحریم، هر سال میلیاردها دلار به منافع ملی مردم ما لطمه می‌زند. همسایگان ایران تحت فشار بین‌المللی، همکاری با ایران را به حداقل رسانده‌اند. ایران در محاصره کشورهایی قرار گرفته است که مناسبات خوبی با حکومت تهران ندارند و با تکیه بر حمایت بین‌المللی، جمهوری اسلامی را به ضرر منافع ملی ایران زیر فشار گذاشته‌اند. از دریای خزر تا خلیج فارس، از قفقاز تا افغانستان، همه جا شاهد پیشبرد

قطعنامه پایانی اردوی سالانه تحکیم وحدت

ادامه از صفحه ۳

تاکید می‌کنیم استقلال از قدرت و نقد حاکمیت به معنای نفی حکومت و رویارویی با نظام نیست، دانشجویان به عنوان وجدان بیدار جامعه ما با نقد مداوم قدرت تلاش می‌کنند تا از زاویه موجود میان سیاست‌های حاکمیت و آرمان‌های آزادی، عدالت و منافع ملی را کاهش دهند و طبیعی است هر کجا عملکرد قدرت و یا بخش‌هایی از آن هم‌سو با آرمان‌های انسانی بینیم به تأیید و تقویت آن عمل خواهیم پرداخت.

۲- دومین نکته مورد تأکید ما فاصله گرفتن از کارکرد حزبی است، در سالیان گذشته دفتر تحکیم وحدت به دلایل متعدد به سمت و سوی فعالیت‌های حزبی متمایل شده بود. حضور جدی در انتخابات‌های مختلف، معرفی نامزد

جریان دانشجویی یکی از پایه‌های اصلی تحول طلبی جامعه است و در این راستا ضمن حضور پی‌گیر در عرصه سیاسی - اجتماعی آماده گفتگو و تبادل نظر با تمامی احزاب و گروه‌ها و فعالیت عرصه سیاسی کشور و همکاری مرحله و زمان‌دار با احزاب و گروه‌هایی که پایبند به آرمان‌های آزادی، عدالت و منافع ملی هستند در قالب پروژهای مشخص و معین در این چارچوب می‌باشیم و مجدداً تأکید می‌کنیم گزینه انتخابی ما استقلال همراه با ارتباط و گفتگو می‌باشد نه انزوا و تبدیل به جزیره دورافتاده شدن.

۳- حضور اصلاح طلبانه در عرصه سیاست و دوری از خشونت نه به عنوان یک تاکتیک مقطعی و کوتاه مدت بلکه یک مضمی و منش برآمده از اخلاق دمکراتیک و نزدیک‌ترین گزینه به منافع ملی است. ما معتقد به یک حرکت تدریجی و اصلاح طلبانه و متکی به ظرفیت‌های درونی جامعه ایران برای رسیدن به

آزادی، عدالت اجتماعی و پیشرفت جامعه می‌باشیم و به تمامی لوازم یک حرکت اصلاح طلبانه پای‌بند می‌باشیم و با پذیرش پارادایم کلی اصلاحات، انتقادات خود نسبت به وضع موجود را مطرح کرده و می‌کنیم، بنا به تحلیل ما ظرفیت‌های گفتمان فعلی اصلاحات که در خرداد ۶۷ مطرح شد و تاکنون ادامه یافته است به پایان خود نزدیک می‌شود و بسیاری از پیش‌فرض‌های آن خنده‌دار شده است و نیاز مبرم امروز جامعه ما تغییر گفتمان در پارادایم کلی اصلاحات بر مبنای نقد دوره گذشته و تکیه بر دستاوردهای مهم دوره ۶ ساله اصلاحات و جمع‌بندی نسبت به مواضع موجود و آرایه یک برنامه عینی و عملی در چارچوب پارادایم کلی اصلاحات است و معتقدیم که نقش مهم دانشگاه نیز نقد شرایط موجود و بررسی دستاوردها و ناکامی‌های برنامه‌های ۶ ساله اصلاح طلبان و بسترسازی برای تغییر گفتمان اصلاحات است.

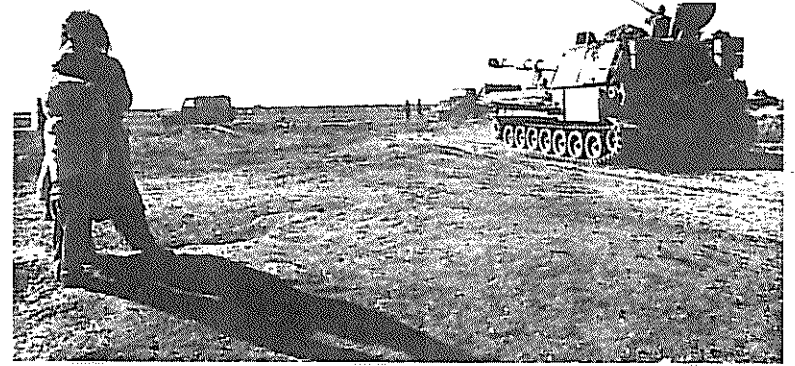
مردم ما سردهندگان شعارهای شوم: «فتح قدس از طریق کربلا» و

«عزت و شرف ما در گرو جنگ است» را هرگز نخواهند بخشید

داشتند آنها که پس از کسب قدرت برنامه حذف دیگران را ادامه می‌دادند و در عرصه خارجی سیاست صدور انقلاب اسلامی را پیشه داشتند. خلاف تبلیغهای دروغین سالهای اخیر، با عدم آمادگی کامل روز اول مهرماه ۵۹ را تجربه کردند.

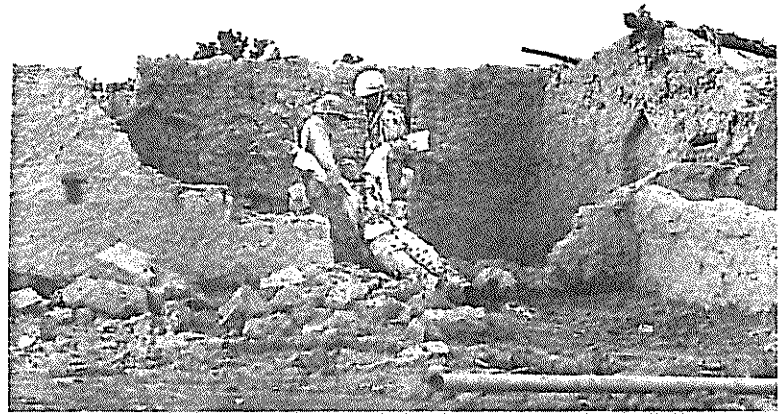
اما دیری نپایید تا مقاومت مردم ایران در برابر دشمن شکل بگیرد. مهرماه ۵۹ در تاریخ معاصر ایران آغاز تاریخی است که در آن هراس از سرفکنندگی ملی، انرژی عظیمی را به حرکت در آورد. رژیم اسلامی در آن روزهای پانز ۵۹ برای به میدان آوردن مردم انعطاف به خرج داد. رهبر رژیم اسلامی که ملی‌گرایان را به سخره می‌گرفت در واقع می‌دانست که سلاح ایدئولوژیکی در آن میدان کم می‌آورد. پیوند ملی و همبستگی اجتماعی ما ایرانی‌ها تا آزادسازی خرمشهر حرف اول مقابله با دشمن را زد.

اکنون کمتر کسی تردید دارد که چه دستور تهاجم به ایران و چه سیاست انسان‌کش سران رژیم که در شعارهایی مانند جنگ جنگ تا پیروزی و فتح قدس از طریق کربلا به فعلیت رسیدند راه سرکوب و ارباب مردم را دنبال می‌کردند درست به همین خاطر نیز بود که خمینی جنگ را نعمت دانست و سران رژیم شانس صلح را بویژه پس از آزادسازی خرمشهر با ضمانت کامل به کنار نهادند. تصویرهای تکان دهنده اجساد هزاران ایرانی که جانشان را بر سر جنون آزادسازی قدس رهبر رژیم در بیابانهای بصره از دست دادند، نفیر شوم شعارهایی چون: «عزت و شرف ما در گرو جنگ است»، «جوانان تور جنگ را گرم نگاهدارند»،



مقاومت در این عرصه فقط با آرایش وسیع نیروی مردمی در برابر ارتش تجاوزگر امکان پذیر شد. در هوا و دریا، مقاومت و پاسخ به دشمن کمابیش سازمان یافته و با تحرکی ضرور صورت گرفت. جامعه پر جنب و جوش ایران در آن سالها شدت مشغول به خود بود. نزاع‌های سیاسی بین گروههای اجتماعی با شدت ادامه داشت و با اینکه خطر تهاجم خارجی از سوی برخی تشکل‌های سیاسی گوشزد می‌شد. نوعی به خود مشغول بودن، فضای جوان پس از انقلاب را رقم می‌زد. سران رژیم جمهوری اسلامی با بی‌مسئولیتی کامل هدایت جامعه را در دست

۲۳ سال پیش در چنین روزهایی ارتش صدام حسین به میهن ما هجوم آورد. در روزهای آغازین تهاجم عراق بخش‌های بزرگی از خوزستان و مناطق غربی ایران به اشغال ارتش عراق درآمد ارتشی که از روی قادیسه دیگری در سر می‌پروراند و در ضمن از حمایت سیاسی کشورهای غربی نیز برخوردار بود. ارتش عراق به فاصله چند روز مرزهای غربی و جنوبی کشور ما را که دو سال از انقلابش را پشت سر داشت درنوردید و با مقاومت و یوهای نیز در مرزهای خاکی مواجه نشد. نیروی زمینی ارتش ایران در ماههای پس از انقلاب تا آغاز تهاجم عراق آنچنان از هم گسیخته شد که



رهبران جمهوری اسلامی تا ماشین جنگی‌شان به گل نشست، حاضر به نوشیدن «جام زهر» و پذیرش صلح نشدند. روزها و سالهای جنگ ما فدائیان نیز در کنار مردمان برای دفع تجاوز بیگانه به فعالیت پرداختیم. فدائیان در خیابانهای خرمشهر در پالایشگاه آبادان برای آزادی خرمشهر و ... مانند همیشه بر سر پیمانشان با مردم وفادارانه ایستادند دهها فدائی خلق در عرصه نبرد با دشمن و بعدتر برای طنین انداختن شعار «جنگ را قطع کنید، مردم ما صلح می‌خواهند» جان‌شان را از دست دادند. یادشان گرامی.

«کربلا ما می‌آیم» و جنایات هولناکی چون فرستادن نوجوانان وعده بیشت داده شده بر روی میادین مین، جنگ با تکیه بر تاکتیک امواج انسانی، بسباران و موشکباران شدن شهرهای کشور و هزاران درد و رنج وصف‌ناپذیر ناشی از جنگ و جنایت‌کاری رهبران جنگ طلب، فراموش‌نشدنی است. جنگ با بیگانه در عین حال به رژیم فرصت داد تا با خشونت تمام دگر اندیشان را سرکوب کند. صدها هزار کشته ایرانی و صدها میلیارد دلار خسارت اقتصادی نیز برای فرونشاندن عطش قدرت و غارتگری افرادی مانند رفسنجانی و خامنه‌ای کافی نبود.

«حجاب اجباری را نمی‌خواهیم»

مژگان - ز

جلسه بزرگداشت قربانیان ترور «میکونوس» به دعوت حزب دمکرات کردستان ایران

مهدی ابراهیم‌زاده

از مبارزه اپوزیسیون دمکرات کشور ما حمایت به عمل آورده، تا از راه‌های سیاسی جمهوری اسلامی را سرنگون و یک سیستم دمکراتیک برقرار نمایند. کاک عبدالله حسن‌زاده در پایان گفت «گرچه مدت زیادی است که رژیم در اروپا دست به ترور نزده است اما در همین مدت در ایران فعالیت‌های تروریستی‌اش را کنار نگذاشته است.»

پس از سخنان کاک عبدالله حسن‌زاده ابتدا نماینده حزب سوسیال دمکرات آلمان، پیام حزب و دبیر تشکیلات آن آقای فرانتس مونته‌فرینگ را به اطلاع دبیر کل حزب دمکرات کردستان و حاضران رساند. سپس آقای اریک وکیل مدافع حزب دمکرات کردستان و پیامدهای قربانیان در دادگاه «میکونوس»، تشریح روند دادگاه و دلائل موفقیت دادگاه در اعلام رای تاییدی‌اش پرداخت و از جمله به پیکار مشترک همه بخش اپوزیسیون علیه رژیم اندیشه‌های سیمای مختلف علیه تروریسم دولتی اشاره نمود. پس از او آقای کامیاز روستا نیز به شرح جنایت میکونوس و پیامدهای سیاسی و تاریخی آن پرداخت. از سوی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) پیامی به همین مناسبت ارسال شده بود.

در پایان این مراسم، کاک عبدالله به پرسش‌ها و اظهارنظرهای حاضرین در مورد مسائل سیاسی روز به زبان کردی پاسخ گفت. این مراسم که پس از ده سال و از سوی حزب دمکرات کردستان ایران، با تمهیدات امنیتی بالایی برگزار شده، متأسفانه جای مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی خالی بود. تا از این طریق پیام و سخن حزب دمکرات کردستان ایران و اپوزیسیون دمکرات ایران بر افکار عمومی ایران و جهان پژواک یابد.

اما این همبستگی باعث افزایش توان و جسارت شاگردان قاسلو و شرفکندی شد و آن‌ها بتدریج ضمن جایگزینی جای خالی رهبران شهید حزب، مانع از دسترسی جمهوری اسلامی به هدف اصلی‌اش شدند.

دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران اضافه نمود «همبستگی با حزب تنها در پیمانها و نامه‌های حمایت از حزب خلاصه نشده بلکه دوستان خلق کرد، هر کدام با امکانات خود و به اشکال مختلف، کمک کردند. تا تروریسم دولتی به محاکمه کشیده شود و نتواند خود را از مهلکه بدر ببرد.»

کاک عبدالله حسن‌زاده ضمن تشکر از دستگاه قضایی و دادستان کل آلمان و رؤسای دادگاه «میکونوس»، وکلای حزب و قربانیان این جنایت، گفت «من می‌خواهم از همه شخصیت‌ها و احزاب و سازمان‌های ایرانی و کرد که به اشکال مختلف به یزید و شهادت‌های در دادگاه، حکم تاریخی این دادگاه را امکان‌پذیر ساختند، صمیمانه تشکر کنم. بویژه اگر این حکم را با رفتار دولت اطریش پس از ترور دکتر قاسلو در ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۹ مقایسه کنیم.»

ماموستا در دنباله سخنان خود به تراژدی ۱۱ سپتامبر اشاره نمود و «این که اگر از تروریسم اسلامی سخنی به میان آید، باید جمهوری اسلامی ایران را سرچشمه تروریسم اسلامی بنامیم». وی اضافه نمود، «ما خواهان این نیستیم که قدرت‌های بزرگ به ایران حمله کرده و به جای خلق‌های ایران، جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. ما آرزو داریم کشورهای صنعتی جمهوری اسلامی را آن گونه که واقعا هست و عمل می‌کنند ببینند. آن‌ها (دول صنعتی) به جای این که در کنار رژیم قرار بگیرند، می‌بایستی

به دعوت حزب دمکرات کردستان ایران و به مناسبت دهمین سالگرد ترور دکتر صادق شرفکندی دبیرکل، فتاح عبدلی نماینده حزب در اروپا، همایون اردلان مسئول آلمان و نوری دهکردی دوست دیرینه حزب دمکرات کردستان ایران در روز سه‌شنبه ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۲ مراسم در «خانه دمکراسی و حقوق بشر» در برلین برگزار شد. در این مراسم نمایندگان احزاب و سازمان‌های ایرانی، آلمانی و کرد شرکت داشتند. سالن به پلاکاردهایی به زبان کردی و آلمانی و انگلیسی با شعارهای «دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان»، «تابودیداد تروریسم بویژه تروریسم دولتی»، «زنده باد یاد قربانیان ترور رژیم جمهوری اسلامی» تزئین شده بود.

در ابتدای مراسم کاک شکر از سوی کمیته آلمان حزب دمکرات و به حضرار ضمن بزرگداشت خاطره شهدای حزب دمکرات کردستان ایران و با اعلام یک دقیقه سکوت به حضرار خوش آمد گفت. سپس کاک عبدالله حسن‌زاده دبیر کل حزب (به زبان فارسی) یادآور شد که وی به زبان کردی سخنرانی خواهد نمود و به دوستان فارسی‌زبان که زبان آلمانی هم بلد هستند این مژده را داد که متن سخنانش به آلمانی ترجمه شده است.

کاک عبدالله حسن‌زاده (ماموستا) سخنانش را با خیر مقدم به حاضرین آغاز نمود. و اشاره کرد که «ترور دکتر شرفکندی دومین ضربه بزرگی است که حزب ظرف ۳۸ ماه پس از ترور دکتر قاسلو متحمل شده و از این طریق جرحات سنگینی بر پیکر جنبش ملی در کردستان ایران وارد آمده است.»

اما همبستگی‌هایی که نه تنها از سوی دوستان کرد و ایرانی بلکه در همه جهان و از سوی همه نیروها و سازمان‌های دمکرات، پس از این تراژدی با ما ابراز شد، سهم تعیین‌کننده‌ای در تحمل این ضربه بر ما گذاشت. رژیم جمهوری اسلامی می‌خواست از این طریق حزب دمکرات کردستان ایران را به زانو درآورد.

مدرسه را با مهمانی و عروسی اشتباه گرفته و به عنوان تئیه اجازه ورود به مدرسه را با آن کتانی‌ها به من نداد بی‌خانه برگشتم و پس از عوض کردن آن‌ها با همراهی و ضمانت پدرم دوباره به مدرسه برگشتم. می‌دانم در آن سالها ما دختران جوان چگونه «مدل پانک» را با مانتو و روسری‌هایمان اجرا می‌کردیم؟ شلواری‌ها و جین را با سنگ پا می‌ساییدیم و روی آن با ماژیک شعارهای پانکی می‌نوشتیم و با بازگذاشتن دکمه‌های پایین مانتو آن شعارها را به نمایش می‌گذاشتیم. و نیز آستین‌های مانتوهایمان را تا آرنج‌ها می‌زدیم و روسری‌هایمان را از پشت گردن گره می‌زدیم. سال اول دبیرستان مقنعه چانه‌دار الزامی شد. ما دخترهای جوان که علاقه‌ای به حجاب تحمیلی و اجباری نداشتیم، به اشکال گوناگون آن مدل مقنعه را که شبیه به مقنعه را تابالای دهان بالا می‌آوردیم و موها را به صورت گنبد از جلوی مقنعه بیرون می‌گذاشتیم، دردمس‌های هر روزه و از دست نمره انضباط را با علاقه قبول می‌کردیم. نوجویی و تنوع‌خواهی و نشاط جزئی از وجود ما نوجوانان است و حکوت در تمام این سال‌ها به این امر بی‌توجه بوده است و این عامل مبارزه ما بر علیه حجاب تحمیلی بود. در طی این سال‌ها کوشیده‌ایم با تنگ و گشاد کردن، کش دوختن، چاک دادن و کوتاه و بلند کردن قد مانتو و هم چنین با به بازی گرفتن روسری‌ها از طبق کوچک و بزرگ کردن سایز آن‌ها، کج بستن و یاد دادن طرح‌ها و مدل‌های مختلف وجود آن را زیر سؤال برده و به مبارزه بر علیه آن پرداخته‌ایم. زیرا مد زندگی و شادی از مواردی بود که ما نوجوانان و جوانان در ایران به آن احتیاج داشتیم.

پس از ریاست جمهوری خاتمی، زنان بیش از دیگر اقشار جامعه به فعالیت پرداختند و امید به تغییر شرایط برایشان بوجود آمد ولی در نما این دوران هیچ حق و حقوقی برایشان حاصل نشد. تلاش و مبارزه زنان در طی تمام این سال‌ها خفقان و سرکوب حکومت اسلامی ایران قابل توجه بوده و می‌باشد و هیچ جریان سیاسی بدون در نظر گرفتن نقش زنان و یافتن راه همکاری‌هایی برای حل مشکلات نمی‌تواند از حمایت و پشتیبانی این قشر بزرگ جامعه برخوردار گردد که مسلماً بدون حضور نقش زنان پیروزی و موفقیت هیچ جریانی امکان پذیر نخواهد شد!

فکر می‌کنم خاطره روز اول دبستان در ذهن ما زنده و ماندگار باقی بماند. اما برای من که در سال ۱۳۵۷ وارد مدرسه شدم، برابرم خاطره معلمی زیبا و با طراوت زنده می‌شود. از آن سال تصویر کلاهی پرنشاط با همکلاسی‌های پسر و دختر هنوز در خاطر من مانده است.

اما وقتی سال ۵۸ به کلاس دوم رفتم، جریان پیروزی انقلاب باعث تغییر همه چیز شد. در آن زمان ما را از هم‌کلاسی‌های پسر جدا کردند و معلم‌ها هم از پس با پوشش اسلام (روسری) وارد کلاس شدند. اما در کلاس می‌توانستند روسری‌های خود را بردارند. از سال سوم ما دختران دبستانی را هم صاحب روسری کردند. روسری‌های کوچکی که گره شلی به آن می‌زدیم و در کلاس می‌توانستیم آن‌ها را برداریم. با بزرگتر شدن ما روسری‌هایمان هم به همان ترتیب بزرگتر و تیره‌تر می‌شد. در سال اول راهنمایی، پوشش جدید مقنعه را نیز بر ما تحمیل کردند. ما دختران جوان و نوجوان که موافق پذیرش حجاب تحمیلی نبودیم، هر سال به گونه‌ای بر علیه آن اجبار، مبارزه می‌کردیم. در واقع با مدل‌های مختلف گره‌زدن و بستن آن‌ها خشم و عصبانیت ارگان‌های نظامی را برمی‌انگیختیم. یادم می‌آید از مشروع دوران ریاست جمهوری رفسنجانی اعضای بسیج مدرسه هر روز صبح جلوی در ورودی کیف‌ها و جیب‌های ما را بازرسی می‌کردند تا مبادا دانش‌آموزی نوار کاست با ویدئو، عکس و یا لوازم آرایش همراه داشته باشند. در ضمن تنها ۳ رنگ قهوه‌ای، مشکی و سرمه‌ای رنگ‌های آزاد برای پوشش دانش‌آموزان بودند. دانش‌آموزان بسی انضباط کسانی بودند که رنگ‌های قرمز و صورتی و زنده را انتخاب می‌کردند.

موضوع رنگ صورتی خاطره‌ای را از سال ۶۵ را به یاد دارم. آن سال بین جوانان «مد بانک» مد روز شده بود.

رنگ‌های شاد و زنده که مورد علاقه نوجوانان و جوانان بود همیشه طرفداران زیادی داشت. من هم به عنوان یک نوجوان ک جفت کتانی صورتی با مدل کفش‌های پانکی خریدم. اولین روزی را که با شوق پوشیدن آن‌ها به مدرسه رفتم، هرگز فراموش نمی‌شود. اظلم مدرسه جلوی در ورودی با صدای بلند و بی‌ادبانه‌ای مرا دختری بی‌انضباط و اوند که

فرامرز و مرسته عزیز

درگذشت پدر کرامی‌تان را به شما و خانواده شما تسلیت گفته و خود را در غم از دست دادن پدر با شما شریک می‌دانم. کمیسیون کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

ادامه توهم؟

(در باره لایحه تبیین اختیارات رئیس جمهور)

ف. تابان

برگرفته از نشریه اینترنتی اخبار روز

از لایحه تبیین اختیارات رئیس جمهور، که متن آن روز سه شنبه منتشر شد، بوی استبداد سیاسی به مشام محافظه کاران رسیده است. با انتشار مفاد این لایحه، زمره‌هایی که در محافل محافظه کار به گوش می‌رسید، تبدیل به فریاد ناخوشایندی شده است که شاید بتواند تنها اندک هواداران آن‌ها را در چنین نگرانی شریک کند. جامعه ایران به هشدارهای مخالفان اصلاحات در مورد تداخل قوا و خطر استبداد سیاسی تنها با لبخندی به طنز می‌نگرد. هرگاه نظام سیاسی حاکم بر ایران، نظامی بود که اساس آن بطور واقعی بر تفکیک قوا از یکدیگر نبوده باشد، هشدارهایی که در مورد دخالت قوه مجریه در سایر قوا داده می‌شود، می‌توانست توجیه‌برانگیز باشد. اما چنین هشدارهایی در نظام سیاسی که نه اصل تفکیک قوا و نه اصل استقلال قوا در آن مطلقاً وجود ندارد و بخش عمده و تعیین‌کننده قدرت در اختیار نهاد و مقامی قرار دارد که هرگونه می‌خواهد نه تنها در قوای دیگر دخالت می‌کند، بلکه به آن‌ها امر و نهي می‌نماید، به یک شوخی تلخ بیشتر شبیه است.

اگر اصلاح‌طلبان به دلیل مرزهایی ممنوعه‌ای که خود رعایت بی‌چون و چرای آن را پذیرفته‌اند، نتوانند پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای به اتهامات محافظه کاران بدهند، اما افکار عمومی و توده مردم پاسخ ساده و روشنی به این ادعاها دارد. چطور است که تمرکز بسیاری از اختیارات در دست یک فرد یعنی رهبر حکومت اسلامی استبداد سیاسی محسوب نمی‌شود. چطور است که این فرد یعنی آقای خامنه‌ای که نماینده مستقیم هیچ بخشی از مردم ایران نیست و یک مقام انتصابی است اجازه دارد در کنار قوای دیگر به بدترین وضعی دخالت کند و مثلاً با یک نامه به مجلس شورای اسلامی فرمان توقف اصلاح قانون مطبوعات را بدهد؟ چطور است که این سرنوشت، بهترین سرنوشتی است که می‌توان برای لایحه تبیین اختیارات رئیس جمهور پیش‌بینی کرد. یعنی این لایحه بدون تغییر عمده‌ای از تصویب بگذرد و قانونیت یابد و رئیس جمهور نیز کاملاً مصمم باشد که به آن عمل کند و قصد داشته باشد ناقضان قانون اساسی در چنین نهادهایی را به دادگاه بکشاند و محکوم کند. هر دو این فرض‌ها تقریباً نامحتمل هستند، اما برای اینکه نشان دهیم حتی در چنین صورتی مشکلات ساختاری نظام و عواملی که مانع ادامه اصلاحات شده‌اند، حل نشده باقی می‌ماند، برای لحظاتی با این خوش‌بینی همراه شویم. بعد از تصویب چنین طرحی قابل تصور خواهد بود که در صورت جدی بودن رئیس جمهور، بسیاری از قضات فعلی دادگاهها از جمله قاضی دادگاه مطبوعات و قضاتی که اصلاح‌طلبان را در دادگاههای در بسته محاکمه کرده‌اند، از سوی رئیس جمهور به دادگاه کشانده شوند. اگر وی بخواهد بازم هم جدی‌تر باشد، این تصور می‌تواند تا تعقیب قضایی بزرگانی که در نهادها انتصابی جا خوش کرده‌اند، نیز ادامه یابد. اما در عین حال تصور چال‌هایی که در این حالت پیش خواهد آمد، شبکه‌های پنهان و آشکار مافیای قدرت که وارد عمل خواهند شد، ققهایی که علیه چنین اقداماتی برانگیخته خواهند شد، توصیه‌ها و تهدیدهایی که از سوی بی‌رهبر به سمت نهاد ریاست جمهوری روانه خواهد شد، نیز چندان دشوار نخواهد بود. نامحتمل است رئیس جمهور حتی در حالتی که کاملاً مصمم باشد، بتواند در برابر چنین فشارهای آشکار و پنهانی دوام بیاورد و مثلاً به سرنوشت مجلس که برخی اختیارات داشته و نتوانسته به این اختیارات عمل کند، دچار نشود.

دلیل پیش‌آمدن چنین وضعیتی روشن است. زیرا آقای خاتمی می‌خواهد با حفظ تناقضات موجود، کنترلی را بر بخش‌های غیرانتخابی حکومت برقرار کند، که با وجود اراده برتری به نام ولایت فقیه ناممکن است. باید پذیرفت چنین راه حلی، ثمربخش نیست. جنبش اصلاح‌طلبانه مردم ایران برای مقابله با خودسری نهادهای غیرانتخابی تنها یک راه در پیش دارد و آن قراردادن اراده نیرومندتری به نام بسیج عمومی ملت در برابر اراده رهبر و برچسبیدن نهادهای دینی حکومتی و انتخابی‌کردن سایر نهادها می‌تواند است.

در جریان چالش‌ها و درگیری‌هایی که بین اکثریت اصلاح‌طلب جامعه ایران و قوه قضائیه وجود دارد، چنین تلاشی قابل فهم و قابل حمایت است، اما در عین حال باید متوجه این واقعیت بود که امیدواری‌هایی که اطرافیان آقای خاتمی در جامعه می‌پراکنند مبنی بر اینکه در صورت تصویب این لایحه راه بر اجرای صحیح قانون اساسی جمهوری اسلامی (و در واقع فصول مربوط به حقوق ملت) هموار شده و جلوی نقض این قانون گرفته می‌شود، امید کاملاً غیرواقعی و ادا شده توهمی است که جنبش اصلاح‌طلبانه را به این وضعیت دچار کرده است. چنین تبلیغاتی تنها برای مقابله با جناح رقیب و همچنین امیدوار نگاه داشتن جامعه به اصلاح‌طلبان و جلوگیری از ریزش بیشتر نیرو شاید مفید به فایده افتد.

لایحه تبیین اختیارات رئیس جمهور، بازتاب تناقضی است که اصلاح‌طلبان حکومت ایران در آن قرار گرفته‌اند. آن‌ها چون امکان آن را ندارند که در جهت دموکراتیزه کردن قوه قضائیه و سایر نهادها انتصابی تحت فرمان ولی فقیه نظیر شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت، صدا و سیما و سایر نهادها وابسته به بیت رهبری اقدامات موثری انجام دهند، کوشیده‌اند با افزایش اختیارات و دخالت‌های رئیس جمهور، به عنوان سمبل جمهوری، نگاهبان تازه‌ای به نمایندگی از جمهور نظام بر سر این نهادها بگذارند و خودسری‌های آن‌ها را که ریشه در مقام غیرانتخابی ولایت و کنترل کامل و مستقیم این نهاد توسط وی دارد، مهار یا تضعیف کنند. باید پذیرفت چنین هدفی اگر به صورت کامل نیز متحقق شود، تنها مسکن ضعیفی خواهد بود که بعد از چند بار مصرف بلااثر شده و اساساً نمی‌تواند مانع ادامه جریان نقض حقوق شهروندی از طرف این نهادها شود.

این سرنوشت، بهترین سرنوشتی است که می‌توان برای لایحه تبیین اختیارات رئیس جمهور پیش‌بینی کرد. یعنی این لایحه بدون تغییر عمده‌ای از تصویب بگذرد و قانونیت یابد و رئیس جمهور نیز کاملاً مصمم باشد که به آن عمل کند و قصد داشته باشد ناقضان قانون اساسی در چنین نهادهایی را به دادگاه بکشاند و محکوم کند. هر دو این فرض‌ها تقریباً نامحتمل هستند، اما برای اینکه نشان دهیم حتی در چنین صورتی مشکلات ساختاری نظام و عواملی که مانع ادامه اصلاحات شده‌اند، حل نشده باقی می‌ماند، برای لحظاتی با این خوش‌بینی همراه شویم. بعد از تصویب چنین طرحی قابل تصور خواهد بود که در صورت جدی بودن رئیس جمهور، بسیاری از قضات فعلی دادگاهها از جمله قاضی دادگاه مطبوعات و قضاتی که اصلاح‌طلبان را در دادگاههای در بسته محاکمه کرده‌اند، از سوی رئیس جمهور به دادگاه کشانده شوند. اگر وی بخواهد بازم هم جدی‌تر باشد، این تصور می‌تواند تا تعقیب قضایی بزرگانی که در نهادها انتصابی جا خوش کرده‌اند، نیز ادامه یابد. اما در عین حال تصور چال‌هایی که در این حالت پیش خواهد آمد، شبکه‌های پنهان و آشکار مافیای قدرت که وارد عمل خواهند شد، ققهایی که علیه چنین اقداماتی برانگیخته خواهند شد، توصیه‌ها و تهدیدهایی که از سوی بی‌رهبر به سمت نهاد ریاست جمهوری روانه خواهد شد، نیز چندان دشوار نخواهد بود. نامحتمل است رئیس جمهور حتی در حالتی که کاملاً مصمم باشد، بتواند در برابر چنین فشارهای آشکار و پنهانی دوام بیاورد و مثلاً به سرنوشت مجلس که برخی اختیارات داشته و نتوانسته به این اختیارات عمل کند، دچار نشود.

همانگونه که در بالا اشاره شد، فرض فوق در مورد سرنوشت لایحه تبیین اختیارات رئیس جمهور، یعنی قانونیت یافتن آن و اجرای مصممانه و قاطعانه آن توسط رئیس جمهور که باید با بسیج ملت همراه شود، نامحتمل‌ترین فرض در میان احتمالات مختلفی است که وجود دارد.

احتمال واقعی‌تر این است که این لایحه با اصلاحاتی که در جهت تضعیف موارد مورد تقاضای آقای خاتمی باشد سرانجام از تأیید مجمع تشخیص مصلحت نظام و در دلیل به اجرا در نیاید و مانند بسیاری از قوانین دیگر فراموش شود.

در این صورت دلایل فراوانی برای برخورد بدبینانه نسبت به اینکه اقدامی اساسی در جهت پایان دادن به تضییع حقوق ملت صورت گیرد، وجود دارد. از جمله این دلایل چنین است: در بخش پایانی لایحه دولت که مربوط به اصلاح قوانین کنونی است، چنین آمده است: «رئیس جمهور می‌تواند سالی یک بار گزارش موارد توقف و عدم اجرا و یا نقض قانون اساسی را با تصمیمات متخذه و ذکر مواضع و مشکلات، تنظیم و به اطلاع مجلس شورای اسلامی برساند، گزارش رئیس جمهور در جلسه علنی مجلس قرائت می‌شود.

همچنین رئیس جمهور می‌تواند هرگاه لازم بداند، مستقیماً مردم را از طریق مقتضی در جریان موارد عدم اجرا یا نقض قانون اساسی و اقداماتی که انجام داده قرار دهد».

آیا رئیس جمهور تاکنون نمی‌توانسته و یا از نظر قانونی اختیار آن را نداشته است که گزارش موارد نقض قانون اساسی را به مردم ارائه دهد؟ او همواره چنین اختیاری را داشته است اما از این مورد که چرا او علیرغم خواست صریح و موکد افکار عمومی از چنین اختیاری استفاده نکرده است، می‌تواند تا حدود بسیار زیادی چگونگی رفتار بعدی وی را نیز - حتی در صورت تصویب لایحه فوق روشن سازد. آقای خاتمی خود نیز خواست عمومی جامعه را در این زمینه که او باید مستخلفین از قانون اساسی را به مردم معرفی کند بخوبی می‌داند و در جریان رقابت‌های انتخاباتی سال ۸۱، با توجه به همین واقعیت بطور ضمنی تخلف خود در این زمینه را پذیرفت و تعهد کرد در دومین دوره ریاست جمهوری خود این غفلت را جبران کند. نه خاتمی و نه هیچ اصلاح‌طلب دیگری منکر این موضوع نیست که از زمانی که وی چنین قولی را داد، تاکنون ده‌ها مورد تخلف صریح از قانون اساسی صورت پذیرفته است، اما آقای خاتمی حاضر به انجام وظیفه قانونی خویش و تعهدی که به افکار عمومی داد، نشده است. دلیل این موضوع از سوی خود وی نیز به مناسبت‌های مختلف به زبان آمده است. وی طرفدار مشی اعتدال است و از ایجاد هرگونه تنش و درگیری در جامعه پرهیز می‌کند. معنای این رفتار تاکنون این بوده است که او حاضر شده است چشم بر تخلفات از قانون اساسی ببندد تا جامعه دچار تنش نشود. آیا ارایه لایحه اخیر به مجلس شورای اسلامی به معنای آن است که آقای خاتمی قصد دارد سیاست اعتدال خود را به کنار گذاشته و روشی قاطعانه‌تر، مطابق با خواست عمومی مردم ایران، اتخاذ کند؟

فقط شناختی که از خاتمی وجود دارد، معیار پاسخ منفی به این پرسش نیست. حتی در همین لایحه تنظیمی نیز چنین عزمی دیده نمی‌شود. اگر چنین عزمی وجود داشت، آقای رئیس جمهور می‌بایست خود را نیز در کنار سایرین موظف می‌ساخت به وظایفی که خود بر عهده خود می‌گذارد عمل کند. در آن صورت واژه می‌تواند در بند پایانی این لایحه (گزارش به مردم و مجلس) می‌بایست به قید موظف است تغییر می‌کرد. اما در هر دو مورد مذکور، آقای خاتمی تنها به تکرار این موضوع بسنده کرده است که او می‌تواند گزارش نقض قانون اساسی را به مجلس و یا مستقیماً به مردم بدهد. و به بیان دیگر می‌تواند هم چنین گزارشی را ندهد. تجربه چند ساله اخیر می‌گوید این شق دوم بسیار محتمل‌تر است. زیرا قبل از ارایه لایحه

نامه به وزیر امور خارجه دانمارک، مسئول دوره‌های اتحادیه اروپا

از: سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت

به: وزیر امور خارجه دانمارک و مسئول این دوره پرستی موآر وکیل ایرانی آقای ناصر زرافشان که تلاش می‌کرد وضعیت پشت پرده آدم‌ربایی‌ها و قتل‌های زنجیره‌ای را تجسس و مسوولین آن را افشا کند به دلیل کوشش‌های خود در این رابطه به دست بنیادگرایان مذهبی قربانی و به ۵ سال زندان و شلاق محکوم شد. بنیادگرایان مذهبی با این حکم می‌خواهند دستان خون‌آلود آمران و عاملان این جنایات که باعث ربودن و اعدام نویسندگان و فعالین معینی شده را مخفی کنند.

بنیادگرایان مذهبی با این حکم بر علیه زرافشان در تلاشند که بسز وحشت را در بین وکلا و حقوق‌دانان بکارند تا دیگر کسی جرأت نکند پرونده‌هایی را که می‌تواند دست قدرت‌مندان را افشا کند بپذیرند.

بدین‌وسیله ما به شما به عنوان وزیر امور خارجه دانمارک و نماینده دانمارک به مثابه مسئول این دوره اروپای مشترک مراجعه کرده و از شما می‌خواهیم که هم در مجلس دانمارک و هم در پارلمان اروپا این مسئله را مطرح کرده و از آن راه دولت ایران را موظف به آزادکردن زرافشان و دیگر نویسندگان و حقوق‌دانان و فعالین سیاسی کنید.

ما بر این مسئله تأکید می‌کنیم که سکوت اروپای مشترک باید شکسته شود و حقوق بشر می‌بایست وزنه‌های سنگین‌تر از روابط اقتصادی داشته باشد.

سرکوب، وحشت و سانسور به سیاست رسمی و روزانه رژیم ایران تبدیل شده است. تحقق و تجسس حول و حوش اعدام‌های سیاسی و دفاع از کسانی که حقوق شهروندی‌شان پایمال گشته و تحت شکنجه و سانسور بوده و هستند به دلیل پیگرد و تعقیب حقوق‌دانان متوقف گشته است. آقای سیامک پورزند هم کماکان در اسارت و وزارت اطلاعات نظامی است او و دیگر اسرای دربند همچنان تحقیر و شکنجه می‌شوند.

ما امیدواریم که دولت دانمارک و اروپای مشترک این جریان را پیگیری کرده و رژیم ایران را تحت فشار بگذارند تا

بدون هیچ قید و شرطی زرافشان را آزاد کرده و همه ممنوعیت‌های سیاسی و اجتماعی را لغو و تمام حقوق پایمال شده او و دیگر حقوق‌دانان به آن‌ها برگردانده شود.

لغو هر گونه سانسور و نیز آزادی بدون قید و شرط همه روزنامه‌نگارانی که مخالف رژیم می‌نویسند.

آزادی بدون قید و شرط همه زندانیان سیاسی و دگراندیشان.

روابط بین‌الملل سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

کپی این نامه برای آدرس‌های زیر ارسال شده است. انجمن قلم دانمارک - روزنامه‌های دانمارک - دفتر حقوق بشر دانمارک - همه احزاب مجلس دانمارک

از سوی فدائیان خلق ایران (اکثریت) - بلژیک متن زیر به دو زبان فرانسه و هلندی برای رئیس پارلمان اروپا، گروه‌های پارلمانی و کمیسیون‌های آن، ۱۲۰ نفر از نمایندگان پارلمان و هم‌چنین احزاب بلژیکی و کانون وکلای بلژیک و کمیسیون بخش آسیایی پارلمان اروپا فرستاده شده است.

خاتم نیکل فوتین رئیس پارلمان اروپا

از سوی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - بلژیک و تمام شیفتگان آزادی، از شما تقاضا داریم که در برابر بی‌عدالتی که بر علیه آقای ناصر زرافشان وکیل برجسته ایرانی و عضو کانون نویسندگان ایران به وسیله دادگاه انقلاب صورت گرفته، ساکت نمانید.

ناصر زرافشان در تاریخ ۱۹ مارس سال ۲۰۰۲، ۵ سال زندان و ۷۰ ضربه شلاق توسط یک دادگاه غیرعلنی محکوم شده است. افشای اسرار حکومتی، داشتن اسلحه غیرمجاز و داشتن مشروبات الکلی به عنوان اتهامات وی ذکر شده است.

خاتم رئیس پارلمان اروپا، این دسیسه و قبح توسط محافظه کاران تنظیم و بوسیله دادگاه انقلاب به اجرا درآمده است. اصلاح‌طلبان حکومتی در این خصوص سکوت را اختیار کرده‌اند.

به نام مسئول سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - بلژیک از شما تقاضا داریم از تمام امکاناتی که در اختیار دارید برای آزادی هر چه سریع‌تر آقای ناصر زرافشان استفاده کنید.

خاتم رئیس، قبلاً از تلاش شما در این خصوص صمیمانه سپاسگزاریم.

تبیین اختیارات نیز او می‌توانسته است چنین گزارشتی را بدهد و نداده است.

بر این اساس چنین بدبینی نسبت به تمام بندهای دیگر این لایحه از جمله شکایت‌های حقوقی و تشکیل دادگاه در مورد ناقضان قانون اساسی و محرومیت آن‌ها از مشاغل دولتی و یا حکومتی خود نیز می‌تواند کاملاً واقعی باشد.

ع

مشکلاتی که جنبش اصلاحات در ایران را متوقف کرده است، مشکلاتی چند جانبه است. یک دسته از این مشکلات به قوانین جمهوری اسلامی ایران و از جمله قانون اساسی آن مربوط می‌شود که امکان اصلاحات در بخش عمده‌ای از نظام سیاسی ایران را ناممکن می‌سازد. اما دسته دیگری از این مشکلات به نداشتن اراده کافی و تصمیم روشن در رهبران جنبش دوم خرداد باز می‌گردد. آن‌ها با وفاداری به این اصل که حفظ نظام اسلامی ارجم بر هر چیز دیگر و از جمله منافع مردم و جنبش اصلاحات است، از امکانات و توانایی‌هایی که جامعه و حمایت افکار عمومی در اختیار آن‌ها گذاشته است استفاده نکرده و از انجام وظایف قانونی خود نیز به روشنی و در موارد متعدد تخلف کرده‌اند. یک نمونه آن را در سطور بالا نسبت به چشم‌پوشی آقای رئیس جمهور نسبت به نقضان قانون اساسی بررسی کردیم. نمونه‌های متعددی دیگر آن را نیز می‌توان هم در دولت و هم در مجلس که اکثریت آن رئیس جمهور را به برخورداری قاطعانه‌تری فرا می‌خواند، ملاحظه کرد.

مثال برجسته و تعیین‌کننده در این مورد این است که مجلس شورای اسلامی به دلایلی که برای افکار عمومی اصلاح‌کننده نیست، اصلاح قانون مطبوعات را به خاطر یک فرمان

هیچ جایگاه قانونی نیز ندارد، بیش از دو سال است به تعویق انداخته است. با چنین تجربه‌ای است که نمی‌توان انتظار داشت حتی در صورتی که لایحه مورد نظر رئیس جمهور از تصویب بگذرد و جنبه قانونی بیاید، تغییرات قابل توجهی در رفتار جریان اصلاح‌طلب دوم خرداد به وجود آید و آقای خاتمی حاضر شود نقض‌کنندگان قانون اساسی چه آن‌ها که در شورای نگهبان نشسته‌اند و چه آن‌ها که هر روز در محاکم مختلف مطبوعات را تعطیل و آزادخواهان را زندانی می‌کنند، به دادگاه بکشاند.

آن چه گفته شد به این معنا نیست که افکار عمومی در تصویب یا عدم تصویب چنین لایحه‌ای ذی‌نفع نیست. لایحه تبیین اختیارات رئیس جمهور، بر خلاف لایحه اصلاح قانون انتخابات مجلس که حقوق اکثریت بزرگی از شهروندان ایرانی را نقض کرده است، تلاشی است در جهت احقاق بخشی از این حقوق نقض‌شده و بنا بر این باید مورد حمایت افکار عمومی قرار بگیرد و قرار نیز خواهد گرفت، اما سخن بر سر این است که نباید چنین اقداماتی که در خوش‌بینانه‌ترین حالت، شاید دامنه تاثیر آن‌ها از تنبیه چند قاضی دون‌پایه فراتر نرود و هرگز نخواهد توانست دامنه‌دشت‌ها را به پای میز محاکمه بکشاند، را راه نجات جنبش اصلاحات در ایران تصور کرد و افکار عمومی را به ادامه بازی در چارچوب قانون فعلی و ساخت استبدادی قدرت دینی امیدوار ساخت. راه حل‌هایی که می‌کشند بدون دست‌زدن به ساختار سیاسی نظام فعلی و در چارچوب مناسبت بین دو جناح حکومت مسیر اصلاحات در ایران را هموار کنند، از کمترین چشم‌انداز امیدوارکننده نیز برخوردار نیستند.

ژئوپلیتیک جهانی شدن

ادامه از صفحه ۱۲

«لزوم جدایی روحانیت از حکومت!»

عرفانی

انساندوست ایران: «عمادالدین نسیمی...» از دوران پستی ریا بر تن کردن صوفیه، و خروار خروار حدیث و روایت قلابی ساختن توسط آخوند مجلسی گرفته، تا تحمیل مردم در عصر قاجار، و کشاندن ایشان به فریبخانه‌های تکیه و هیئت و تعزیه، و دست آخر، روانه شدن به سفارتخانه‌های بیگانگان، و افسار نوکری به گردن انداختن. از ایستادن در برابر جنبش عظیم مشروطه، تا دست‌بوسی محمد رضا شاه در فردای پیروزی کودتای ننگین بیست و هشتم مرداد، از به استخدام ساواک درآمدن سی هزار روحانی در دوران دیکتاتوری پهلوی دوم گرفته، و بالاخره، تا خیانت به امید و آرزوهای انقلاب خونین بهمن، و قتل عام یک نسل از بهترین فرزندان ایران... تمامی تاریخ روحانیت شیعه، تاریخ خیانت به مردم ایران، و منافع ملی ایشان است: «از غزالی گرفته تا خمینی!»

پس از انقلاب بهمن، دستگاه روحانیت، در طی یک دگردیسی اجتماعی - سیاسی، از یک زانده طبقاتی، به یک طبقه اجتماعی فریب‌آلود. حالا دیگر، دستگاه روحانیت، محل اعمال حکومت، و اراده طبقاتی طبقات صاحب سرمایه نبود، که خود، به تدریج، تبدیل به یک طبقه اجتماعی شده بود. به خاطر می‌آورم روزگاری که خمینی از روحانیت به عنوان «طبقه روحانی» نام می‌برد، گروهی بر او خرده می‌گرفتند و می‌گفتند: «این آقا هنوز فرق بین قشر و طبقه را نمی‌داند.» و شاید آن‌ها در آن زمان حق داشتند، چرا که توجه آن‌ها به نقش تاریخی روحانیت، به عنوان زانده، و مدرسان طبقات حاکم بود، اما اینک دیگر، این روحانیت، قدرت سیاسی را به دست گرفته بود، و خود می‌رفت، تا طرف قرارداد کارتل‌های نفتی، و تراست‌های بین‌المللی باشد. حالا دیگر، اقتصاد کشور، و مالکیت ثروت‌های ملی مطرح بود، دیگر روحانیت، واسطه نبود، که خود، طرف معامله بود! از استثنا، که بگذریم، قاعده، دگردیسی فوق، بر این مبنا قرار گرفت که، ساختار دلالی صنعتی به دلالی تجاری تبدیل شود (اکنون، قضیه، روال عکس در پیش گرفته است، علت کشمکش‌های سیاسی موجود در داخل نظام نیز، همین است)، و در مدل سیاسی، دیکتاتوری سلطنتی، به دیکتاتوری روحانی و سلطه، ولی فقیه!

اکنون دیگر، روحانیت حاکم، نه تنها عنصر تشکیل دهنده یک ساختار سیاسی، بلکه مهم‌تر از آن، یک طبقه اجتماعی نوکیسه است، همانند هر طبقه دیگر حاکم، بر سر منافع خود، حاضر به نبرد است. بنابراین، کنار گذاشتن روحانیت از حکومت، تنها، نبردی سیاسی بر سر رهایی از استبداد دینی - سیاسی تلقی نمی‌شود، که همه‌زمان، نبردی طبقاتی، عدالتخواهانه، و عمیقاً اجتماعی نیز، هست. امروز، باید پیش، و بیش از هر چیز، تأکید کرد که، ستیز اصلی در جامعه، ایران نه تنها بر سر جدایی دین از حکومت، بلکه بر سر جدایی روحانیت، و طبقات نوکیسه متحد آن، از ساختار قدرت سیاسی است. اگر تادیور، تأکید بر جدایی دین از حکومت، به عنوان یک نبرد سیاسی مطرح بود، امروز لزوم جدایی روحانیت از حکومت، هم به عنوان نبردی سیاسی، و هم نبردی طبقاتی، و عدالتخواهانه مطرح است. بنابراین، کنار گذاشتن روحانیت از حکومت، پیش‌شرط کنار گذاشتن دین از حکومت است. امروز، مردم ایران، عمیقاً به این درک رسیده‌اند که: دستگاه روحانیت، متولی هیچ چیز، جز منافع طبقاتی خود، نیست. هم از این روست که دیگر، برای «السلاما - والاسلامای حامیان ولی فقیه، تره هم خرد نمی‌کنند

پیش‌تر، در مقاله: «دین و مردم‌سالاری، جمع‌ناپذیرند»، به مبانی نظری جمع‌ناپذیری روحانیت حکومت مردم و حکومت خدا، و جدابودن مبانی مشروعیت هر کدام از یکدیگر، به طور مشروح سخن‌گفته‌ام. اینک در این نوشتار می‌خواهم به طرح یک مسأله، پراهمیت، که نظریه فوق را کامل می‌کند، بپردازم: در تاریخ ادیان، همانگونه که همه مطلع‌اند، تولد ادیان، نه به عنوان یک دستگاه نظری، بلکه مسأله‌ای با ارائه یک نظریه و در ادامه، نه به عنوان یک ساختار اداری و تبلیغی - ترویجی، بلکه از طرف یک فرد، به عنوان پیامبر، یا رسول، مطرح بوده است. طبیعتاً، از این زاویه، یک دین خاص که محصول دیدگاه یک فرد مشخص است، در زمان ارائه خود، نمی‌تواند یک ساختار اجتماعی تحمیل کند، بلکه به طور طبیعی، «این» ساختار اجتماعی بوده است که از بطن خویش، او را، و در ادامه، ساختار نظری و دستگاه تبلیغی - ترویجی را، ابداع و خلق کرده، و نظریه را، به مکتب، تکامل بخشیده، از آن، در جهت اهداف خود، بسته به نوع طبقات حاکم، استفاده می‌کرده است.

روحانیت، در همه ادیان، نه همزاد دین، بلکه طفیلی آن بوده است. در این مفهوم «این» دین نبوده است که در جهت بسط خود به دستگاه روحانیت تکیه کرده، بلکه «این» روحانیت بوده است که به جهت استفاده خود به بسط دین پرداخته است. آن گونه که بتدریج، بین ساختار نظری دین، و ساختار تبلیغی - ترویجی آن، یعنی روحانیت، نوعی «این همسانی» صورت پذیرفته، و مردم باور کرده‌اند، و یا به آن‌ها قیولانده شده است، که دین، مساوی با روحانیت است، و دین، بدون روحانیت، بی‌معناست! در حالی که اگر کسی دقت شود، می‌بینیم که، «دین» می‌تواند بدون روحانیت به حیات خود ادامه دهد، اما روحانیت نمی‌تواند، بدون دین، توجیه و مشروعیت داشته باشد!

پایه و اساس مخالفت روحانیت، بخصوص روحانی شیعه، با نظریه، جدایی دین از سیاست، ساختار سیاسی و حکومتی بوده است، و در دورانی که بستر آن فراهم بوده، به ساختار سیاسی بالیده است: «همانند قرون وسطی در اروپا، یا دوران صوفیه در ایران»، اما تا آنجا که تاریخ بشر گواهی می‌دهد، همیشه از پس اجرای یک نقش خوب برآمده است، و آن نقش، چیزی نبوده است، جز: قرار گرفتن به عنوان محمل اعمال تام و کمال اراده حکومت‌های غیرمردمی، و دوختن جامه مشروعیت، بر اندام این گونه حکومت‌های نامشروع. تمامی تاریخ دستگاه روحانیت شیعه در ایران، گواه مدعای ماست. از دوران قیام بابک خرم‌دین علیه سلطه، خلفای بغداد گرفته «که روحانیت شیعه، دوران جنینی خود را می‌گذراند». تا دوران حکومت سلاجقه، که این جماعت، به صادر کردن فتوا علیه اندیشمندان و دانشمندان و بزرگان هنر ایران، مشغول بودند. از دوران زندیق و کافر و مرتد خواندن انتقالبین باطنی گرفته، تا دوران گشودن دروازه‌های شهرها، به روی غارتگران، و جنایتکاران مغول، و همدستانان با ایشان، علیه مقاومت مشروع مردم ایران در دفاع از میهن خود، از همکاری با تیمور لنگ گرفته، تا پوست بسرکنند از شاعر اندیشمندان و

دستگاه روحانیت به عنوان زانده‌های اجتماعی، در بیشتر اوقات، تکمیل‌کننده، ساختار سیاسی و حکومتی بوده است، و در دورانی که بستر آن فراهم بوده، به ساختار سیاسی بالیده است: «همانند قرون وسطی در اروپا، یا دوران صوفیه در ایران»، اما تا آنجا که تاریخ بشر گواهی می‌دهد، همیشه از پس اجرای یک نقش خوب برآمده است، و آن نقش، چیزی نبوده است، جز: قرار گرفتن به عنوان محمل اعمال تام و کمال اراده حکومت‌های غیرمردمی، و دوختن جامه مشروعیت، بر اندام این گونه حکومت‌های نامشروع. تمامی تاریخ دستگاه روحانیت شیعه در ایران، گواه مدعای ماست. از دوران قیام بابک خرم‌دین علیه سلطه، خلفای بغداد گرفته «که روحانیت شیعه، دوران جنینی خود را می‌گذراند». تا دوران حکومت سلاجقه، که این جماعت، به صادر کردن فتوا علیه اندیشمندان و دانشمندان و بزرگان هنر ایران، مشغول بودند. از دوران زندیق و کافر و مرتد خواندن انتقالبین باطنی گرفته، تا دوران گشودن دروازه‌های شهرها، به روی غارتگران، و جنایتکاران مغول، و همدستانان با ایشان، علیه مقاومت مشروع مردم ایران در دفاع از میهن خود، از همکاری با تیمور لنگ گرفته، تا پوست بسرکنند از شاعر اندیشمندان و

پسوست بسرکنند از شاعر اندیشمندان و

دمکراسی واقعی...

ادامه از صفحه ۸
کل فسادهای مالی که در ایران صورت می‌گیرد توسط ۵ درصد از مفسدان شکل می‌گیرد که هرگز هم به تله نمی‌افتند. اگر می‌بینید گاهی به ضرورت‌های سیاسی مواردی چون شهرام جزایری یا رفیق‌دوست مطرح می‌شوند، استثناء است و در مجموع این جریانها ادامه پیدا کرده به نوری دلیل من از رادر چشم‌انداز درازمدت گذار سرمایه‌داری جهانی به سوسیالیسم جهانی به مثابه یک مرحله از این گذار پارتی‌بازیها که عاملان این تخلفات در واقع

تشنج‌ها که جز خودشان به کسی آسیب نمی‌رسانند، واگذاشته شده‌اند. در مرکزها که تکیه روی فعالیت‌های پنج انحصار قرار دارد، مدیریت جامعه چنان که اکنون می‌گویند مستلزم «دو شتاب» است: به حاشیه راندن شکل‌های کوچک و بیکاری بخش‌های مهمی از جمعیت بر اثر فقر. این جهانی شدن که نیم‌رخ خود را در پس گزینش‌های جاری نشان می‌دهد و لیبرالیسم می‌گوید با معرفی آن به عنوان «گذار» خوشبختی همگانی» توجیه کند، به تعیین مقدر نیست. برعکس، شکنندگی مدل واضح و آشکار است. پایداری آن ایجاب می‌کند که مردم به طور نامحدود شرایط غیرانسانی را که بر آن‌ها تحمیل شده بپذیرند. شورش‌هایشان پراکنده و مجزا از دیگر باقی بمانند و پیوسته از توهم‌های قومی و مذهبی و غیره تغذیه شوند و در بن‌بست‌ها قرارگیرند. البته، مدیریت سیاسی سیستم که مجبزه به رسانه‌ها و وسیله‌های نظامی است، به دایمی کردن چنین وضعیتی که بر صحنه جهانی فرمانرواست، خدمت می‌کند.

به سوی دنیای چند مرکزی
بنابراین، استراتژی‌های پاسخ موثر به مصاف جهانی شدن کنونی امپریالیستی باید هدف خود را تقلیل قدرت پنج انحصار مورد بحث قرار دهد و گزینش‌های ناپیوستگی در این چشم‌انداز بازسازی و مشخص شود. بدون وارد شدن در بحث مفصل پیرامون این استراتژی‌ها که تنها می‌تواند مشخص و مبتنی بر بسیج موثر نیروهای سیاسی و اجتماعی توده‌ای و دموکراتیک باشد و در شرایط خاص هر کشور عمل کند، باید اصول مهمی را بوشمرد که جنبه مبارزه‌های توده‌ای ضد سیستم پیرامون آن‌ها سازمان می‌یابد. نیاز نخستین، نیاز به تشکیل جبهه‌های مردمی و دموکراتیک ضدانحصارها، ضدامپریالیستی، ضدکمپرادوری (ضد مصرف‌گرایی) است که بدون آن هیچ دگرگونی ممکن نیست. برگرداندن تناسب نیرو به نفع طبقه‌های زحمتکش و توده‌ای شرط مقدم ناکامی استراتژی‌های سرمایه مسلط است. این جبهه باید نه تنها هدف‌های اقتصادی و اجتماعی مرحله‌های واقع‌گرایانه و راه‌های نیل به آن‌ها را معین کند، بلکه باید ضرورت‌های به پرسش کشیدن سلسله مراتبها در سیستم جهانی را مشخص کند. بدین معنا که به اهمیت بعدهای ملی آن‌ها نسبی کم بها داد. فشار از هر نوع فرمول‌بندی‌های تاریک‌اندیشانه قومی، مذهبی بنیادگرایانه و خاک‌پرستی که جلوی صحنه نمودار می‌گردد و استراتژی‌های سرمایه مشوق آن است، مسئله اینجا عبارت از تکیه بر مفهوم ترقی‌خواهانه ملت و ناسیونالیسم است. این ناسیونالیسم همکاری منطقه‌ای را نمی‌کند؛ از این رو، باید به تشکیل منطقه‌های بزرگ دست‌یازید که شرط لازم برای مبارزه جدی و موثر علیه پنج انحصار یادشده است. البته، اینجا مسئله عبارت از مدل‌های منطقه‌ای کردن کاملاً متفاوت با منطقه‌ای کردن مورد ستایش قدرت‌های فرمانرواست که همچون تسمه‌های گذار جهانی شدن امپریالیستی عمل می‌کنند. یکپارچگی در مقیاس آمریکای لاتین، آفریقا، دنیای عرب، جنوب شرقی آسیا در کنار کشورهای قاره (چین، هند) و نیز در کنار اروپا (از آتلانتیک تا ولادی وستک) بر پایه اتحادهای اجتماعی و توده‌ای و دموکراتیک می‌تواند به سرمایه تحمیل کند که خود را با نیازهای این کشورها تطبیق دهد و طرح دنیای چند مرکزی واقعی (از دیدگاه من) را که در حقیقت نوعی دیگر از جهانی شدن است، بوجود آورد. در این چارچوب می‌توان حالت‌مندی‌های «فنی» سازماندهی وابستگی متقابل فرامنطقه‌ای و درون منطقه‌ای را چه در ارتباط با «بازار»های سرمایه‌ها (که هدف آن عبارت از برانگیختن آن‌ها برای سرمایه‌گذاری در توسعه سیستم‌های تولیدی است) و چه در ارتباط با سیستم‌های پولی یا موافقت‌های تجاری تحقق بخشید. مجموع این برنامه‌ها به بلندپروازی‌های دموکراتیزه کردن چه در سطح جامعه‌های ملی و چه در سطح سازماندهی جهانی توان زیادی می‌بخشد. به این دلیل من از رادر چشم‌انداز درازمدت گذار سرمایه‌داری جهانی به سوسیالیسم جهانی به مثابه یک مرحله از این گذار

قرار می‌دهم
افسارگیخته با انتقاد افکار عمومی روبرو شده است. هزینه طرح مزکور (برزیل - آرژانتین - اروگوئه که به روی شیلی، پاراگوئه و بولیوی باز است) در اصل با دیده نولیبرالی درک شده، اما به صراحت نگفته است که او نمی‌تواند در جهت مستقل شدن نسبی منطقه تحول یابد. با این همه، تاکنون مدیریت بحران‌های جهانی شدن فرصت جدیدی برای فقط هژمونی آمریکا فراهم آورده است. «حداقل دولت»، به مشی حداقل دولت در همه جا جز در ایالات متحده است که با انحصار دوگانه دلار و قدرت دخالت نظامی که از جانب آلمان و ژاپن که نقش درجه دوم ایفا می‌کنند، حمایت می‌شود، اکنون موضع هژمونیک آن در مقیاس جهانی روبروی آسیای شرقی است که واشنگتن می‌کوشد آن را از اتحادهای ممکن با اروپا و روسیه محروم سازد. پنج انحصار امپریالیسم معاصر
بنابراین، آینده سیستم جهانی به عنوان شکل‌های جهانی شدن که تناسب نیرو و منطق‌های فرمانروا بر ثبات احتمالی در آن‌ها مستعکس می‌گردد، وسیعاً نامعلوم باقی می‌ماند. این بی‌اطمینانی به کسی که آن را می‌طلبد اجازه می‌دهد به بازی را بگازد «سناریوها» تن دهد. چون همه چیز می‌تواند تصور شود. در عوض نتیجه‌گیری از تحمیل جهانی شدن را پیشنهاد می‌کنم که این‌جا از یک سو، بنا بر بررسی گرایش‌های تحول مرتبط با منطق درونی خاص سرمایه‌داری و از سوی دیگر بنا بر هدف‌های استراتژیک ضد سیستم مطرح شده که مبارزه‌های توده‌ای می‌توانند در شرایط دنیای معاصر خود را وقف آن کنند. وانگهی، من معتقدم که گرایش‌های تحول سرمایه‌داری معاصر پیرامون تحکیم آنچه که من آن را «پنج انحصار» سازنده جهانی شدن قطب‌بندی کننده امپریالیسم معاصر نامیده‌ام، معضلت‌بندی می‌شود. این پنج انحصار عبارتند از: ۱ - انحصار تکنولوژی‌های جدید. ۲ - انحصار کنترل جریان‌های مالی در مقیاس جهان. ۳ - انحصار کنترل دسترسی به منابع‌های طبیعی سیاره. ۴ - انحصار کنترل وسیله‌های ارتباطی و رسانه‌ها. ۵ - انحصار سلاح‌های ویرانگر عمومی. کارکرد این پنج انحصار با فعالیت پیوسته، تکمیلی، اما گاه کشمکش‌آمیز سرمایه بزرگ چندملیتی‌های صنعتی و مالی، عمومی، کارکرد این پنج انحصار با فعالیت پیوسته، تکمیلی، اما گاه کشمکش‌آمیز سرمایه بزرگ چندملیتی‌های صنعتی و مالی، دولت‌های در خدمت‌شان (که اهمیت انحصارهای با طبیعت غیراقتصادی یادشده از آنجاست) نمودار می‌گردد. مجموع این انحصارها که شکل‌های جدید قانون ارزش جهانی شده را نمایش می‌دهند، تمرکز سودها و سودهای اضافی ناشی از استثمار زحمتکشان، بهره‌کشی لایه‌بندی شده مبتنی بر قطعه قطعه شدن بازار کار به سود سرمایه بزرگ را ممکن می‌سازد. بنابراین، مرحله جدید گسترش قانون ارزش جهانی شده «فرارویی» پیرامونی‌ها به کشورهای پیشرفته را از راه صنعتی شدن ممکن نمی‌سازند؛ بلکه موجب تقسیم بین‌المللی ناسا برابر جدید کار می‌شوند که در آن فعالیت‌های تولیدی در پیرامونی‌ها جنبه منطقه‌ای و تابع پیدا می‌کنند و در حقیقت به عنوان پیمان‌کاران سرمایه فرمانروا عمل می‌کنند؛ سیستمی که آن را Putting out سرمایه‌داری ابتدایی می‌نامند. تصویر تابلوی جهانی شدن آینده در پیوند با سلطه این شکل قانون ارزش دشوار نیست. مرکزهای فرمانروای سنتی برتری خود را از راه بازتولید سلسله مراتب آشکار کنونی حفظ می‌کنند. ایالات متحده برتری جهانی را (از راه موضع‌های مسلط خود در پژوهش - توسعه، انحصار دلار و انحصار رهبری نظامی سیستم) همراه با دستیاران (ژاپن به عنوان کمک به پژوهش - توسعه، بریتانیا به عنوان شریک مالی، آلمان به عنوان کنترل اروپا) حفظ می‌کند. پیرامونی‌های فعال آسیای شرقی، اروپای شرقی و روسیه، هند، آمریکای لاتین منطقه‌های پیرامونی عمده سیستم هستند. و این در حالی است که آفریقا و دنیای عرب و اسلام به حاشیه رانده شده به ورطه تشنج‌ها که جز خودشان به کسی آسیب نمی‌رسانند، واگذاشته شده‌اند. در مرکزها که تکیه روی فعالیت‌های پنج انحصار

جهانی شدن سرمایه‌داری نخست منطق گسترش این بعد اقتصادی دقیقاً در مقیاس جهانی و تبعیت سازواره‌های سیاسی و ایدئولوژیک از نیازهای آن است. پس قانون ارزش جهانی شده که بر این روند فرمانرواست، نمی‌تواند به قانون ارزشی تعدیل داده شود که در عرصه جهانی عمل می‌کند، همان طور که در سطح مجرد مفهوم شیوه تولید سرمایه‌داری عمل می‌کند. قانون ارزش که در واقع سطح درک می‌گردد، مستلزم یکپارچگی بازار در همه بعدهای آن یعنی بازارهای فراورده‌ها، سرمایه و کار است. برعکس، قانون ارزش جهانی شده و یکپارچگی بازارها در مقیاس جهانی تنها در دو بعد نخست آن در میان می‌آید: بعد بازارهای فراورده‌ها و سرمایه به جهانی شدن گرایش دارند. اما بعد بازارهای کار قطعه قطعه باقی می‌مانند.

بنابراین، تضادهای سیستم جهانی شدن کنونی بسیار عظیم است. این تضادها هم با مقاومت خلق‌ها - در مرکزها و پیرامون‌ها - و هم با افزایش اختلاف‌ها میان بلوک مسلط امپریالیستی شدت می‌یابد. بدیهی است که توسعه این مقاومت موجب تضعیف سیاست‌های مسلط گردد.

دو نیمه جدید سیستم جهانی

اساس این تضادها اختلاف تمایز است که دو نیمه جدید سیستم جهانی را برابر هم قرار می‌دهد. در واقع ملاحظه می‌کنیم که سراسر قاره آمریکا، اروپای غربی و صمیمه آفریقای آن، کشورهای اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق، خاور نزدیک، ژاپن، همه زیر کوشش بحرانی قرار دارند که از کاربرد طرح نولیبرالی جهانی شده سرچشمه می‌گردند. برعکس آسیای شرقی: چین، کره، تایوان، جنوب شرقی آسیا و صمیمه رهاست. دقیقاً بدین خاطر که دوست‌هایی که در این کشورها حکومت می‌کنند، از دستورهای جهانی شدن افسار گسیخته از جای دیگر تحمیل می‌شود، تبعیت نمی‌کنند. هند در نیمه‌راه «غربی» و «شرقی» جدید قرار دارد. این گزینش آسیایی که بحث درباره ریشه‌های تاریخی آن باعث خارج شدن ما از موضوع این گفتار می‌گردد، مربوط به منشا کامیابی منطقه است که رشد اقتصادی آن در لحظه‌ای که این رشد در بقیه جهان را کند بود، بسیار شتابان بوده است. استراتژی ایالات متحده متوجه در هم شکستن استقلال است که آسیای شرقی در رابطه‌هایش با سیستم جهانی به‌دست آورده است. بحران مالی کنونی که به این منطقه زبانی می‌رساند. تصویری از آن به شمار می‌رود. پس هدف از این بحران آفرینی ویران کردن چین است تا به تدریج پیرامون آن بچیو منطقه آسیای شرقی شکل نگیرد. واشنگتن این جا روی ژاپن حساب می‌کند و به پشتیبانی این کشور نه فقط برای روبرویی با چین، بلکه با کره و حتی جنوب شرقی آسیا نیاز دارد و به این منظور در عمل جاننشین کردن منطقه آسیا - اقیانوس آرام (راک) برای منطقه‌ای کردن غیرصوری آسیای شرقی را پیشنهاد می‌کند.

اروپا دومین منطقه‌ای است که با هرج و مرج‌های قابل پیش‌بینی روبروست. در واقع، آینده طرح اتحاد اروپا از خودسری نولیبرالی طبقه‌های رهبری آن و اعتراض فزاینده قابل پیش‌بینی توده‌های مردم تهدید می‌شود. هرج و مرج در شرق نیز خطر دیگری برای این طرح است. زیرا منطق کوتاه قدرت لیبرالیسم نو موجب گزینش «آمریکای لاتینی کردن» اروپای شرقی و کشورهای اتحاد شوروی سابق گردیده است. بنابراین، این پیرامونی شدن به احتمال زیاد بیشتر به نفع آلمان که در راستای تحول عمومی (اروپای نوع آلمانی) عمل می‌کند، تمام خواهد شد. در میان مدت گزینش به حفظ هژمونی آمریکا در مقیاس جهانی یاری می‌رساند. آلمان اینجا مانند ژاپن که در پی ردیابی واشنگتن گام برمی‌دارد، باقی می‌ماند. اما در درازمدت به شدت با خطر بیدار شدن رقابت‌های بین اروپایی روبروست. در منطقه‌های دیگر جهان، بازی‌ها از پیش تدارک نشده است. در آمریکای لاتین اجرای طرح آلفا نه به تصادف با شورش چپ‌پاس در مکزیک روبروست. طرح توسعه مدنی که آن به موافقت‌نامه مبادله آزاد شمال آمریکا) که به مجموع قاره ارائه کرد، اکنون در پایتخت‌های جنوب قاره به خاطر جهانی شدن

اشاره: نوشته حاضر مقدمه و فصل اول از کتاب تازه نویسنده و روزنامه‌نگار دربند آقای اکبر گنجی است. این نوشته طولانی شامل ۶ فصل است. به دلیل اهمیت موضوعی که وی در نوشته خودش ذکر کرده است، متن کامل نوشته این روزنامه‌نگار شجاع و آزاده کشورمان را در چند شماره نشریه کار به چاپ می‌رسانیم.

جمهوری خواهی در برابر مشروطه خواهی مدلی برای خروج از بن بست سیاسی

در حقوق بشر، این است که هر ملتی باید خودش سرنوشت خودش را تعیین کند، یعنی الان خودمان باید سرنوشت خودمان را تعیین کنیم. ما حق نداریم سرنوشت اعقابمان را تعیین کنیم، اعقاب ما بعدا می‌آیند؛ خودشان سرنوشتی دارند، به دست خودشان باید باشد، نه به دست من و شما. (آیت‌الله خمینی، صحیفه امام، جلد ششم، ص ۲۳)

هر قرنی و هر نسلی، در همه حال، باید دارای همان آزادی عمل باشد که قرون و نسلهای قبل از آن داشته‌اند. بی‌اساسی و خودبینی این فکر که کسی بخواهد پس از مرگ نیز حکومت کند، از هر بیدادگری و استبدادی مسخره‌تر و تحمل‌ناپذیر است... من از حقوق زندگان دفاع می‌کنم و می‌گویم تا از مسزوی کردن، خراب‌کردن، یا تضعیف آنان، از سویی قدرت غاصب مردگان، جلوگیری کنم. اما آقای پیرک طرقدار قدرت مردگان علیه حقوق و آزادی زندگان است... کسانی که این جهان را بدورد گفته‌اند و آنان که هنوز به وجود نیامده‌اند، نسبت به یکدیگر فاصله‌های عظیمتر از آن دارند که تصور انسان بتواند آن را دریابد. پس، بین آنان چه امکان تعدیی ممکن است وجود داشته باشد. چه قاعده یا اصلی را می‌توان وضع کرد برای آنکه از میان دو موجود خیالی، که یکی از حیات محروم شده و دیگری هنوز به گلشن زندگی پای ننهاده است، دو موجودی که هرگز نمی‌توانند در این جهان یکدیگر را ملاقات کنند، یکی مجاز باشد تا پایان جهان بر دیگری حکمفرمایی کند... هر چند قوانین به وسیله یک نسل وضع می‌شود و در دست چندین نسل به قدرت اجرایی خود باقی می‌ماند، اما قوت اجرایی آن قوانین ادامه نمی‌یابد مگر با رضامندی زندگان.

اگر هر نسلی حق تصمیم‌گیری در مورد چگونگی حاکمیت بر خود را دارد، آنگاه هیچ نسلی موجه نخواهد بود که این حق را از نسل‌های بعد از خود سلب کند. ممکن است نسل‌های دمکراسی را طرد نماید، یا به دیکتاتوری رضایت دهد اما نسل بعد، از این حق مطلق برخوردار است که چنین تصمیماتی را فسخ نماید. بنابراین، در عمل، حاکمیت مردمی انتقال‌ناپذیر است. (آنتونی آربلاستر)

دیکتاتوری‌های بسیار شخص‌گرایانه در برابر افشارگری‌های علنی از سویی خودی‌های ناراضی آسیب‌پذیرند. گزارش‌های افشارگانه شرم‌آور در باره انواع حکومت‌ها، اعم از دمکراتیک و غیردمکراتیک، منتشر شده‌اند. اما این گزارش‌ها، به ویژه برای آن نظام‌هایی که به شیوه‌ای اساسا غیرمشرع حکومت می‌کنند خطرناک هستند. زیرا در این موارد، این تنها نقطه ضعف‌های شخصی یا سوءاستفاده رهبر از قدرت نیست که موثکافانه بررسی و افشا می‌شود، بلکه فساد شکل خود حکومت نیز بازگو می‌گردد... تلاش برای خوشایندتر ساختن این گونه نظام‌ها از طریق مشروطه‌گرایی و اصلاح‌گرایی اجتماعی به آسانی می‌تواند توسط خائنی از حلقه درونی که عریان‌بودن امپراطور را افشا می‌کند نقش بر آب شود. (مارک تامس)

نهضت اصلاح‌طلبی پس از سالها مبارزه هنوز نتوانسته است به مطالبات اساسی و برحق خود دست یابد. پیروزی در چند انتخابات مهم، در دست گرفتن کنترل قوه مجریه و قوه مقننه، تبدیل حاکمیت به حاکمیت دو گانه، در عمل هیچ دستاوردی نداشته و بن‌بست ناشی از انسداد سیاسی اینچنان بخش اصلاح‌طلب حاکمیت را فلج و ناکارآمد کرده است که دیگر هیچ امیدی به تحقق مطالبات از طریق اصلاح‌طلبان حاکم نمی‌توان داشت و لذا بخش وسیعی از جامعه گرفتار یاس، ناامیدی، سرخوردگی و وادادگی شده است. در این شرایط، آیا راهی برای برون‌رفت قابل تصور است؟ راه برون‌رفت از بن‌بست و تسلط سیاسی با تسلیم حاکمیت دوگانه و کسار آمدن و مشروطه کردن آن امکان‌پذیر نیست، چراکه امانت‌داران و حافظان نظام (محافظه کاران) خود راه آن را بسته‌اند. اولاً: کارآمد کردن حاکمیت دوگانه، کاری نشدنی است، چرا که نزاع‌های فرسایشی، ناکارآمدی پویا، زوال تدریجی و... از جمله خصوصیات حاکمیت دوگانه به این معنا باشد که بخش‌های مختلف حاکمیت ملزم به رفتار در چارچوب قانون شوند تا دیگر بخش اقتدارگرا از قدرت مطلق برخوردار نباشد و لذا نتواند به سرکوب مطالبات مردم بپردازد، در صورت تحقق این امر، دیگر حاکمیت دوگانه‌ای باقی نمی‌تواند مورد پذیرش محافظه کاران قرار

بگیرد، چراکه ممکن است مردم بگویند ما، شما و قانون اساسی‌تان را نمی‌خواهیم و بسا داریم نظامی کاملاً مردم‌سالار بنا کنیم. ولی باید افزود که در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی، در بهترین شرایط می‌توان به حاکمیت دوگانه ناکارآمد دست یافت و در بدترین شرایط یک نظام تماماً اقتدارگرا نصیب‌مان خواهد شد. ثانیاً بخش اقتدارگرای حاکمیت وقتی ناکارآمد است، بخش اصلاح‌طلب نظام را فلج کرده است، اگر کارآمد شود، کل جنبش اصلاح‌طلبی را نابود خواهد کرد. ثالثاً: هرگونه طرح و استراتژی‌ای برای اصلاحات، اگر بخواهد موفق باشد، نیازمند همراهی نظری و عملی جریان روشنفکری است. استراتژی مشروطه‌خواهی و کارآمد کردن حاکمیت دوگانه، نمی‌تواند جریان روشنفکری را جذب نماید. چراکه مسائل و مشکلات اساسی فرهنگی - اجتماعی، اقتصادی را حل‌نشده باقی می‌گذارد. رابعاً: رویکرد مشروطه‌خواهی به دلیل عدم اجابت مطالبات اکثریت جمعیت کشور (نسل جوان)، حمایت نسل جوان را به دنبال نخواهد داشت. اگر هم بخواهد به مطالبات نسل جوان پاسخ بگوید، از اسلامیت جمهوری اسلامی چیزی باقی نخواهد ماند و بدین ترتیب خود زیر آب خود (نظریه مشروطه‌خواهی) را می‌زند. (توضیح این مدعا در فصل سوم آمده است). لذا تنها گسست از اقتدارگرایی می‌تواند گذار را ممکن سازد.

هر مدلی برای جایگزینی وضع حاضر، باید دقیق، شفاف و بسط یافته باشد. والا مشکل انقلاب ۵۷ دوبراره تکرار خواهد شد. در دوران قبل از انقلاب، تمامی معتقدان به اصلاح‌ناپذیری نظام، برس تغییر نظام حاکم وحدت داشتند از این رو کلیه مخالفان رژیم خودکامه شاه، آزادیخواه محسوب می‌شدند. ولی به دلیل اینکه خود دچار استبداد نظری بودند و با سلاح استبداد نظری نمی‌توان به جنگ استبداد سیاسی رفت، پس از پیروزی انقلاب، نظامی دمکراتیک شکل نگرفت. هر کس یا رژیمی خودکامه مبارزه کند و یا زندانی شود، آزادیخواه نیست. آزادیخواه می‌بایست دقیقاً در نظام فکری و مبانی نظری خود جایگاه آزادی و دمکراسی و حقوق بشر را روشن نماید. وگرنه می‌توان نظامی اقتدارگرا را کنار گذارد و رژیمی به مراتب خودکامه‌تر را جانشین آن کرد. آزادی و دمکراسی و حقوق بشر نه تنها در گفتمان مسلط بر دهه پنجاه جایگاه روشنی نداشت، بلکه بسیاری از نظریه‌پردازان به صراحت و از موضعی کاملاً ایدئولوژیک، دمکراسی و آزادی را نفی می‌کردند. دمکراسی به شدت محکوم می‌شد، «چون یک رژیم ضدانقلابی است و با رهبری ایدئولوژیک جامعه مغایر است». گفته می‌شد «سرنوشت انقلاب را به دمکراسی می‌سازد بی‌ارزش» نباید واگذار کرد. بلکه ایدئولوگ‌ها باید «رهبری جامعه را به شیوه اصیل رهبری انقلابی، و نه حکومت دمکراتیک، ادامه دهند». مردم نیازمند «شستشوی فکری»‌اند. لذا «ساختارمان انقلابی جامعه به یک دوران طولانی نیازمند است». شستشوی فکری مردم مقدر زمان لازم دارد؟ «لنین می‌گفت نیم قرن، و انقلاب فرهنگی چین معتقد است که همیشه».

انقلاب در چنین بستری فکری‌ای زاده شد و به طور طبیعی، مادر انقلاب، ایدئولوژی دمکراسی نمی‌توانست باشد. ایدئولوگ انقلاب می‌خواست یک جامعه تحت کنترل و هدایت دائمی برپا کند که به «فلسفه آئین» و «نظام دیده‌بانی مشرف بر همه جا و همه کس» فوکو، بیشتر شبیه بود تا به آزادسازی جامعه از بند استبداد کهن و رژیم سلطانی. لذا در هرگونه طرحی باید دقیقاً مشخص شود که به دنبال جایگزین کردن چه چیزی هستیم. این امر نباید «دمکراسی درس‌دادن» تلقی شود، بلکه ارائه دقیق مدل‌های بدلی، امکان نقد و انتخاب و گفنتگو را فراهم می‌آورد. اکنون همه اصلاح‌طلبان از مردم‌سالاری دفاع می‌کنند ولی دقیقاً نمی‌گویند مرادشان از مردم‌سالاری چیست؟ شمار زیادی از اصلاح‌طلبان تصریحاً یا تلویحاً اقتدارگرا هستند و از مردم‌سالاری فقط نام آن را بیدک می‌کشند و گمان باطل می‌برند که مسائل و مشکلات کشور به صرف اینکه آنها جایگزین جناح راست شوند، رفع و حل خواهد شد. لذا تحریر محل نزاع، یعنی مفهوم مردم‌سالاری، گام اول حرکت اصلاحی است. به گفته گراسمن: «اگر معنای واژه‌دانی را که به کار می‌بریم به دقت و وضوح ندانیم، نمی‌توانیم در باره هیچ چیز به نحو سودمندی بحث کنیم. بیشتر مباحثات بیهوده‌ای که همه وقتان را بر سر آن ضایع می‌کنیم، عمدتاً معلول

مانیفست

جمهوری خواهی

اکبر گنجی

این واقعیت است که هر کدامان نزد خود معانی مبهمی از الفاظی که به کار می‌بریم در نظر داریم و فرض را بر این قرار می‌دهیم که مخالفان ما نیز آن واژه‌ها را به همان معانی به کار می‌برند. اگر از اول الفاظ را تعریف کنیم، بحث‌هایمان به مراتب سودمندتر خواهد بود.»

نقد این مکتوب از مدل مشروطه‌خواهی، معطوف به مدل ارائه شده از سوی آقای حجازیان است، نه صورتبندیهای عقلا قابل تصور دیگری که در آنها دقیقاً به مسائل و مشکلات و بحران‌ها پرداخته شده و برای آنها چاره‌جویی شده باشد.

فصل اول

اهداف جنبش

روش بحث ما در این بخش متکی به نظریه هنجاری است. نظریه هنجاری، از منظر فلسفی، به دنبال گزاره‌های اخلاقی راهنماست و در کاربرد عینی‌اش، در پی درک تبعات و دلالت‌های گزاره‌های اخلاقی برای رفتار واقعی سیاسی است. نظریه سیاسی هنجاری طریقه‌ای برای گفتگو پیرامون نهادهای پویا آینهایی که مربوط به کاربرد قدرت عمومی هستند، و نیز رابطه میان افراد و آن نهادها، می‌باشد. این نظریه، توجهیاتی را که برای ترتیبات سیاسی موجود ارائه شده و همچنین میزان توجه‌پذیری دیگر ترتیبات ممکن را مورد بررسی قرار می‌دهد. بنیادهای اخلاقی دولت مهمترین موضوع مورد علاقه این نظریه می‌باشد. در این چارچوب، مساله اهداف جنبش اصلاح‌طلبی را دنبال خواهیم کرد:

۱- جنبش اصلاح‌طلبی معطوف به کدام اهداف است؟ اگر هدف اصلی این نهضت ایجاد نظامی مردم‌سالار باشد، مردم‌سالاری همان دمکراسی یا **جمهوری تمام‌عیار** است. این گزاره را به صورت شرطیه بیان کردیم، چراکه به گمان برخی جنبش اصلاح‌طلبی معطوف به کارآمد کردن و تقویت نظام جمهوری اسلامی بدون دمکراتیزه کردن دولت و جامعه است. برخی دیگر بر این گمانند که اصلاحات یعنی حل مساله بیکاری و مبارزه با فساد اقتصادی. برخی دیگر اصلاحات را به ورود چپ به حکومت و تقسیم عادلانه قدرت بین دو جناح راست و چپ، تقلیل می‌دهند. حال اگر فرد یا گروهی بر این تصور باشد که جنبش آزادیخواهی معطوف به ایجاد نظامی مردم‌سالار است، در این صورت ما مدعی هستیم که مردم‌سالاری همان دمکراسی است که در ایران در شکل سازمانی جمهوری تمام‌عیار، بهتر از دیگر اشکال، ظاهر می‌شود.

۱-۱- بر مبنای روح افزون‌خواهی قدرت، قدرت ذاتی آنرا را که اعمال قدرت می‌کنند وامی‌دارد تا اعمال آن را بسط دهند. قدرت فسادآور است و قدرت مطلق فساد مطلق به دنبال می‌آورد. لذا جمع آمدن وظایف سه گانه (قانون‌گذاری، اجرا و قضاوت) در يد قدرت یک تن، منتهضم خودکامگی است. توزیع قدرت شرط لازم التیام جراحات چیرایت است. تجمع همه قدرت‌ها در دست یک تن، امکان دادگسری و انصاف را از او می‌ستاند. خودکامگان، حتی اگر بخواهند نمی‌توانند عادل باشند. اجرای عدالت توسط فردی که دارای قدرت مطلق است، ناشدنی است. قدرت نامحدود با عدالت تعارض دارد. این گمانی باطل است که قدرت نامحدود را به فردی عادل بسپاریم تا حکومت عدل مستقر شود. به محض اینکه فردی قدرت مطلق را در دست گرفت، اولین چیزی را که از دست خواهد داد، عدالت و انصاف است. این مساله الزاماً ناشی از بدخواهی دارنده قدرت مطلق نمی‌باشد. اگر عدل را استیفای حقوق تعریف کنیم، آن کس که قدرت مطلق دارد، قدرت تعریف حقوق را نیز

دارد. آنگاه حقوق را آن‌گونه که خود می‌خواهد یا عادلانه می‌پندارد، تعریف خواهد کرد. بنابراین در قدرت مطلقه، حاکم، معیار بیرونی عدل را از دست می‌دهد و خود معیار عدل می‌شود. در چنین شرایطی، برای قادر مطلق (حاکم)، عدل از منظر دیگران، مفهومی ندارد. این است که گفته می‌شود وقتی همه قدرت‌ها به کسی داده شد، قدرت عدالت‌ورزی از او گرفته می‌شود. در عین حال، نمی‌توان هیچ انسانی را «انتقد خوب» به حساب آورد که به هیچ وجه از قدرت مطلقه و فرمانروایی گسترده دولت سوء استفاده نکند. یکی از مهمترین ارزش‌های اخلاقی، مهار کردن حکومت خودسرانه و محدود ساختن ترسی است که حکومتها می‌توانند در دل شهروندان

بیفکنند.

۱-۲- اصل تفکیک قوا برای مهار، محدود کردن، متعادل کردن و کسار آمدن ساختن دولت است. براساس این اصل:

۱-۲-۱- حکومت باید سه شاخه شود و هر یک از شاخه‌ها یکی از وظایف تقنین و اجرا و قضا را به عهده گیرند.

۱-۲-۲- هر شاخه باید محدود و مقید به وظایف خود باشد و مجاز نیست در وظایف آن دو دیگر دخل و تصرف کند، مگر بالعرض، یعنی در بعضی موارد انجام وظایف یک قوه توسط قوه دیگر، کارآمدتر و دقیق‌تر است. مثل تهیه آئین‌نامه‌های اجرائی توسط قوه مجریه که در واقع وظیفه قوه مقننه است. یا دیوان اختلافات روابط کار که وظیفه قوه قضائیه است ولی قوه مجریه انجام می‌دهد.

۱-۲-۳- افراد شاغل در هر سه بخش باید جدا باشند، هیچ فردی مجاز نیست در آن واحد در بیش از یک شاخه کار کند.

۱-۳- وظایف اجراییه و قضائیه، نسبت به قوه مقننه، ضرورتاً تبعی‌اند. قوه اجراییه به این سبب اجراییه است که باید قوانین مصوب پارلمان را اجرا کند و قضائیه به این دلیل قضائیه است که وظیفه‌اش داوری و فصل خصومت میان شهروندان و نیز میان شهروندان و حاکمان براساس قوانین پارلمان است.

۱-۴- نظام نظارت و کنترل checks and Balance System: ممکن است هر یک از قوا از حدود قانونی مصوب قانون اساسی تجاوز نمایند و راه خودکامگی در پیش گیرند. چه کسی یا چه نهادی باید پاسدار قانون اساسی باشد و مانع از تجاوز قوا گردد؟ اگر گفته شود قانون اساسی نیازمند یک یا حتی چند نهاد نگهبان قانون اساسی است، در آن صورت این پرسش مطرح می‌شود که چه کسی باید مواظب نگهبان‌ها باشد؟ نمی‌توان نگهبان یا نگهبانان قانون اساسی را که ضرورتاً ماهیتی مافوق آن دارند، توسط مرجع قانونی دیگری مهار و در صورت تحطلی مجازات کرد. لذا هر یک از قوا باید وسایل اعمال نفوذ و نظارت بر دیگر قوا را در اختیار داشته باشد. ساخت درونی نظام جمهوری چنان است که هر قوه توسط قوای دیگر تعدیل می‌شود، یعنی با نصب یک مرجع قانونی در همان سطح. از این رو به هیچ وجه به عاملی که از برون اعمال نظارت کند، چیزی مثل نگهبان قانون اساسی، نیازی نیست.

انسان‌شناسی جمهوری مدعی است که نه فقط انسان کامل وجود ندارد، بلکه تمام آدمیان، کاملاً انسان‌اند و لذا جای‌الخطا و جاه‌طلب، قانون اساسی جمهوری برای مهار خودکامگی آدمیان جادطلب و خطاکار طراحی شده است. یعنی اصول آن باید آنچنان دقیق، صریح، روشن و شفاف باشد که مانع از آن شود که متخلفان با استفاده از مفاهیم گنگ، مبهم و کش‌دار بتوانند راه خودکامگی و فساد در پیش گیرند.

بر این اساس، نظام نظارت و کنترل این موضوع را بدیهی فرض می‌کند که کارگزاران قوای مختلف در پی حفظ و توسعه قدرت خویش خواهند بود. از آنجا که هر حوزه حکومتی، اختیار دخالت در بخشی از وظایف اصالتاً محول شده به حوزه دیگر را در اختیار خواهد داشت، چنانچه حوزه اخیر از حدود خود تحطی نماید ضربه‌ای به قدرت آن حوزه وارد خواهد شد. پس، با این فرض که تمام شاخه‌ها به حفظ و بسط قدرت خود میل دارند، هر کدام لاجرم از تجاوز به قلمرو دیگری، به علت ترس از مقابله به مثل و خسارات احتمالی آن پرهیز می‌کنند. در نظام‌های دمکراتیک، نظارت متقابل قوا منجر به محدودیت متقابل می‌شود. مانند حق وتوی رئیس جمهور یا کنترل قضائی.

۱-۵- در جمهوری مدرن به عنوان نظامی کاملاً وکالتی، هیچ قدرتی از انتخاب مستثنی

نیست. حکومت جمهوری، به موجب تعریف خود، ایجاب می‌کند که تمامی حکومتگران به طور ادواری تابع انتخاب مجدد باشند و در جریان هر انتخابی امکان برگزینی آنان، در جریان رقابتی تمام‌عیار، وجود داشته باشد. انتخاب ادواری و بدون استیفاء تکلیف زمامداران را روشن می‌کند.

۱-۵-۱- همه شهروندان بالغ حق دارند در انتخابات مشارکت کنند: حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن.

۱-۵-۲- هیچ فردی را نمی‌توان به دلایل اعتقادی - سیاسی - مذهبی - نژادی از امکان شرکت در انتخابات و حق انتخاب شدن برای مناصب حکومتی محروم کرد.

۱-۵-۳- **قاعده جمهوری حکم می‌کند که تمامی مناصب در قوای مختلف انتخابی باشد، و انتصابی بودن استثناء باشد.**

۱-۵-۴- حاکمان باید از طریق سازوکارهای سیاسی (یعنی رای مخفی، انتخابات در فواصل منظم، رقابت نامزدان با یکدیگر، و مبارزه میان جناحها) در برابر مردم تحت حکومت، پاسخگو و مسئول باشند. هیچ چیزی جز این سازوکارها، وسیله رضایت‌بخشی برای گزینش و تفویض اختیار و کنترل تصمیم‌های سیاسی در اختیار شهروندان نمی‌گذارد. به یاری این وسایل ایجاد تعادل بین اقتدار و آزادی امکان‌پذیر می‌شود.

۱-۵-۵- افکار عمومی از طریق هیات منتصفه غیرحکومتی (مرکب از شهروندان) درباره مجرم‌بودن یا نبودن مستهمن در کلیه جرائم تصمیم‌گیری می‌کنند. عقل عرفی ملاک قضاوت است.

۱-۶- جمهوری‌های مدرن متکی به حقوق بشرند. پیوند بسیار مستحکمی بین مفهوم جمهوری و ایده جهانی حقوق بشر وجود دارد. اساساً جمهوری مدرن یک تنظیم قانونی برای رعایت حقوق بشر و شهروندان است. جمهوری غیرملتزم (التزام نظری و عملی) به حقوق بشر، جمهوری مدرن نیست. نظام جمهوری (دمکراتیک) جامه‌ای است که در حد قد و قامت انسان محق دوخته شده است و دولت مطلقه جامه‌ای است که در اندازه انسان مکلف دوخته شده است.

۱-۷- جمهوری مدرن از نظر ایدئولوژیک بی‌طرف است. در این جمهوری، براساس فرآیند تفکیک ساختاری - کارکردی، نهاد دولت از نهاد دین متمایز شده است. از منظر نظری نیز استدلال می‌شود که نه دین دولتی، دین است و نه دولت دینی، دولت. مردم‌سالاری دینی (جمهوری دینی) مفهومی پارادوکسیکال است. نکته مهم این است که دولت حق دخالت در دین را ندارد ولی دین مثل هر نهاد دیگر جامعه مدنی می‌تواند در سیاست جاری (یعنی حکومت کردن، نه نظریه‌پردازی سیاسی) دخالت کند و انتقادات خود را علناً بیان کند. یا حتی الهام‌بخش سیاست باشد (در مقام نظر و تئوری) اما اگر نهاد دینی بعنوان نیروی سیاسی وارد مبارزات سیاسی شد (مثل احزاب دمکرات مسیحی) باید از قاعده کلی ناظر بر جمهوری تسبیح کند. دولت، شرط لازم و ضروری تاسیس هر ملت - کشوری است. کشور بدون دولت، کشور نیست ولی کشور بدون دولت دینی یا دین رسمی قابل تصور و تصدیق است. تقریباً همه کشورهای کنونی فاقد دولت دینی و بسیاری فاقد دین رسمی‌اند. در هر کشوری ادیان مختلفی وجود دارد. لذا مقتضای عدالت آن است که دولت نسبت به ادیان مختلف بی‌طرف باشد و جانب یکی را نگیرد. به این معنا که هیچ حق و تکلیف سیاسی را بر مبنای رای فرقه‌ای از فرقه‌های دینی بسنا ننهد. جمهوری‌های مدرن نه دین مبنای مشروعیت حکومت و فرمانروایی سیاسی است و نه احکام شریعت مبنای قانون‌گذاری در حوزه عمومی.

جمهوری‌های مدرن حق ناسحق‌بودن (یعنی حق‌های دریندی را) را به رسمیت می‌شناسند و به روی کثرت‌گرایی معرفتی و پلورالیسم ارزشی راه می‌گشایند. پلورالیسم آدمیان را به پی‌جویی تنوع وامی‌دارد. جمهوری‌های لیبرال - دمکراسی پیش از هر جامعه دیگری تنوع را پاس می‌دارند و در خود جای می‌دهند. خودمختاری انسانی و خودآفرینی افراد برای جمهوری‌های مدرن بسیار مهم است (آندویودالیسم). لازمه خودمختاری این است که حکومتها از تحمیل نوع خاصی از «زندگی خوب و خیر» به شهروندان پرهیز کنند. باید شرایطی فراهم شود که شهروندان امکان‌های انتخاب و فرصتهای انتخاب متعددی برای خلق زندگی‌شان داشته باشند. اجازه‌دادن به هر شهروند که آن زندگی را که فکر می‌کند برایش از همه بهتر است بسازد، راهی است برای آنکه خودمختاری او تأمین شود. پلورالیسم ارزشی متکای این رویکرد است. بر مبنای پلورالیسم ارزشی، پایه‌ای‌ترین خیرهای بشری متکثر و توافق‌ناپذیرند و در نتیجه زمانی که در تضاد قرار می‌گیرند، افراد ناچار از دست‌زدن به انتخاب‌های دشوار میان آنها نمی‌شوند. اگر ارزشها متکثر و توافق‌ناپذیر باشند، دولت حق ندارد ترتیبات سیاسی خاصی را مطلق‌تر از دیگر ترتیبات سیاسی قلمداد کند و آن را بعنوان ادامه در صفحه ۱۱

مانیفست جمهوری خواهی

ادامه از صفحه ۱

بهترین راه برای هدایت زندگی به شهروندان تحمیل کند. مقامات حکومتی عاقلتر و داناتر از هیچ گروه دیگری از انسان‌ها نیستند و بهتر از آنها نمی‌دانند که چه چیزی را بهتر است در زندگی دنبال کنیم و برای همین نباید به آنان اجازه داد که از قدرت دولت برای به کرسی نشاندن این نظر خودشان که خوب و خیر و سعادت و صلاح و مصلحت و حق چیست استفاده کنند. حقیقت همانست که در اثر جستجوی مستمر، و از طریق رایزنی جمعی در شرایط آرمانی گفتگو، رفته رفته نقاب از رخ بر می‌کشد، نه آنکه به زور از سوی دولت به مردم تحمیل می‌شود.

۸- ۱ - جمهوری مدرن، تنها با یک قانون اساسی است که می‌تواند تاسیس گردد، و با تداوم این قانون اساسی مورد رجوع است که می‌تواند حفظ شود. قانون اساسی بعنوان نظامی که برای ایجاد وحدت اعمال قدرت در نظر گرفته شود می‌تواند بهترین حالت برای اطمینان از حکومت قوانین در مقابل خودکامگان باشد. دولت حداقلی یا کمینه (Minimal-state) و حوزه عمومی گسترده از اصول مبهم قانون اساسی جمهوری مدرن است. جدائی دولت از جامعه مدنی، و ویژگی محوری زندگی دموکراتیک به شمار می‌آید.

۹- ۱ - نافرمانی مدنی: در جمهوری کاملا مشروع نیز ممکن است برخی از شهروندان برخی از قوانین را بسیار نامشروع تلقی کنند. لذا نافرمانی مدنی یکی از اجزاء ضروری جمهوری‌های مدرن است.

۱۰- ۱ - عدالت مدرن است: در جمهوری مدرن شهروندان حق دارند نهادها را به دلیل ناعادلانه بودن طرد کنند. نظم سیاسی موجود را ناعادلانه بخوانند و بدلی عادلانه تر به جایش پیشنهاد کنند. در جمهوری مدرن عدالت پویا به سه شکل متفاوت تعمیم می‌یابد: نخست، هیچ نهادی تافته جدابافته نیست و تک تک نهادها می‌توانند مورد آزمون قرار گرفته و بعنوان نهادهای ناعادلانه، ناسحق و ناموجه محکوم شوند. دوم، هر کسی می‌تواند مدعی نامشروع بودن این یا آن نهاد گشته، خواستار سلب مشروعیت (حقانیت) از آن گردد. و سوم، تمامی کسانی که در دفاع از راه‌حل‌ها و بدلیهای دیگر استدلال می‌کنند، می‌توانند برهان خویش را بر پایه درستی و اعتبار آزادی و حقوق بشر استوار سازند، زیرا این دو مبین ارزشهای کلی (جهانشمول و همگانی) هستند.

۱۱- ۱ - تنها راه جلوگیری از خودکامگی، اعتقاد و التزام به حقوق و آزادیهای فردی انسانها است. اگر آرمان آدمیان صرفا به حکومت اکثریت تقلیل یابد، ممکن است گرفتار جباریت اکثریت شوند. فراموش نکنیم که هیتلر در ۱۹۳۳ با رای اکثریت مردم سر کار آمد. فاشیسم می‌تواند حکومت اکثریت باشد. فرق آن با دموکراسی لیبرال این است که آزادی اقلیت را سلب می‌کند. هدف اصلی و نهایی، آزادی است و دموکراسی بهترین نظامی است که ما را به مقصود می‌رساند. دموکراسی وسیله مناسب و صلح آمیزی برای تحقق بخشیدن به هدف متعالی آزادی است. جای هدف و وسیله را نباید اشتباه گرفت. نظام سیاسی مطلوب برای تحقق بخشیدن به حقوق، آزادیها و کرامت فردی انسانها شکل ویژه نه به منظور تحقق بخشیدن به اراده جمعی آنها (یعنی دموکراسی به معنای حاکمیت اکثریت صرفنظر از اینکه اکثریت به دنبال چه هدفی است، آرمان قابل دفاعی نیست). لذا محور اصلی قانون اساسی مطلوب باید حقوق انسانی باشد. دموکراسی قالب و چارچوبی خنثی را رقیق از حقوق است و در محدوده آن افراد می‌توانند درک‌ها و مفهومیهای متفاوت خود از خیر را دنبال کنند. جمهوری مدرن باید به گونه‌ای تعریف شود که تقویت‌کننده آزادی و برابری مردم باشد. یعنی دولت باید به نحوی دموکراتیک سازمان یافته باشد و سیاستهایی را دنبال کند که متحقق‌کننده تساهل و تسامح و آزادی وجدان برای همه شهروندان باشد، و بیرون از حوزه‌ای بایستد که افراد در آن برای زندگی خود برنامه می‌ریزند و برداشته‌هایشان از خیر را دنبال می‌کنند.

آدمیان دنیای جدیدی از نظام جمهوری چنین تصویری (با اوصاف یازده گانه آن) در ذهن دارند. ولی معلوم نیست وقتی آیت‌الله خمینی از «جمهوری» به «همان معنایی که همه جا جمهوری است» دفاع می‌کرد و می‌گفت: «میزان رای مردم است»، «ما تابع آرای ملت هستیم. ملت هر طوری که رای داد، ما از آن تبعیت می‌کنیم... اکثریت ملت هر چه گفتند آرایشان معتبر است ولو به خلاف و یا به ضرر خودشان باشد»، «دولت اسلامی، یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است و برای همه اقلیتهای مذهبی آزادی به طور کامل است و هر کس می‌تواند اظهار عقیده خودش را بکند»، «در اسلام دموکراسی مندرج است و مردم آزادند در اسلام، هم در بیان عقاید و هم در اعمال؛ ایضا واقعا هیچگونه تعارضی بین جمهوری تمام

عیار و نظام مبتنی بر ولایت فقیه احساس نمی‌کرد؟ اگر روزی مردم اعلام کردند حکومت دینی را قبول ندارند و می‌خواهند نظام دیگری را جایگزین آن کنند، آیا رای و خواست آنها «معتبر» است و تغییر نظام، به نحو دموکراتیک مورد پذیرش واقع خواهد شد؟ یا با زور از این تحول ممانعت به عمل خواهد آمد؟ ظاهرا آیت‌الله خمینی تغییر نظام را «حق» مردم می‌دانست. لذا می‌گفت: «به چه حقی ملت پنجاه سال پیش از این، سرنوشت ملت بعد از ما تعیین می‌کند؟ سرنوشت هر ملتی به دست خودش است... چه حقی داشتند ملت در آن زمان سرنوشت ما را در این زمان معین کنند... اگر چنانچه سلطنت رضا شاه فرض بکنیم که قانونی بوده، چه حقی آنها داشتند که برای ما سرنوشت معین کنند؟ هر کسی سرنوشتش با خودش است، مگر پدرهای ما ولی ما هستند؟ مگر آن اشخاص که در صد سال پیش از این، هشتاد سال پیش از این بودند، می‌توانند سرنوشت یک ملتی را که بعدها وجود پیدا می‌کند، آنها تعیین بکنند؟» بدین ترتیب نسل جدید «حق» دارد سرنوشت خود را از طریق تاسیس نظام سیاسی مطلوب خود (جمهوری تمام عیار) معین کند.

یک تفکیک مهم می‌تواند در زمینه دیدگاه آیت‌الله خمینی راهگشا باشد. نظرات ایشان به دو دوره تعلق دارد: اول، دوره تغییر رژیم پیشین و تاسیس نظام جدید، دوم، دوره استقرار و تثبیت نظام جدید، در تمام سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ آیت‌الله خمینی بر مبنای اعلامیه جهانی حقوق بشر، آمریکا و غربیان را محکوم می‌کرد که چرا از رژیم ناقص حقوق بشر شاه دفاع می‌کنند. مگر آمریکا و انگلیس و چین و رژیم پهلوی اعلامیه حقوق بشر را امضا نکرده‌اند؟ پس چرا آن را در عمل نقض می‌کنند؟ اگر انقلاب پیروز شود، بهتر از تمامی رژیم‌ها موجود حقوق بشر را رعایت خواهد کرد. دوران، دوران تغییر رژیم پیشین و تاسیس رژیم جدید بود. بعنوان نمونه این وعده‌ها متعلق به دوران تاسیس‌اند: «ما می‌خواهیم مطابق اعلامیه حقوق بشر عمل کنیم، ما می‌خواهیم آزاد باشیم»، «سروعله اعلامیه آزادی حقوق بشر - سرلوحه‌اش - آزادی افراد است. هر فردی از افراد بشر آزاد است، باید آزاد باشد. همه باید در مقابل قانون علی‌السواء باشند. همه باید آزاد باشند در محفلشان، در سکنی آزاد باشند، در غفلشان آزاد باشند و در مشی‌شان باید آزاد باشند... یک چیز خیلی خوش‌نمای با زرق و برقی را می‌نویسند، سی ماده می‌نویسند که همه‌اش موادی است که خوب به نفع بشر است، و یکی‌اش را عمل نمی‌کنند»، «آزادی بیان، آزادی انتخابات، آزادی مطبوعات، آزادی رادیو تلویزیون، تبلیغات، این از حقوق بشر و از ابتدایی‌ترین حقوق بشر است»، «حکومت اسلامی مبنی بر حقوق بشر و ملاحظه آن است. هیچ سازمانی و حکومتی به اندازه اسلام ملاحظه حقوق بشر را نکرده است. آزادی، دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است... اما همه حقوق بشر و امور بشر را تضمین کرده است». «هر فردی از افراد ملت حق دارد که مستقیما در برابر سایرین، زمامداران مسلمین را استیضاح کند و او باید جواب قانع‌کننده دهد و در غیر این صورت اگر برخلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است»، «ما که می‌گوئیم به قانون اساسی عمل کنید ما مرتجعیم؟! یا شمائی که دسته جمعی مردم را حبس می‌کنند، تبعید می‌کنند؟ سلول‌های شما پر از حبسی‌ها، از علما، از اساتید، از محترمین، از متدینین... مطبوعات باید آزاد باشد، هیچکس حق ندارد جلو قلم را بگیرد». در این دوران نهادهای بین‌المللی نگران رژیم آینده ایران بودند. ملاقات‌کنندگان خارجی از ماهیت «جمهوری»‌ای که قرار است در ایران تاسیس شود، سوال می‌کردند. آیت‌الله خمینی به آنها اطمینان می‌داد که حقوق بشر رعایت خواهد شد و این جمهوری مثل دیگر جمهوری‌هاست. بعنوان نمونه راسل کرس عضو حزب کارگر و نماینده مجلس عوام انگلیس از آیت‌الله خمینی می‌پرسد: «وضع حقوق بشر در آینده ایران چگونه خواهد بود؟» آیت‌الله خمینی پاسخ می‌دهد: «حکومت اسلامی مبنی بر حقوق بشر و ملاحظه آن است. هیچ سازمانی به اندازه اسلام ملاحظه حقوق بشر را نکرده است. آزادی و دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است... زنها در حکومت اسلامی آزادند... اسلام همه حقوق و امور بشر را تضمین کرده است». آیت‌الله خمینی خطاب به نماینده مخصوص کاخ الیزه و مدیر کل سیاسی وزارت امور خارجه فرانسه می‌گوید: «اصل جمهوری همین است که در مملکت شما هم هست» ولی

پرواضح است که نظام مستقر تثبیت شده، «جمهوری به همان معنایی که در همه دنیاهاست» یا «جمهوری فرانسه» نیست و «مطابق اعلامیه جهانی حقوق بشر عمل» نمی‌کند. مرحوم مطهری، بعنوان فردی که تمام اشارش مورد تائید آیت‌الله خمینی بود، در دوران تاسیس اسلامی می‌گفت: «تعلیمات لیبرالیستی در متن تعالیم اسلامی وجود دارد»، مستفکران و نویسندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر: «حق عظیمی بر جامعه بشریت دارند... اصل اساسی مورد توجه این گروه این نکته بود که انسان بالفطره و به فریاد خلقت و طبیعت، واجد یک سلسله حقوق و آزادیهاست. این حقوق و آزادیها را هیچ فرد یا گروه به هیچ عنوان و با هیچ نام نمی‌توانند از فرد سلب کنند»، «روح و اساس اعلامیه حقوق بشر... مورد تائید اسلام و فلسفه‌های شرقی است».

نکته مهم دیگری نیز وجود دارد که تفاوت دوران تاسیس با دوران استقرار را روشن می‌کند. آیت‌الله خمینی در نجف در درسهای فقه حکومتی اسلام موضوع ولایت فقیه را برای طلاب مطرح کرد. ولی در طول دوران انقلاب هیچگاه مساله ولایت فقیه بعنوان نظام حکومتی آینده مطرح نشد. پس از همه‌پرسی جمهوری اسلامی، که قرار بود مثل دیگر جمهوری‌ها باشد، آیت‌الله خمینی برای اولین بار در تاریخ ۲۳/۶/۱۳۵۸ ولایت فقیه را عنوان کردند. یعنی در هیچ یک از سخنان ایشان، از ابتدای نهضت تا این تاریخ، حتی یکبار مفهوم ولایت فقیه مطرح نشده است. مفروض تمام جمهوری‌ها این است که هیچ فرد یا صنفی ذاتا حق حکمرانی ندارد و تنها مردمند که با رای خود هر کس را خواستند بعنوان حکمران بر می‌گزینند. ولی بر مبنای نظریه ولایت فقیه، نه تنها حکمرانی «حق» فقهاست، بلکه آنها بر کلیه مردم «ولایت» دارند. در جمهوری، حاکمان، وکلای مردم‌اند ولی بر مبنای نظریه ولایت فقیه، حکمران «ولی» مردم است. جالب آن است که حتی یک دلیل عقلی برای اثبات ولایت فقیه وجود ندارد و هیچ دلیلی برای این امر ارائه نشده است چرا که به تعبیر علامه طباطبائی، امر اعترافی است «با برهان نمی‌شود اثبات کرد»، و به تعبیر دقیق منطقی «ما نمی‌توانیم با دلیلی که اجزاء آن را حقایق تشکیل داده‌اند (برهان) یک مدعای اعتباری را اثبات کنیم». آیت‌الله خمینی که به برهان‌ناپذیری اعتباریات و قوف کامل داشت، برای حل این معضل، ولایت فقیه را امری بدیهی معرفی کرد و گفت: «ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالا دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت». اما همانگونه که سالها پیش گفته شد: «ولایت فقیه، نه از برهانیات و بدیهیات عقل نظری است و نه از بدیهیات عقل عملی. اگر هم به کفایت و آزادمدی ولایت فقیه در عمل تسک شود، آن امری است تجربی و پسینی که پیش از تجربه نمی‌توان بدان توسل نمود. بعلاوه رقبا و آلت‌ناتیوهای تجربی و آزموده بسیار دارد (مثل دموکراسی) که صلابت و کفایت تجربی ولایت فقیه را در برهه آزمون می‌اندازد».

برخی از اصلاح‌طلبان، مدعی اراده قرائتی جمهوری خواهانه از آراء آیت‌الله خمینی‌اند. گویی در دانش هرمنیوتیک هرج و مرج مطلق حاکم است و لذا هر کس مجاز به هر قرائتی، حتی کاملا متعارض با متن، است و یا گمان می‌کند دانش هرمنیوتیک می‌تواند چاه اقتدارگرایی، دموکراسی و آزادی بیرون کشیده و تشنگان را سیراب کند. از آن جالبتر اینکه به صراحت می‌گویند ما نباید بگذاریم آیت‌الله خمینی در جبهه مقابل قرار بگیرد، مهم نیست که ایشان به دموکراسی و آزادی اعتقاد داشت یا نه، ضرورت‌های سیاسی ایجاب می‌کند که او در جبهه دوم خرداد باشد. لذا می‌گوئیم او جمهوری خواه، دموکرات و آزادیخواه بود. این رویکرد، استفاده ابزاری برای مقاصد سیاسی نام دارد، نه هیچ چیز دیگر.

دو مدل مشروطه خواهی و جمهوری خواهی، حاصل تجربه تاریخی آدمیان برای تاسیس نظام‌های دموکراتیک در جوامع غربی‌اند. غربیان رفته‌رفته و بطور تدریجی نظام‌های دموکراتیک را از طریق اصلاحات یا انقلابات بنا نهادند. یعنی نظام دموکراتیک در شکل پیشرفته و کنونی آن، به صورت طرحی از قبل آماده وجود نداشت. این نظام به مرور تکامل یافت. مثلا توکویل در سال ۱۸۳۵ می‌نویسد، ایالات مریلند که توسط مردان عالی‌مقام بنیان‌گذاری

ادامه از صفحه ۵

موج‌های مختلف نشد. تا به امروز نه چیزی در داستان‌نویسی ایرانی ناگهانی به وجود آمده و نه ناگهانی از بین رفته. اما در دو دهه اخیر به اعتقاد من ادبیات داستانی دور را از شعر گرفت. این یک دلیل جامعه‌شناختی هم دارد. انسان ایرانی می‌خواهد خودش را تعریف کند و مناسب‌ترین بستر برای این تعریف، رمان است. اگر نویسندگان ادبیات داستانی را به سه نسل دسته‌بندی کنیم تصور می‌کنم از یک تداوم متعلقی برخوردار بوده‌اند. شاخص‌های نسل سوم فرزندان خلف نسل‌های پیش از خود هستند. نسل چهارم هم احتمالا همینطور خواهد بود. ما با یک انقلاب در عرصه ادبیات داستانی روبرو نیستیم. یعنی تغییر بنیادی خاصی اتفاق نیفتاده است. در شعر هم البته این اتفاق در ظاهر افتاده است. من تصور می‌کنم دهه هشتاد ادامه منطقی دهه‌های پیش از خود باشد دهه هشتاد دهه رشد و گسترش ادبیات داستانی خواهد بود.

ادبیات ژورنالیستی لطمه جبران‌ناپذیری به ادبیات داستانی ما زده است. در دهه اخیر با گسترش ژورنالیسم تولیدات ادبی زیاد و دقت کم شده است. این روند ادبیات ما را از نا‌نمی‌اندازد؟ یعنی اینکه نویسنده‌هایی که خود را موظف می‌کنند هر هفته برای فلان مجله داستان کوتاه بنویسند از دور رقابت خارج نخواهند شد؟

این گرایش به ژورنالیسم فی‌نفسه بد نیست اما ممکن است عوارض بدی داشته باشد. الان با سیاست‌های حمایتی ارشاد انتشار هیچ کتابی زیان آور نیست. وارد جزئیات مساله نمی‌شوم. بنا بر این اگر کسی بخواهد تجربیات خود را به چاپ برساند به سادگی موفق به این کار می‌شود. بالاخره نویسندگی هم تیر خوبی است. نویسنده جوانی پشت سر هم کتاب چاپ می‌کند. درست همان تفکر ژورنالیستی. ضمنا با وفور مجلات ادبی و روزنامه‌ها جا برای ادبیات داستانی زیاد شده است. در این شرایط نویسنده موظف می‌شود که بنویسد. این در امر حرفه‌ای شدن چیزی بدی نیست. اما تسلیم بی‌مایگی محض شدن خطرناک است. اینکته یک نفر در روزنامه‌های عکس تمام قد دوستش را بیاندازد و با او مصاحبه کند و او هم در روزنامه دیگری مقابله به مثل کند. رواج میان مایگی و حتی بی‌مایگی است. تسلط فرزندک روستایی در همه عرصه‌های شعر و برهانی به بار آورده است. این راهم در نظر بگیرد که اکثر روزنامه‌های ما سیاسی هستند و مدیران آن اصلا اعتقادی به شعر و داستان ندارند. البته نمی‌شود به آنان ایراد گرفت. خودشان هم گمان نمی‌کنند. اما اگر شناخت و اعتماد بود، آدم‌هایی را برای صفحات ادبی انتخاب می‌کردند که صلاحیت داشته باشند. وضع آن قدر خراب شده است که شاید نویسندگان به این نتیجه برسند که لازم است مطبوعات را بایکوت کنند. این مطبوعات فقط در رواج عساکرگی مهارت دارند. عادت کرده‌اند مصاحبه‌های رنگارنگ از آما‌تورها چاپ کنند. آن هم در کنار حرفه‌ای‌ها! این یک نوع هم‌تراز جلوه‌دادن آنهاست که در نهایت به نفع بی‌مایدها تمام می‌شود این برای ادبیات، زبان اور است. و این هم فقط در غیبت نقد می‌تواند اتفاق بیفتد.

آقای چهلان! شما در دخیل بر پنجره فولاد که در سال ۵۸ به حساب رسانده‌اید پیشنهادهای تازه‌ای در داستان‌نویسی ارائه داده‌اید. پیشنهادهای آن سال در سالهای اخیر توسط نویسندگان دیگر اجرا شده است. مثلا

مولوک‌نویسی خاص شما حالا کم‌کم جا افتاده است. این تاثیرگذاری البته باعث خوشحالی است. اما از اینکه این کبی‌ها همچنان اجرا می‌شود، کمی دلگیرم. باید کارهای تازه‌ای صورت بگیرد. جالب اینجاست که گاهی نهادهای فرهنگی جلوی انتشار داستان‌های من را می‌گیرند و آن وقت به آثاری که از روی دست من نوشته شده‌اند جایزه می‌دهند. دخیل بر پنجره فولاد سالهای درازی است که در انتظار مجوز تجدید چاپ به سر می‌برد.

کمی از اثر جنجال‌برانگیز روضه قاسم بگویند. نثر و سبک روضه قاسم ادامه نثر و سبک دخیل بر پنجره فولاد است. این کتاب ۱۸ سال دیر به دست خواننده رسیده است. اگر جامعه منطقی داشتیم من می‌توانستم شکایت کنم و بپرسم که چرا این افتاق افتاده است. جلوگیری از انتشار ادبیات معاصر لطمه به زبان فارسی است.

چیزی به فردا نمانده است کمی مخاطبان‌تان را نگران کرده است. به انتقاد من هم این اثر در حد و اندازه‌های دخیل بر پنجره فولاد نیست. در حالی که با توجه به اختلاف زمانی باید با اثری پخته‌تر روبرو می‌شدیم.

بی‌انصافی نکنید. چیزی به فردا نمانده است هم حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. دو داستان اول مجموعه را بیکار دیگر بخوانید. رمان نهمین من می‌توانست آسمان در واقع گسترش داستان مردان تابستانی است. به هر حال هر نویسنده‌ای یک درونی دارد و ممکن است احساسات خاص خواننده با درون نویسنده یکی نباشد.

و اما آخرین سوال. بدیده جدیدی در عرصه رمان‌نویسی مطرح است که رمان شعر نامیده می‌شود. این بدیده در مملکت ما توفیق چندانی نداشته است. اما به نظر می‌رسد با در نظر گرفتن این نکته که شعر در ایران طرفداران بی‌شماری دارد می‌توان خوشبین بود که این ژانر جدید در ایران موفقیت آمیز باشد.

من به اندازه شما خوشبین نیستم. تصور نمی‌کنم در هیچ کجای دنیا رمان شعر ماندگار شود و در واقع به یک جریان مسلط و قدرتمند تبدیل شود. به هر حال نوعی از ادبیات است. شباهت‌هایی به شعر و رمان دارد. تا حدود زیادی منطبق شعر دارد اما در شیوه روایت همسایگی‌هایی با رمان دارد. اینسهم نگران وضعیت ادبی ایران نباشید. اگر قرار است اتفاقی بیفتد، می‌افتد. ممکن نیست بتوانیم خودمان را از جریان روز منفک کنیم. اگر سبب بکاریم، میوه درخت مزه سبب دارد نه پرتقال. کاری هم به ایران و خارج ندارد. جریان روز ادبیات اقتدر قدرتمند است که فکر نمی‌کنم به این زودی تضعیف شود.

حرفم را پس گرفتیم. سوال آخرم را حالا مطرح می‌کنم. ادبیات مهاجرت در حد انتظار ظاهر نشد. البته ادبیات در ایران هم همه کبر نیست اما وضعیت در خارج از کشور به جهت تولید ادبی بسیار نامناسب است. وضعیت ادبیات مهاجرت چگونه است و به کجا خواهد انجامید؟ همه گیر نشدن ادبیات ما دلایل مختلفی دارد. امکانات ذهنی مردم با ظرفیت نوشته‌ها هماهنگ نیست. ادبیات باید ظرفیت ذهنی مردم را در چندان حدی، همین خاصیت سبب می‌شود که دولت آن را بایکوت کند و اما در باره ادبیات مهاجرت باید نوع نگاه عوض شود. تولید ادبی ارتباط مستقیم با تجربیات نویسنده دارد و این تجربیات باید در فضای زبان نویسنده اتفاق بیفتد. علیرضا بندری

مشکلات اقتدارگرایی. و هر دو برای شرایط خاص کنونی ایران. با توجه به مقدمات یادشده؛ نیروهای موافق، (اعم از درون حکومت و بیرون حکومت)، به اصلاح‌طلبان و محافظه کاران تقسیم می‌شوند و مخالفان به جمهوری خواهان، مشروطه‌خواهان و سلطنت‌طلبان تقسیم می‌شوند. در باره مشروطه‌خواهی، جمهوری خواهی و سلطنت‌طلبی به دو شیوه می‌توان گفتگو کرد. اول بحث نظری در این باره در این مدل‌ها حاوی و حامل چه تبعات و مدل‌ولاتی هستند و دلایل ترجیح یکی بر بقیه چیست. دوم بحث استراتژیک و گزینش یکی بعنوان استراتژی، با توجه به توان، امکانات و موازنه قوا. سلطنت‌طلبان بدنبال سلطنت مشروطه‌اند. یعنی اینکه شاه فقط سلطنت نماید نه حکومت. مشروطه‌خواهان بدنبال آند که ولی‌فقیه (در نهایت) بجای حکومت‌کردن، فقط بر امور نظارت نماید؛ یکی حکومت مشروطه با شاه را دنبال می‌کند، دیگری حکومت مشروطه با ولی فقیه را. بگمان جمهوری خواهان، حکومت یا سلطنت «حق» هیچ فرد، گروه، صنف و یا طبقه‌ای نیست. مبنای حکمرانی رای و رضایت مردم است. این رای در رقابت تمام عیاری که همگان حق (فرصت) شرکت در آن را دارند، خود را نمایان خواهد کرد.

شده بود اولین جایی بود که حق رای همگانی را اعلام نمود. ولی او هم مثل تقریبا تمام مردان (و زنان) هم‌عصرش به طور ضمنی فرض می‌کرد که همگانی شامل زنان نمی‌شود. در انگلیس در سال ۱۹۱۸ به زنان ۳۰ سال به بالا حق رای داده شد. در آمریکا زنان در سال ۱۹۲۰ حق رای به دست آوردند. در فرانسه و بلژیک و سوئیس زنان پس از جنگ دوم جهانی حق رای به دست آوردند. سیاهان آمریکا در سال ۱۹۶۰ و در آفریقای جنوبی در سال ۱۹۹۰ واجد حق رای شدند. ولی اکنون مردم هر کشوری که به دنبال نظام دموکراتیک‌اند، اولاً آگاهانه این مساله را دنبال می‌کنند. ثانیاً مدل پیشرفته آن را طلب می‌کنند.

از سوی دیگر نه مدافع مشروطه‌خواهی و نه مدافع جمهوری خواهی، مدعی کشف چیز تازه‌ای نیستند. بلکه صرفا برای حل و رفع مسائل و مشکلات جاری کشور، این مدل‌ها را پیشنهاد می‌کنند. پیشرفت معرفت، از راه سلسله بی‌پایانی از حدس‌ها و ابطال‌ها حاصل می‌شود. نقادی مهمترین عنصر این فرآیند است. از این جهت، دو مدل مشروطه‌خواهی و جمهوری خواهی، مدافع‌هایی هستند که از راه نقادی، تقویت یا ابطال خواهند شد. مشروطه‌خواهی برای خروج از بن‌بست سیاسی، جمهوری خواهی بعنوان راه حل و رفع مسائل و

آخرین نزاع

آمریکا می‌خواهد با جنگ علیه عراق، چرخش غیر قابل اجتناب در زمینه انرژی دهه آینده را به نفع خود بگرداند

از هفته‌نامه آلمانی فرایتاگ

برگردان: شهلا فرید



بیش از ۲۵۰۰۰۰ نفر بر علیه جنگ احتمالی آمریکا، در خیابان‌های لندن راهپیمایی کردند

در فوریه ۱۹۹۱، ژنرال نورمن شوارتسکف به جرج بوش (پدر) برکناری صدام حسین را پیشنهاد کرد، جرج بوش آن را رد کرد و دیکتاتور عراق سال‌های بعدی را همچنان در قدرت ماند. امروزه گویا جرج بوش (پسر) تصمیم گرفته است که خطای پدر را جبران کند و دوران حکومت صدام روزهای آخر را می‌گذراند.

آنگون اگر جنگ جدیدی در گیر، بیگناهان زیادی قربانی آن خواهند شد. آنگون که منطقه باثبات تر نشده و در صورت درگیری امکان گسترش خاورمیانه‌ای آن وجود خواهد داشت، چرا سیاست واشنگتن تغییر کرده است؟

نکاهی به عقب:

جرج بوش (پدر) جنگ خلیج را در سال ۱۹۹۱ برای ایجاد «نظم نسوین جهانی» به راه انداخت. آمریکا خود را به عنوان رهبر بلامنزاع که بایستی بقیه دنیا بر اساس معیارها و علائق او نظم یابد، می‌دید. برای موثقلین عملیات «طوفان کویر» روشن بود که جهان پس از پایان یافتن کشمکش شرق و غرب به طور خود بخودی امن تر نشده است. تیمی که با بوش سر کار آمده بود، نتوانست خود را از دام جنگ سرد برهاند و ثبات دوقطبی را به یک نظم سیاسی تک‌قطبی رهنمون شود.

از این رو آمریکا برای تامین مؤمرنی جهانی با به روی کار آمدن کلینتون روش دیگری را در پیش گرفت. این روش بر آن متکی بود که با مدرنیزه کردن سیاست اقتصادی و داخلی رهبر آمریکا رانه بر اساس دیکته کردن یک جانبه، بلکه با ایجاد مؤمرنی در درون شبکه جهانی، تامین کند. و فرمول این روش آن بود: چندجانبه‌نگری و دموکراتیزه کردن در سطح جهانی از این رو کلینتون نیروی خود را پیش از همه بر سالم‌سازی اقتصاد آمریکا متمرکز داد. هم‌زمان مبلغ عظیمی به تحقیقات و توسعه نظامی اختصاص یافت. در هشت سال دوره کلینتون، آمریکا در زمینه تکنولوژی نظامی آنچنان مدرن شده که رسیدن به آن برای دیگران تقریباً غیرممکن است.

نکاهی به جلو

این دستاوردها به جرج بوش (پسر) امکان آن داد که سیاست چندجانبگی را رها کند. جرج بوش می‌خواهد آمریکا را به عصر جدید - قدیم برد با شعار «اول آمریکا» تیمی روی کار آمده است که درک سیاسی‌شان نه چندجانبگی که فقط خود را دیدن است. این درک نه به معنای بازگشت به ایزولاسیون قرن ۱۹ است و نه به معنای درک وظایف ناشی از ادعای مؤمرنی. برعکس این درک، در عصری که گلوبالیسم با نیروی فراوان پیش می‌رود، سیاست خارجی، امنیتی، اقتصادی را بسا درک نظامی می‌آیزد و بر آن استوار می‌سازد.

«انترناسیونالیسم آمریکایی» متکی بر این درک پیوستگی پروسه‌های جهانی شدن را معنی نمی‌دهد و بر آن است که گلوبالیسم را بر اساس معیارهای خود پیش برد (چیزی که جدید نیست) و به لطف برتری خود، خویش را از تاثیرات منفی آن حفظ کند یا حداقل تاثیرات منفی

را قابل کنترل کند. تا یازدهم

سپتامبر ۲۰۰۱ این موضوع برای آمریکایی‌ها چیزی کالا طبیعی بود. ضربات ۱۱ سپتامبر، درس تلخی برای آمریکایی‌ها در این زمینه بود. «عملیات» «طوفان کویر» فقط این مسئله را دنبال می‌کرد و برای ایران و سوریه نیز راهی برای برون‌رفت از ایزولاسیون پیدا شد و هم‌چنین پیش‌شرط‌های پروسه صلح را در دهه ۹۰ بوجود آورد.

بیل کلینتون پس از سرکار آمدن، استراتژی دیگری را پیش گرفت. این استراتژی بر آن بود که نفت آمریکا در سیستم لیبرالی تجارتنی با نرم آمریکا و در صورت وجود صلح در منطقه تامین شدنی است. کلینتون از این جهت تلاش کرد که درگیری عربی فلسطینی - اسرائیل در منطقه تخفیف یابد. در این جا نیز چهره‌های دیگر جانی بود: نوسان بن ایزولاسیون و یا درآوردن از ایزولاسیون ایران و سوریه - فشار بر عراق و خطار به دولت‌های عربی منطقه که در راستای دموکراتیسم رفرم انجام

یاعدهای خاورمیانه‌ای

در راستای سیاست استراتژیک گلوبال آمریکا، برای آنکه زیک زاگ‌های سیاست آمریکا فهمیده شود باید به دو عامل ثابت توجه کرد: یکی امنیت و دیگری نفت. در زمان جورج بوش (پدر) سیاست خاورمیانه‌ای او فقط شماره تلفن رهبران عربستان را می‌شناخت. حفظ کردن یا حداقل تاثیرات منفی

ژئوپلیتیک جهانی شدن

سمیر امین

برگردان: ب. کیوان

در سرمایه‌داری ثروت قدرت را می‌آفریند. این اختلاف نمایان میان سیستم‌های اجتماعی پیشین و جدید موجب اختلاف مهم میان ساز و کارها و تاثیرهای جهانی شدن عصرهای پیشین دوره‌های خاص سرمایه‌داری می‌گردد.

جهانی شدن زمان‌های پیشین برای منطقه‌های کمتر پیشرفته واقعا «فرصت»‌های رسیدن به دیگران را فراهم می‌آورد. این فرصت‌ها در مورد‌های مورد استفاده قرار گرفتند و در مورد‌هایی از آن غافل ماندند. البته، این امر منحصرا وابسته به تعیین‌های درونی خاص جامعه‌های مورد بحث، مخصوصا واکنش‌های سیستم‌های سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی در برابر مصاف‌هایی بود که منطقه‌های بسیار پیشرفته به نمایش

در انتقال مطبوعات علمی، فنی و باورهای مذهبی نقش مهمی ایفا کرده‌اند و به نوبه خود باعث تحول همه منطقه‌های دنیای قدیم اعم از آسیایی، آفریقایی و اروپایی شده‌اند. با این همه، ساز و کارهای این تاثیرهای متقابل و اهمیت‌شان با ساز و کارهای زمان‌های مدرن، مضمون و تاثیرهای اجتماعی آن چیز دیگری خواهد بود. پس شکل جهانی شدن به طور مسلم مانند بقیه شکل‌ها وابسته به مبارزه طبقات است.

سرمایه مسلط امپریالیستی در مرحله کنونی قرار دارد و بنابراین همان اجبارهای عینی جهانی شدن می‌توانند در چشم‌انداز سیاست‌های متفاوت از سیاست‌هایی که آن را به عنوان یک چیز بی‌بديل قابل قبول معرفی می‌کنند، بررسی شوند. در این صورت، مضمون و تاثیرهای اجتماعی آن چیز دیگری خواهد بود. پس شکل جهانی شدن به طور مسلم مانند بقیه شکل‌ها وابسته به مبارزه طبقات است.

جهانی شدن زمان‌های قدیم جهانی شدن پدیده تازه‌ای نیست. بدون شک، تاثیر متقابل جامعه‌ها بازمانده تاریخ بشریت قدمت دارد. دست کم از دهه‌ها سال پیش «جاده‌های ابریشم» نه فقط کالاها را انتقال داده‌اند، بلکه

دهند. از تابستان ۲۰۰۰ این سیاست با شکست مذاکرات فلسطین - اسرائیل در کسپ‌دیوید ضربه سختی خورد و دکترین کلینتون شکست خورد. جانشینان بعدی کلینتون آن را دریافتند و به آریل شارون نخست وزیر بعدی امکان دادند که سیاست مشت آهنین را پیش برد و هم‌زمان سیاست همکاری خاورمیانه‌ای آمریکا محو شد و همان روایت قدیمی، مورد تهدید بودن، به یاری ۱۱ سپتامبر دوباره رو آمد و «محور شرارت» غیر از عراق شامل ایران و سوریه هم شد. پیش از آن رژیم عراق تقریباً تمامی مختصات یک دشمن را داشت.

این مر که عراق بازرسان سازمان ملل را راه دهد کمکی به حل مسئله نمی‌کند و نه مانع حمله نظامی خواهد شد. یا بایستی که دیکتاتور عراق داوطلبانه کنار رود یا سقوط کند.

ایران - عراق - سوریه

کمتر احتمال آن می‌رود که اتحادی مانند آن که در سال ۹۱ - ۹۰ به طرفداری از آمریکا در بین کشورهای عرب شکل گرفت، امروز نیز شکل گیرد، همان طور که اتحاد ضد آمریکا احتمال شکل‌گیری ندارد. چنانچه در عراق یک گروه «نظامی» قابل اعتماد به روی کار آید، برای کشورهای منطقه قابل قبول است. حتی حمله آمریکایی به عراق چنانچه از نظر زمانی محدود باشد و دائمی نباشد و به قلمرو حاکمیت عراق ضربه نزند، کشورهای همسایه در مقابل آن مقاومت نخواهند کرد. حتی ایران و سوریه نیز ساکت خواهند ماند، هر دو در لیست واکنشگین قرار دارند و حمله نظامی آن‌ها را تهدید می‌کند. این مسئله هم تحریک‌کننده و هم ساکت‌کننده

خارجی بود.

جهانی شدن دوران جدید

برعکس، جهانی شدن دوران جدید که با سرمایه‌داری در پیوند است در سرشت خود قطب‌بندی کننده است. مفهوم آن این است که منطبق توسعه جهانی سرمایه‌داری نابرابری فزاینده‌ای میان شرکان سیستم ایجاد می‌کند. یعنی این شکل جهانی شدن «امکان» رسیدن به کشورهای پیشرفته را ایجاد نمی‌کند که برحسب شرایط خاص درونی شرکان مورد بحث مورد استفاده قرار گیرد و یا از آن بهره‌مند شود.

جبران عقب‌ماندگی‌ها همواره مستلزم کاربرد سیاست‌های اراده‌گرایانه‌ای است که با منطقه‌های یک‌جانبه توسعه سرمایه‌داری در تضاد است. سیاست‌هایی که بنابراین واقعیت شایسته است، سیاست‌های ضدسیستمی ناپیوسته نامیده می‌آید. در سرمایه‌داری اقتصاد از تبعیت سیاست رها می‌شود و به سازواره مستقیمی مسلط که بر بازتولید و تحول جامعه فرمانرواست، تبدیل می‌شود. بنابراین این واقعیت، منطبق «خروج از تاریخ» نیست.

سیاست به کرسی بنشیند. آنگون این موضوع با تغییر سیاست انرژی غرب و کشف منابع جدید نفتی در خارج از اوپک دیگر نمی‌تواند تحقق یابد. آنگون ۳۰ سال پس از آن زمان، مشخص شده است که این منابع نفتی نقطه اوج خود را به زودی پشت سر خواهند گذاشت. در اقتصاد نفتی یک بازگشت به عقب دارد اتفاق می‌افتد. در سال ۱۹۷۳ کشورهای خاورمیانه ۳۸ درصد نفت جهان را تامین می‌کردند، و در دهه ۸۰، ۷۸ درصد نفت دنیا را تولید خواهند کرد. این واقعیت توضیح می‌دهد که چرا آمریکا می‌خواهد که با استفاده از تمامی نیروی نظامی و تکنولوژیکی تسلط خود را برای غلبه بر این منطقه جغرافیایی تا آسیای مرکزی برقرار کند. بدون شک نفت خاورمیانه یک‌بار دیگر ارزش عظیم خود را بازی می‌یابد.

از ۲۰ سال پیش تاکنون ذخایر نفتی دارد به تدریج کم می‌شود. آنگون مصرف نفت در دنیا ۲۷ میلیارد بشکه در سال است. اما فقط شش میلیارد بشکه نفت جدید کشف می‌شود. با تخمین هزار میلیارد بشکه ذخایر نفت ارزان فقط سی و هفت سال دیگر وجود دارد. حتی این اعداد هم واقعی نیست زیرا مصرف نفت و تولید آن ثابت فرض شده است، در حالی که مصرف نفت دانما روبه فزونی دارد و از سوی دیگر بازدهی تولید نفت نیز در سطح جهان علیرغم بالا رفتن تکنولوژی رو به کاهش است. حتی میدان‌های نفتی که تاکنون بهره‌برداری از آن‌ها مقرون به صرفه نبود، آنگون به دلیل تکنولوژی بالا به سوددهی رسیده است و امکان بسیار ضعیفی برای کشف ذخایر نفتی جدیدی وجود دارد. اگر این چنین دیده شود، منطقه خلیج شاید آخرین نزاع آمریکا بر سر نفت است. به عبارتی واشنگتن از برتری نظامی که در دهه ۹۰ به دست آورده است، در منطقه خلیج برای تامین مؤمرنی در منطقه استفاده می‌کند و از این طریق چرخشی را که در دهه آینده در زمینه اقتصاد نفتی وجود می‌آید، به نفع خود تضمین می‌کند.

ناپیوسته بودن عبارت از این است که رابطه‌های خود با خارج را تابع نیازهای مقدم توسعه خاص درونی خود سازیم. بنابراین، این مفهوم با مفهومی که ناظر بر «تطبیق دادن خود» با گرایش‌های مسلط جهانی است، در تناقض است. زیرا این انطباق یک جانبه برای ضعیف‌تران به قیمت تشدید پیرامونی شدن‌شان تمام می‌شود. بدین ترتیب، ناپیوسته بودن عامل مؤثری است که جهانی شدن را به تطبیق با نیازهای توسعه درونی کشور ناپیوسته وامی‌دارد.

برهان این ترم مبتنی بر تمایزی است که من بینشدهای می‌کنم میان ساز و کار عمومی‌ای انجام گیرد که بر پایه آن سلطه قانون ارزش خاص سرمایه‌داری و شکل جهانی شده قانون در میان می‌آید. در سرمایه‌داری اقتصاد از تبعیت سیاست رها می‌شود و به سازواره مستقیمی مسلط که بر بازتولید و تحول جامعه فرمانرواست، تبدیل می‌شود. بنابراین این واقعیت، منطبق «خروج از تاریخ» نیست.